

که مربوط به خواننده‌ای است که بر کارهای حزبی وقوف کامل ندارد، یگانه وسیله ادای وظیفه در قبال وی حکایت از آنچه وجود دارد و یا در * im Werden است نبوده بلکه حکایت از جزئی از آنچیزی است که وجود داشته و ذکر آن بعنوان کار گذشته جائز است.

بوند گوشه میزند که ما خیال منصب کردن نام * داریم، «اتحادیه» مقیم خارجه ما را به تشبث برای از بین بردن رد و اثرهای حزب متهم میسازد. بفرمائید آقایان، ما چهار واقعه از کارهای گذشته را برای مردم نقل خواهیم کرد آنوقت رضایت کامل خاطر شما فراهم خواهد شد.

واقعه نخست ***. اعضای یکی از «اتحادهای مبارزه» که در تشکیل حزب ما و در فرستادن نماینده به آن کنگره حزبی که حزب را تأسیس نمود، شرکت بلاواسطه داشته اند با یکی از اعضای گروه «ایسکرا» در باره تأسیس یک کتابخانه مخصوص کارگری بمنظور خدمت به نیازمندیهای تمام جنبش قرار مدار میگذارند. تأسیس کتابخانه کارگری میسر نمیگردد و رساله‌های وظایف سوسیال دموکراتهای روس و «قانون جدید کار در فابریکها» * که برای کتابخانه نامبرده نوشته شده بود بطریق غیر مستقیم و بوسیله اشخاص ثالث بخارجه رفته در همانجا بچاپ میرسد.

واقعه دوم. اعضای کمیته مرکزی بوند یکی از اعضای گروه «ایسکرا» مراجعه می کنند و باصطلاح آنموقع بوند تشکیل یک «لابوراتوار ادبی» را پیشنهاد مینمایند. ضمناً آنها خاطر نشان میکنند که هرگاه انجام این امر میسر نگردد ممکن است جنبش ما خیلی به قهقرا رود. در نتیجه این مذاکرات رساله «رابوچیه دلو و راسی» (مسئله کارگر در روسیه) بوجود می آید. **

واقعه سوم. کمیته مرکزی بوند از طریق یکی از شهرهای کوچک ولایتی یکی از اعضای «ایسکرا» مراجعه می کند و پیشنهاد مینماید که سر دبیری چاپ جدید روزنامه «رابوچایا گازتاه» را بر عهده خود گیرد و بدیهی است موافقت ویرا هم بدست می آورد. سپس این پیشنهاد تغییر میکند: نظر به تغییر جدید در هیئت تحریریه پیشنهاد همکاری با آنها مینمایند. بدیهیست در این امر هم موافقت میشود. مقالات زیرین (که نگاهداشتن آنها میسر شده است) فرستاده میشود: «بر نامه ماه حاوی اعتراض مستقیم علیه برنشتینسم و تحولی که در مطبوعات علنی و در «رابوچایا میسل» رخ داده است؛

* در جریان وجود و پیدایش. مترجم.

** «ایسکرا» شماره ۸، پاسخ کمیته مرکزی اتحادیه کل یهودیان روسیه و لهستان به مقالات ما راجع به مسئله ملی.

*** ما این وقایع را عمدتاً به ترتیب وقوع آنها ذکر نمیکنیم (۸۰).

⑤ رجوع شود به جلد دوم کلیات ص ۲۴۳ و ۲۹۹-ه. ت.

⑥ ضمناً مؤلف این رساله از من خواست کرد که بگویم این رساله مانند رساله پیشین وی با این تصور به «اتحادیه» فرستاده شده بود که صاحب انتشار آن گروه «آزادی کار» است (بحکم برخی شرایط در اینموقع یعنی در ماه فوریه سال ۱۸۹۹ او نمیتوانست از تغییر و تبدیل هیئت تحریریه خبردار گردد) این رساله بزودی از طرف ایکا (۸۱) از نو بچاپ خواهد رسید.

«بساختمان آن اقدام نمیکند لذا طبعاً فکر اینموضوع هم بمغزشان خطور نکرد که از جسارت اشخاصی که در «ایسکرا» گفته بودند: «نظر به اهمیت فوری مسئله ما تصمیم داریم از جانب خود طرح نقشه ایرا برفقا تقدیم کنیم، که در رساله ایکه برای چاپ تهیه میشود مفصل تر شرح داده شده است» - «برنجنده». آیا اگر غرضی در کار نمی بود ممکن بود کسی بی نبرد که اگر رفاً نقشه تقدیم شده را بپذیرند اقدام برای اجرای آن از روی «تبعیت» نبوده بلکه از روی اطمینان بلزوم این نقشه برای آرمان مشترک خواهد بود و اگر آنها نپذیرند آنوقت «طرح» آن (راستی که کلمه پرمدهائیت، اینطور نیست؟) همچنان بصورت یک طرح باقی خواهد ماند؟ آیا این عوام فریبی نیست که در جنگ علیه طرح یک نقشه نه تنها آنها «به باد ناسزا میگیرند» و برفقا برای رد این نقشه مصلحت جوئی میکنند. - بلکه علاوه بر آن اشخاصی را نیز که در امر انقلابی کم تجربه اند علیه صاحبان این طرح تحریک می نمایند و اینکار را تنها برای این میکنند که چرا آنها جرأت کرده اند «قانون گذاری نمایند» و بعنوان «تنظیم کنندگان عالیقام» قدم بمیان گذارند، یعنی بخود جرأت داده اند طرح نقشه‌ای را پیشنهاد کنند؟ اگر بنا باشد در مقابل کوششی که بمنظور بالا کشیدن فعالین محلی و رساندن نظریات، وظایف، نقشه‌ها و غیره آنها به درجه وسیعتری میشود، اعتراض کنند و این اعتراض نه فقط از لحاظ نادرستی این نظریات بلکه از نقطه نظر «رنجش» از اینکه چرا «میخواهند» ما را «بالا بکشند» باشد، آیا در اینصورت حزب ما میتواند ترقی کند و جلو برود؟ ل. نادرین نیز نقشه ما را «به باد ناسزا گرفت» ولی با چنان عوام فریبی که دیگر نمیشود آنها فقط معلول ساده لوحی یا بدوی بودن نظریات سیاسی دانست، نامبرده تنزل نمود و تهمت «تفتیش نبودن حزب» را از همان ابتدا بطور قطع رد کرد. و باینواسطه است که به نادرین در مقابل انتقادی که از نقشه کرده است میتوان و باید جوابی در ماهیت امر داده و حال آنکه به «رابوچیه دلو» فقط میتوان با ابراز نفرت جواب داد.

و لیکن ابراز نفرت نسبت به نویسنده‌ای که باندازه‌ای خود را تنزل میدهد که در باره «مطلق العنانی» و «تبعیت» جارو جنجال راه میاندازد ما را از وظیفه حل معضلاتی که اینگونه اشخاص برای خواننده فراهم می آورند خلاص نمیکند. اینجا است که ما میتوانیم واضح و آشکار بهبه نشان دهیم که این جملات پیش پا افتاده در باره «دموکراتیسم وسیع» از چه قماش است. ما را به فراموش کردن کمیته‌ها و به تمایل یا کوشش برای راندن آنها بعالم ارواح و اشباح و غیره متهم میسازند. چگونه میتوان باین اتهامات جواب داد و قتیکه بنابر شرایط پنهانکاری، ما تقریباً هیچ واقعیتی را در باره روابط حقیقی خود مان با کمیته‌ها نمیتوانیم برای خواننده نقل کنیم؟ اشخاصی که اتهاماتی بما میزنند که بسیار زننده و باعث تحریک جماعت است بعلت بی بند و باری و بی اعتنائی خود نسبت بوظایف یکنفر انقلابی، که باید مناسبات و روابطی را که دارد و یا برقرار مینماید و یا در تلاش برقرار کردن است، از نظر مردم بدقت پنهان نماید، از ما جلوتر می افتند. واضح است که ما از رقابت در صحنه «دموکراتیسم» با اینگونه اشخاص تا ابد دست میکشیم. و اما آنچه

بعد از آنکه کوششهای دو بارهٔ تشکیلات حزبی بمنظور اینکه ارگان مرکزی حزب را باتفاق ما رسماً احیاء نمایند بناگامی گمراهی، ما وظیفهٔ مستقیم خود دانستیم ارگانی غیر رسمی بیرون بدهیم تا در صورتیکه رفقا بخواهند دست به آزمایش سومی بزنند دیگر در جلو خویش نتایج معینی از تجربه داشته باشند نه اینکه تنها تصوراتی مبتنی بر حدس. اکنون دیگر بعضی از نتایج این تجربه در جلو چشم همه است و همهٔ رفقا میتوانند قضاوت نمایند که آیا ما بوظیفهٔ خود درست پی برده‌ایم یا نه و آیا چگونه باید در بارهٔ اشخاصی فکر کرد که از حسرت اینکه ما سعی میکردیم بعدهای نا پیگیری آنها را در مسئلهٔ اصلی، و بعداً دیگر ناروائی تزلزل آنها را از لحاظ اصولی، مدلل سازیم، میکوشند کسانی را که از گذشتهٔ نزدیک بی اطلاعند بگمراهی اندازند.

(ب) آیا روزنامه میتواند سازمان دهندهٔ دستهٔ جمعی باشد؟

تمام جان کلام مقالهٔ «از چه باید شروع کرد؟» در طرز بر داشت همین مسئله و حل مثبت آن میباشد. تا حدی که ما میدانیم تنها کسیکه سعی کرده است این مسئله را از حیث ماهیت امر تحلیل نماید و لزوم دادن یک جواب منفی را به آن ثابت نماید، نادژدین است که ما دلائل او را بدون کم و کسر ذیلاً نقل میکنیم:

«... این موضوع که «ایسکراه» (شمارهٔ ۴) طرح مسئلهٔ لزوم ایجاد یک روزنامه برای سراسر روسیه را بیان آورده است بسیار مورد پسند ماست، ولی ما بهیچوجه نمیتوانیم با این موضوع موافقت کنیم که این طرح با عنوان مقاله: «از چه باید شروع کرد؟» مطابقت داشته باشد. بدون شک این یکی از کارهای بینهایت مهم میباشد، اما شالودهٔ یک سازمان پیکارجو را برای لحظهٔ انقلاب نمیتواند این روزنامه یا یک سلسله اوراق عامه فهم و یا تلی از بیانیه تشکیل دهد. بایستی دست بکار ایجاد سازمانهای سیاسی نیرومندی در محلها گردید. ما فاقد اینگونه سازمانها هستیم، کار عمدهٔ ما فقط در میان کارگران روشنفکر بوده ولی تودهها تقریباً فقط مبارزهٔ اقتصادی نموده‌اند. اگر در محلها سازمانهای سیاسی نیرومندی پرورنده نشوند در اینصورت یک روزنامه برای سراسر روسیه، هر قدر هم خوب سازمان داده شده باشد، چه کاری از عهدهاش ساخته است؟ این همان شاخهٔ مقدسی است که شعله‌ور است ولی نیسوزد و هیچ کس را هم نیسوزاند! «ایسکراه» تصور میکند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم بمراتب آسانتر است در پیرامون یک چیز مشخص تری جمع و متشکل شوند! این چیز هم میتواند و باید ایجاد جرائد محلی بطور وسیع، آماده نمودن فوری کارگران برای نایشها و کار دائمی سازمانهای محلی در میان بیکاران باشد (انتشار خستگی ناپذیر اوراق و شبنامهها، دعوت آنها به مجامع و دعوت به دفع فشار حکومت و غیره). باید در خود محلها بکار جدی سیاسی دست زد و هنگامیکه ایجاد وحدت در این زمینهٔ واقعی ضرورت یافت - آنوقت دیگر این یک چیز مصنوعی و روی کاغذ نخواهد بود. یک چنین وحدت کارهای محلی و تبدیل آن به

وظیفهٔ آنی ماه (تشکیل چنان ارگان حزبی که منظم نشر یافته و با تمام گروههای محلی رابطهٔ نزدیک داشته باشد؛ نارسائیهای «خرده کاری» رایج)؛ مسئلهٔ مبرم (تشریح اعتراض دائر بر اینکه نخست و قبل از اقدام به ایجاد یک ارگان عمومی باید فعالیت گروههای محلی را توسعه داد؛ اصرار در اهمیت درجهٔ اول تشکیلات انقلابی - و اصرار در ضرورت رساندن تشکیلات، انضباط و فن پنهانکاری به انتها درجهٔ کماله) * . پیشنهاد دائر به تجدید چاپ «رابوچایا گازتا» عملی نمیکرد و مقالات هم چاپ نشده باقی میمانند. واقعهٔ چهارم. عضو کمیتهٔ ایکه موجبات تشکیل کنگرهٔ دوم حزب ما را فراهم مینماید، برنامهٔ کنگره را به یکی از اعضاء گروه «ایسکراه» اطلاع میدهد و این گروه را نامزد دبیری روزنامه در حال احیاء «رابوچایا گازتا» میکند. این اقدام مقدماتی وی را، هم کمیته ای که وی به آن منسوب بود و هم کمیتهٔ مرکزی بوند تصویب مینمایند؛ گروه «ایسکراه» در بارهٔ محل و موقع کنگرهٔ دستور در یافت میکند، ولی (چون خاطر جمع نیست که آیا بنابهٔ عللی خواهد توانست نماینده باین کنگره بفرستد یا نه) یک گزارش کتبی هم برای کنگره تنظیم مینماید. در گزارش نامبرده این فکر گنجانده میشود که ما تنها با انتخاب کمیتهٔ مرکزی مسئلهٔ متحد شدن را، در چنین موقعیکه در پراکندگی کامل بسر میبریم، نه فقط حل نمیکنیم بلکه هر آینه ناکامی تازه و سریع و کاملی که در این شرایط فقدان رایج پنهانکاری محتمل الوقوع است روی دهد، خطر آن میرود که ایند بزرگ ایجاد حزب در معرض رسوائی قرار گیرد؛ و از این رو باید کار را از اینجا شروع کرد که همهٔ کمیتهها و همهٔ سازمانهای دیگر به پشتیبانی از ارگان عمومی احیاء شده‌ای که عملاً همهٔ کمیتهها را با رابطهٔ حقیقی بیکدیگر مربوط و عملاً گروه رهبران تمام جنبش را آماده خواهد ساخت، دعوت شوند، وقتی هم که چنین گروهی رشد نمود و مستحکم گردید کمیتهها و حزب به آسانی میتوانند این گروه را، که از طرف کمیتهها تشکیل گشته، تبدیل بکمیتهٔ مرکزی نمایند. اما کنگره در نتیجهٔ یک سلسله عدم موفقیتها تشکیل نمیکرد و گزارش نامبرده، در حالیکه فقط چند نفر از رفقا از آنجمله نمایندگان مختار یک کمیته آنرا خوانده بودند، بنابمقتضیات پنهانکاری از بین برده میشود.

حال بگذار خود خواننده راجع به خصلت شیوههائی نظیر کنایه بوند در موضوع غصب نام و یا نظیر برهان «رابوچیه دلوه» مبنی بر اینکه ما بخواهیم کمیتههای خود را بعالم ارواح و اشباح برانیم و سازمان حزب را با سازمان ترویج ایند یک روزنامه «تعویض کنیم» قضاوت نماید. آری به همان کمیتهها بود که ما، بنابهٔ دعوتهای مکرری که کردند، در بارهٔ لزوم قبول نقشهٔ معین و در بارهٔ کار عمومی گزارش داده ایم. همانا بخاطر تشکیلات حزبی بود که ما این نقشه را در مقالات مندرجه در «رابوچایا گازتا» و در گزارش به کنگرهٔ حزب حلای میگردیم، و اینهم باز بنابهٔ دعوت آنها بود که چنان موقعیت باقوذی را در حزب اشغال میکردند، که ابتکار احیاء (واقعی) حزب را بر عهدهٔ خود میگرفتند. و فقط

* رجوع شود به جلد چهارم کلیات؛ چاپ چهارم روسی ص ۱۹۰-۱۹۴، ۱۹۵-۲۰۰ و ۲۰۱-۲۰۶، ه. ت.

بتواند هم از جنبش بیکاران، هم از شورشهای دهقانان، هم از نارضایتی زمستوها و هم از هیجان اهالی برضد قلدران آفسارگسیخته تزاری و غیره پشتیبانی نماید. هر کس که با جنبش آشناست بخوبی میداند که اکثریت هنگفت سازمانهای محلی در این باره حتی فکری هم نمیکند و بسیاری از دورنماهایی که در خصوص «کار جدی سیاسی» در اینجا منظور میشود یکبار هم از طرف هیچ سازمانی اجرا نشده است و مثلاً کوشش برای عطف توجه بسوی رشد عدم رضایت و اعتراض در میان روشنفکران زمستوها، دچار تعجیبی آمیخته با آشفتگی هم از طرف نادرزین میگردد (که میگوید: «خدا یا شاید این ارگان برای زمستوها باشد؟» مجله، «کانون» ص-۱۲۹) و هم از طرف اکونومیستها (نامه مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکراه») و هم از طرف عدّه کثیری از پراتیسینهای دیگر. در یک چنین شرایطی، کار را فقط از اینجا میتوان شروع کرده که اشخاص را وادار نمود در باره همه این نکات بیاندیشند و کلیه اشکراهای هیجان و مبارزه فعالانه را یکجا جمع نموده و یک شعله واحد از آن تشکیل دهند. در زمان ما، که زمان تنزل وظایف سوسیال دموکراتیک است «کار جدی سیاسی» را فقط و فقط با تبلیغات جدی سیاسی میتوان شروع نمود و انجام آنها بدون یک روزنامه سر تا سری روسیه که زود بزود چاپ شده و صحیحاً منتشر گردد غیر ممکن است. کسانی که «نقشه» «ایسکراه» را نموداری از مطبوعات بازی میدانند به ماهیت نقشه هیچ پی نبرده‌اند؛ آنها هدف را در آنچه بازی میدانند که در لحظه حاضر بمنزله مناسبترین وسیله وانمود میشود. این اشخاص آنقدر بخود زحمت ندادند که در آن دو مقایسه‌ای که بوسیله آن نقشه پیشنهادی بطور روشنی تصویر میگشت تعمق نمایند. در «ایسکراه» گفته میشود که تشکیل یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه بایستی آن ریسمان اساسی باشد که با در دست گرفتن آن ما بتوانیم این سازمان را (یعنی سازمان انقلابی را که همیشه حاضر به پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی است) همواره پیشرفت داده بر عمق و وسعت آن بیافزاییم. بفرمائید به بینیم: وقتیکه بناها برای ساختمان یک بنای عظیم و کاملاً بی مانند سنگهایی را در نقاط مختلف می چینند اگر ریسمانی بکشند که به نصب صحیح سنگها کمک کند و مقصد نهائی کلیه کار را به آنها نشان بدهد و امکان بدهد که نه تنها هر سنگ بلکه هر قطعه سنگ بکار افتد و در نتیجه با اتصال قطعات قبلی و بعدی با یک شکل جامع و کاملی بالا برود، آیا این عمل «کار روی کاغذ» محسوب میشود؟ و آیا ما در حیات حزبی خود بخصوص چنین لحظه‌ای را نیگنرانیم که در آن هم سنگ داریم و هم بنا و چیزی که کسر است همان ریسمانی است که همه بتوانند آنرا ببینند و دستشانرا به آن بند کنند؟ بگذار فریاد بکشند که منظور ما از کشیدن ریسمان فرمان دادن است: آقایان، اگر ما میخواستیم فرماندهی کنیم عوض «ایسکرای» شماره یک، همانطوریکه بعضی از رفقا پیشنهاد کردند، مینوشتیم «رابوچایا گزرتای شماره ۳» و اینرا هم، پس از وقایعی که فوقاً شرح آن رفت، کاملاً حق داشتیم بکنیم. ولی ما این کار را نکردیم؛ ما میخواستیم دست و بال خود را برای مبارزه آشتی ناپذیر برضد

یک کار واحد در سراسر روسیه چیزی نیست که بوسیله روزنامه بتوان بدست آورده («آستان انقلاب» ص-۵۴ چاپ روسی). ما روی آن قسمتهائی از این قطعه فصیح و بلیغ تکیه نمودیم که به آشکارترین طرز، هم علم صحت قضاوت نویسنده را در باره نقشه ما نشان میدهد و هم بطور کلی عدم صحت نظریه او را که اینجا در نقطه مقابل نظریه «ایسکراه» قرار میدهد. اگر در محلها سازمانهای سیاسی نیرومندی پرورانده نشوند، آنگاه بهترین روزنامه برای سراسر روسیه هم هیچ اهمیتی نخواهد داشت. این کاملاً صحیح است. اما مسئله هم در سر همین است که برای پرورش سازمانهای سیاسی نیرومند غیر از ایجاد روزنامه ای برای سراسر روسیه هیچ وسیله دیگری نیست. نویسنده، اساسی ترین اظهارات «ایسکراه» را که قبل از اقدام به تشریح نقشه خود بیان نموده از نظر انداخته است؛ لازم است «دهوت» به ایجاد یک سازمان انقلابی نمود که قادر باشد تمام قوارا گرد آورد و نهضت را نه تنها اسماً بلکه حقیقتاً رهبری نماید، یا عبارت دیگر باید همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی حاضر و آماده بود و از آن برای ازدیاد و تقویت نیروهای جنگی که بسربرد قطعی بخورند استفاده نموده. «ایسکراه» سخن خود را ادامه داده مینویسد که حالا بعد از فوریه و مارس دیگر از نظر اصولی همه ما با این موضوع موافق خواهیم بود ولی ما موافقت اصولی لازم نداریم، بلکه برای ما حل عملی مسئله لازم است، لازمست فوراً چنان نقشه مشخصی برای ساختمان طرح نمود تا آنکه همه بی‌درنگ بخوانند و از جهات مختلف دست بساختمان بزنند. و حال آنکه باز هم میخواهند ما را از حل عملی مسئله بسوی حقیقتی عقب بکشند که از لحاظ اصولی صحیح، غیر قابل تردید و بزرگ ولی برای توده وسیع زحمتکشان واقعی کاملاً نامفهوم است: «پرورش سازمانهای سیاسی نیرومندان». آقای نویسنده محترم، حالا دیگر صحبت سر این نیست، بلکه سر اینستکه همانا چگونه باید پرورش داد و این عمل را بانجام رسانید!

این درست نیست که کار عمده ما فقط در میان کارگران روشنفکر بوده ولی تودهها تقریباً فقط مبارزه اقتصادی نموده‌اند. این ترز با این شکل به تقابل کارگران روشنفکر و توده منجر میشود، که عملی است برای سوابده عادی و ضناً از ریشه خطا. کارگران روشنفکر ما هم در سالهای اخیر «تقریباً» فقط مبارزه اقتصادی نموده‌اند. این از یک طرف، از طرف دیگر تا زمانیکه ما مساعدت نکنیم که رهبران این مبارزه چه از میان کارگران روشنفکر و چه از میان روشنفکران پرورش یابند، تودهها اصولاً هیچوقت مبارزه سیاسی را نخواهند آموخت؛ و اما یک چنین رهبرانی فقط و فقط ممکن است از طریق ارزیابی مرتب و دائمی تمام جوانب زندگی سیاسی ما و تمام کوششهایی که از طرف طبقات مختلف و با موجبات مختلف برای اعتراض و مبارزه میشود، پرورش یابند. بدین سبب راستی مضحک است وقتیکه انسان از پرورش سازمانهای سیاسی سخن میراند و در عین حال «کار روی کاغذ» جرائد سیاسی را در نقطه مقابل «کار جدی سیاسی» در خود محل قرار میدهد! مگر نه اینستکه «ایسکراه» هم «نقشه» خود را در مورد روزنامه با «نقشه» تهیه موجبات آنچنان «آمادگی جنگی» تطبیق میدهد، که

تمام سوسیال دموکراتهای دروغین باز نگاهداریم؛ ما میخواستیم به این ریسمان، اگر درست کشیده شده است احترام بگذارند و این احترام هم بواسطه صحت آن باشد نه بواسطه اینکه از طرف یک ارگان رسمی کشیده شده است.

ل. نادژدین معلم وار میگوید که - مسئله متحد ساختن عملیات محلی در دست ارگانهای مرکزی در یک دایره سحر آمیزی افتاده است. وحدت مستلزم همگونی عناصر است و حال اینکه خود این همگونی را فقط بوسیله یک چیز متحد کننده ای میتوان ایجاد کرد. این چیز متحد کننده هم میبایستی محصول سازمانهای نیرومند محلی باشد که اکنون بکلی فاقد جنبه همگونی می باشند. این حقیقت هم بهمان اندازه حقیقت لزوم پرورش سازمانهای سیاسی نیرومند مسلم و بدون چون و چراست و بهمان اندازه هم بی ثمر است. در هر مسئله ای موضوع «دایره سحر آمیز» صدق میکند، زیرا زندگی سیاسی اصولاً عبارت از یک زنجیر بی انتهائی است که از یکرشته بی انتهائی از حلقه ها تشکیل یافته است. هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه ای را بیابد و سخت به آن بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش بیرون رود. و در لحظه حاضر از همه مهمتر است و از همه بهتر میتواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین نماید. اگر ما یک عده بنای مجرب و آتقتر هم آهنگ میداشتیم که میتوانستند بدون ریسمان سنگها را بجای خود نصب کنند (از نظر تجربی و انتزاعی البته این موضوع محال نیست) آنوقت چه بسا ما میتوانستیم حلقه دیگری را بگیریم. اما تمام مصیبت در سر همین است که ما هنوز این بناهای مجرب و هم آهنگ را نداریم و غالباً سنگها بی مورد نصب میشوند و از روی یک ریسمان عمومی تراز میشوند، بلکه آتقتر در هم بر هم هستند که دشمن آنها را با یک زور در هم میریزد، گوئی این سنگ نیست بلکه دانه شن است.

مقایسه دیگری: - روزنامه نه فقط یک مروج دسته جمعی و مبلغ دسته جمعی است بلکه سازماندهنده دسته جمعی نیز میباشد. از این حیث آنها میتوان باچوب بستی در اطراف عبارت در حال ساختمان مقایسه نمود. این چوب بست طرح عبارت را نشان میدهد، رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آنها کمک میکند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را، که بواسطه کار متشکل بدست آمده است، از نظر بگفراهند. راستی که چقدر این شبیه به مبالغه ایست که یک ادیب کابینه نشین در باره کار خود میکند. چوب

* رفیق کریچفسکی و رفیق مارتینف! توجه شما را باین مظهر مشتمل کننده «مطلق العنانی» و «نفوذ بدون کنترل» و «تنظیم از بالا» و غیره جلب مینمایم. عجب بساطی است؛ میخواهد تمام زنجیر را تصرف کند!! فوری یک شکایت بنویسید. این خود یک موضوع حاضر و آماده ای برای دو سر مقاله در شماره ۱۲ «رابوچی» دلوو خواهد بود!

** مارتینف در «رابوچی دلوو» جمله اول این قسمت را نقل قول نموده (شماره ۱۰ ص ۶۲) ولی جمله دوم را مخصوصاً انداخته است گوئی بدینوسیله میخواهد نشان بدهد که میل ندارد وارد اصل مسئله بشود و یا توانائی اینرا ندارد که ماهیت قضیه را درک نماید.

بست برای خود عبارت لازم نیست، چوب بست را از بدترین مصالح میسازند و برای مدت کوتاهی ساخته میشود و همینکه استخوان بندی عبارت تمام شد آنها بجای هیزم بخاری استعمال میکنند. در قسمت ساختن سازمانهای انقلابی تجربه نشان میدهد که آنها را گاهی بدون چوب بست هم میتوان ساخت. مثلاً سالهای هفتاد را بگیرید. ولی حالا حتی تصور آنها هم نمیتوان نمود که ساختن آنها که برای ما لازم است بدون چوب بست بالا برده شود.

نادژدین با این نکته موافق نیست و میگوید: «ایسکراه تصور میکند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم بهراتب آسانتر است که در پیرامون یک چیز مشخصتری جمع و متشکل شوند... بسیار خوب: «در اطراف یک چیز مشخصتری آسانتر است»... یک ضرب المثل روسی میگوید: در چاه آب تف نکن شاید خودت از آن آب بخوری. ولی مردمانی هستند که هیچ ابا ندارند از چاهی که در آن تف انداخته شده است آب بخورند. چه مهملات بی سروتهی که «تفادان» عالی مقام «مارکسیسم» علنی و طرفداران غیر علنی «رابوچایا میسل» بنام این مشخصتر بودن بهم نیاختند! ببینید چگونه این تنگ نظری، عدم ابتکار و بزدلی ما، که آنها میخواهند با دلائلی سنتی از قبیل اینکه «در پیرامون یک چیز مشخصتر آسانتر است» موجه گردانند، به جنبش ما صدمه میزند! و آنوقت نادژدین که خود را نسبت به «حیات» بسیار حساس میدانند و «کابینه نشینها» را سخت سرزنش میکند و «ایسکراه» را متهم باین ضعف مینماید (با ادعای به لطیفه گوئی) که همه چیز به چشمش «اکونومیسم» می آید، این نادژدین که تصور میکند از این تقسیم بندی به از تدکسها و منتقدین بهراتب بالاتر قرار گرفته است، هیچ ملتفت نیست که با دلائل خود همان تنگ نظری را که از آن منزجر است ترویج میکند و از همان چاهی آب میخورد که پر از تف است! آری، صادقانه ترین انزجارها از تنگ نظری و آتشین ترین تمایلات برای بیدار کردن آنهاست که در مقابل تنگ نظری کرنش میکنند هنوز کافی نخواهد بود هر آینه شخص منزجر بخواهد بی سکان و بادبان طی طریق کند و همانند انقلابیون سالهای هفتاد بطور مخود به خودی به «ترور تهییج کننده» و «ترور ارضی» و «ناقوس آشوب» و غیره متوسل گردد. بیائید این چیزهای «مشخصتر» را که به تصور نادژدین - جمع شدن و متشکل شدن در پیرامون آن «بهراتب آسانتر است» از نظر بگفرایم: ۱) جرائد محلی؛ ۲) آماده شدن برای دموکراسیون ها؛ ۳) کار در میان بیکاران. از همان نظر اول نمایان است که تمام این چیزها تصادفی و توکلی گرفته شده است و تنها منظور هم این بوده است که یک چیزی گفته شود، زیرا بهر نظری هم که ما به آنها بنگریم باز با عقل درست نمی آید که از میان آنها بتوان چیزی پیدا کرد که بخصوص ببرد جمع و متشکل نمودن بخورد. خود نادژدین هم در چند صفحه بعد چنین میگوید: «وقت آن رسیده که صاف و ساده این حقیقت مسلم خاطر نشان گردد که: کار ما در محلها بسیار نا چیز است، کمیته ها ده یک آنچه را که میتوانند انجام بدهند انجام نمیدهند... آن

برای آموختن وجود نخواهد داشت. بدون شک کسی که از حیث استعداد تبلیغاتی و اطلاع از زندگی ولگردان، ولو بطور تقریب هم تراز نادرزین باشد، ممکن است از راه تبلیغات میان بیکاران خدماتی برون از ارزش انجام دهد. ولی اگر این شخص در صدد بر نیاید که همه رفقای روسی را از هر قدمی که بر میدارد مطلع سازد و اینرا برای اشخاصی که هنوز توانائی ندارند دست بکار جدید بزنند سر مشق و نمونه قرار ندهد. آنوقت این شخص استعداد خود را در خاک مدفون کرده است.

امروزه همه از اهمیت اتحاد و از لزوم جمع و متشکل کردن سخن میرانند ولی در اکثر موارد درست در نظر خود مجسم نمیکنند که از چه باید شروع کرد و چگونه باید امر اتحاد را اجرا نمود. لابد همه تصدیق خواهند نمود که اگر ما بخواهیم محفلهای جداگانه - مثلاً محفلهای نواحی - یک شهر را «متحد نائیم» برای این کار مؤسسات عمومی لازم خواهد شد، یعنی نه تنها عنوان عمومی «اتحاد» بلکه کار واقعی عمومی، مبادله اطلاعات و تجربه و نیرو و تقسیم وظایف نه تنها برحسب نواحی بلکه برحسب تخصص برای فعالیت در تمام شهر لازم خواهد شد. هر کس تصدیق خواهد کرد که یک دستگاه پنهانی بزرگ نمیتواند تنها با «وسائل» (البته هم وسائل مادی و هم انسانی) یک ناحیه خرج و دخل کند (اگر استعمال یک چنین اصطلاح بازرگانی جایز باشد) و در چنین عرصه تنگی استعداد یک نفر متخصص پر و بال نخواهد گرفت. همین نکته شامل اتحاد شهرهای مختلف نیز میباشد زیرا چنانچه از تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک ما معلوم میشود و معلوم هم شده است، عرصه‌ای نظیر محل جداگانه و منفرد بسی محدود است: ما در فوق این نکته را، هم از روی مثال تبلیغات سیاسی و هم کار تشکیلاتی بطور مبسوط ثابت نموده‌ایم. باید و حتماً باید و قبل از هر چیز باید این عرصه را توسعه داد، باید بین شهرها بر روی زمینه کار عمومی منظم یک رابطه واقعی بر قرار نمود، زیرا پراکندگی، افرادی را که «گوئی در ته چاه نشسته‌اند» (این اصطلاح نویسنده یکی از نامه‌ها به «ایسکرا» است) و نمیدانند در روی زمین چه روی میدهد و از که باید تعلیم بگیرند و چگونه باید برای خویش تجربه بدست آورند، چگونه آرزوی خود را برای یک فعالیت وسیع بر آورده کنند - شدیداً تحت فشار قرار میدهد. و من باز هم به اصرار خود ادامه میدهم که این رابطه واقعی را فقط بر اساس یک روزنامه عمومی میتوان آغاز کرد که بمنزله یگانه مؤسسه عمومی منظم روس باشد و نتایج انواع کاملاً گوناگون فعالیت را جمع بندی نماید و بدین طریق افراد را تکان بدهد تا بطور خستگی ناپذیری در تمام راههای بیشماری که همانطور که همه راهها به رم منتهی میشوند، همه آنها نیز بسر منزل انقلاب منتهی میگردند، پیشروی نمایند. اگر ما اتحاد را فقط در گفتار نمیخواهیم در اینصورت لازم است که هر محفل محلی فوراً یک چهارم قوای خود را برای فعالیت در کار عمومی اختصاص دهد و در این قسمت روزنامه بی درنگ منظره عمومی یعنی وسعت

مراکز متحد کنتراهای که در حال حاضر داریم یک چیز موهومی است، این یک بوروکراتیسم انقلابی است که در آن اشخاص به یک دیگر درجه ژنرالی اعطاء میکنند و تا زمانی هم که سازمانهای نیرومند محلی بوجود نیابند کار بهمین منوال خواهد ماند. این کلمات در عین مبالغه آمیز بودن بدون شک حاوی حقایق تلخ بسیاری نیز هست و آیا براستی نادرزین بین کار اسف آور سازمانهای محلی از یکطرف و آن تنگنظری و محدودیت دامنه فعالیت فعالین، که اجتناب از آن با این عدم آمادگی فعالین محصور در چهار دیوار سازمانهای محلی غیر ممکن است رابطه‌ای نمی بیند؟ آیا او هم، مانند نویسنده ای که در «سوابدا» مقاله‌ای در باره سازمان نوشته است فراموش کرده است که چگونه دست زدن به انتشار وسیع جرائد محلی (از سال ۱۸۹۸) با قوت گرفتن خاص اکونومیسم و «خرده کاری» همراه بود؟ اصولاً حتی اگر میشد بطور نسبتاً رضایت بخش هم «مطبوعات وسیعی در محل» بوجود آورد (حال آنکه ما در فوق دیدیم که باستثنای بعضی موارد مخصوص اینموضوع غیر ممکن است) باز هم ارگانهای محلی نمیتوانستند تمام قوای انقلابیون را برای حمله مشترک بر ضد حکومت مطلقه و رهبری مبارزه واحد جمع و متشکل نمایند. نباید فراموش کرد که در اینجا صحبت فقط بر سر اهمیت «مجمع کننده» و سازمان دهنده روزنامه است و ممکن بود ما از نادرزین که منافع تفرقه است همان سوال استهزاء آمیز خود او را کرده تکرار کنیم: «آیا ما از جانی یک نیروی ۲۰۰.۰۰۰ نفری سازمان دهنده انقلابی پارت نگرفته ایم؟» و اما بعد «آماده کردن دموستراسیون‌ها» را هم نمیتوان در نقطه مقابل نقشه «ایسکرا» قرار داد ولو باین مناسبت که این نقشه وسیعترین دموستراسیون‌ها را بعنوان یکی از هدفها پیش بینی نموده است؛ مسئله فقط بر سر انتخاب وسایل عملی است. نادرزین در اینجا هم باز دچار در هم فکری شده و از نظر دور داشته است که «آماده نمودن» دموستراسیونها (که تاکنون اکثریت هنگفت آنها خود بخود بر پا میشده است) فقط میتواند از طرف یک ارتش قبلاً «مجمع و متشکل شده» بعمل آید و ما هم نمیتوانیم از عهد جمع و متشکل ساختن برائیم. و اما راجع به «کار در میان بیکاران». باز هم همان در هم فکری زیرا اینهم یکی از عملیات جنگی یک ارتش بسیج شده است نه نقشه بسیج ارتش. اینرا که در اینجا نیز تا چه اندازه نادرزین به ضرر پراکندگی ما و فقدان «نیروی ۲۰۰.۰۰۰ نفری» کم اهمیت میدهد از نکته ذیل میتوان دید. بسیاری اشخاص (منجمله نادرزین) به «ایسکرا» خرده گرفتند که در باره بیکاران خیلی کم خبر منتشر میکنند و اخبار منتشره در خصوص وقایع روزمره زندگانی دهات تصادفی است. این خرده گیری وارد است ولی «ایسکرا» در اینجا «مقصر بی تقصیر است». ما کوشش میکنیم که «ریسمان» را پندهات هم «بکشیم» ولی بنا تقریباً در هیچ کجای آنجا نیست و لازم می آید هر کسی را، ولو یک واقعه معمولی با اطلاع بدهد، تشویق کنیم. بامید اینکه این تشویق به عده همکاران ما در این حیطه خواهد افزود و به همه ما خواهد آموخت که سر انجام از عهد انتخاب وقایع حقیقتاً برجسته هم بر آئیم. ولی برای آموختن باندازه‌ای وسیله کم است که بدون تعمیم آن در تمام روسیه چیزی

(ما سوسیالیستها بهیچوجه مخالف هر قسم مسابقه و رقابت نیستیم) و مقدمات آنچه که در وهله اول يك وضع خود بخودی پیدا کرده بود از روی آگاهی تهیه شود و از شرایط مناسب محل معین و یا لحظه معین برای تغییر شکل نقشه حمله و غیره استفاده گردد. در عین حال این جنب و جوش در فعالیت محلی، منجر باین نخواهد شد که مانند امروز، هر نمایش و یا هر شماره‌ای از روزنامه محلی باعث وارد آوردن فشار «محتضرانه» و مایوسانه بتمام قوا و بخطر انداختن تمام افراد بشود زیرا از یکطرف برای پلیس خیلی دشوارتر خواهد بود که همیشه را بدست آورد برای اینکه نینداند در کدام محل باید آنرا جستجو کند؛ از طرف دیگر کار عمومی منظم، افراد را عادت خواهد داد که نیروی يك یورش معینی را با وضع معین نیروهای دسته معینی از ارتش عمومی تطبیق دهند (اکنون تقریباً کسی بفکر این تطابق نیست زیرا که از ده مورد نه مورد این یورشها خود بخودی صورت میگیرد) و بعلاوه این کار عمومی منظم، «نقل و انتقال» نه تنها مطبوعات بلکه نیروهای انقلابی را نیز از محلی به محل دیگر آسان خواهد نمود.

در حال حاضر همه این قوا در اکثر موارد نیروی خود را تا نفس واپسین صرف کارهای محدود محلی میکنند و حال آنکه در آنوقت ممکن خواهد شد و همیشه موجب پیدا میشود که يك مبلغ یا سازمانده نسبتاً لایق از يك نقطه بنقطه دیگر اعزام شود. این اشخاص کار را از مسافت کوچکی بخرج حزب و برای کارهای حزبی، شروع نموده پس از آن کم کم عادت خواهند کرد که کاملاً بخرج حزب زندگی کنند، انقلابی حرفه‌ای بشوند و خود را بتمام پیشوایان سیاسی حقیقی برسانند.

و هرگاه ماحقیقتاً باین مقصد نائل میگردیدیم که تمام ویای اکثریت عمده کمیته‌های محلی و گروهها و محفلهای محلی مجدداً اقدام به کار عمومی بنمایند، آنوقت ما میتوانستیم در آینده بسیار نزدیکی یک روزنامه هفتگی بیرون بدهیم که مرتباً با تیراژ دهها هزار شماره در تمام روسیه منتشر گردد. این روزنامه حکم يك قسمت کوچکی از آن دم عظیم آهنگری را پیدا میکرد و هرچرقه مبارزه طبقاتی و خشم مردم را بیک حریق عمومی مبدل مینمود. در چنین صورتی در اطراف اینکار که بخودی خود هنوز خیلی بی سر و صدا و بسیار کوچک ولی منظم و بتمام معنی عمومی است، مرتباً يك ارتش دائمی از مبارزین مجرب گرد آمده تعلیم خواهد گرفت. آنوقت از یله‌ها و چوب بست های این ساختمان تشکیلاتی بزودی از بین انقلابیون ما زلیبف های سوسیال دموکرات و از بین کارگران ما بیل های روس بالارفته جلوه‌گری مینمودند و در راس ارتش بسیج شده ای قرار میگرفتند و تمام مردم را بر میانگیختند تا با ننگ روسیه تصفیه حساب کنند. این است آن چیزی که باید آرزو نمود!

«باید آرزو نمود». این کلمات را نوشتم و بوحشت افتادم. بنظرم آمد که در «کنگره متحد کننده» (۸۲) نشسته‌ام، دبیران و کارکنان «رابوچیہ دلو» هم رو بروی من نشسته اند. و دفعتاً رفیق مارتینف از جا بر میخیزد و با لحن تهدید آمیز خطاب بمن میگوید: «اجازه بدهید از شما بپرسم آیا هیئت تحریریه يك روزنامه مستقل بدون

و مامیت کار را به آن * نشان خواهد داد. روزنامه نشان خواهد داد که چه کمبودی در فعالیت عمومی روس بیشتر از همه محسوس است، کجا تبلیغات نمیشود، در کجا رابطه ضعیف است و محفل مذکور کدام يك از چرخهای کوچک این مکانیسم عظیم عمومی را میتواند تغییر یا بجای آن چرخ بهتری بگذارد. محفلی که هنوز بکار مشغول نشده و فقط در جستجوی کار است حالا دیگر این امکان برایش وجود دارد که مانند يك پیشه‌ور خرده کاری که در کارگاه دستی کوچک منفردی نشسته و نه از تکامل «صنایع» پیشین، و نه از چگونگی وضع عمومی طرز تولید صنایع موجوده از هیچیک با اطلاع نیست، کار خود را شروع نکرده بلکه مانند شرکت کننده در يك مؤسسه وسیعی شروع کند که تمام هجوم انقلاب عمومی برضد حکومت مطلقه را منعکس میسازد. و هر قدر که هر يك از این چرخهای کوچک کاملتر سوهانکاری شده باشد، هر قدر که عمده کارکنان متخصص جزء برای کارهای عمومی فزونتر باشد، همانقدر هم شبکه ما وسیع تر خواهد شد و همانقدر علم موفقیت های اجتناب ناپذیر، آشفتنی کمتری در صفوف عمومی تولید خواهد کرد.

تنها وظیفه توزیع روزنامه بخودی خود میتواند يك رابطه واقعی ایجاد کند (اگر این روزنامه لایق داشتن نام روزنامه باشد، یعنی اگر انتشارش مرتب باشد و مانند مجلات قطور نباشد که یکبار در ماه منتشر میشود بلکه چهار بار در ماه منتشر شود). اکنون ارتباط بین شهرها برای مقاصد انقلابی يك امر فوق العاده نادر و یا لااقل يك امر استثنائی است؛ ولی در آنصورت این ارتباطها مرتب خواهد شد و بدیهی است که نه تنها انتشار روزنامه بلکه همچنین (چیزیکه براتب مهم تر است) مبادله تجربه، اطلاعات، نیرو و وسائل را نیز تامین خواهد نمود. آنوقت دامنه کارهای تشکیلاتی یکمرتبه چندین برابر وسیعتر خواهد شد، موفقیت يك محل همواره مشوق تکمیل بعدی آن خواهد شد و این تمایل را بوجود خواهد آورد که از تجربه موجوده رفقای که در انتهای دیگر مملکت کار میکنند استفاده شود. در آنوقت فعالیت محلی از حالا براتب وسیع تر و همه جانبه تر خواهد شد؛ آنوقت مطالب مربوط به افشاء گریهای سیاسی و اقتصادی که از تمام روسیه گرد خواهد آمد بکارگران کلیه حرفه‌ها و کلیه یله‌های تکامل غذای فکری خواهد داد و برای گفتگو و مطالعه مسائل کاملاً گوناگون وسیله و موجب خواهد داد، همان مسائلی که در عین حال خواه بوسیله کنایات در مطبوعات علنی، خواه بوسیله صحبت‌هاییکه در مجامع میشود و خواه بوسیله اخبار «شرمساران» حکومت نیز بیان آورده میشود. در آنوقت هر طغیان و هر نمایشی از کلیه جهات آن در تمام روسیه ارزیابی شده مورد بحث قرار خواهد گرفت و این میل را برخواهد انگیخت که از دیگران عقب نمانده از آنها بهتر کار شود.

* شرط: هر آینه محفل مزبور نسبت به خط مشی این روزنامه همدردی داشته باشد. و همکاری با آن را برای کار مفید بداند. و از این همکاری تنها همکاری ادبی را در نظر نداشته بلکه بطور کلی هرگونه همکاری انقلابی را در نظر داشته باشد. يك تبصره برای «رابوچیہ دلو»: انقلابیونی که به کار ارزش میدهند نه به دموکراتیسم بازی. «همدردی» را از شرکت کاملاً فعال و زنده تفکیک نمیکنند، این شرط خود بخود مستتر است.

در باره یورش (که در آوریل ۱۹۰۱ در شماره ۶ لیستک رابوچیه دلو، راه انداخته بود) تمسخر نمودیم، البته بر ما تاخت و ما را به «آئین پرستی خشک» و «پی بردن بوظیفه انقلابی و دعوت به حزم و احتیاط و غیره متهم نمود. بدیهیست این اتهامات بهیچوجه باعث تعجب ما نشد، زیرا از دهان کسانی بیرون می آید که فاقد هرگونه پایه اصولی هستند و با ایده ژرف اندیشانه «تاکتیک» - پروسه گریبان خود را خلاص میکنند. همینطور هم وقتی نادر دین، که بطور کلی با اصول استوار برنامه و تاکتیک با حقارت عالیجنابانه ای مینگرد، چنین اتهاماتی را تکرار نمود، ما تعجب نکردیم.

میگویند که تاریخ تکرار نمیشود. ولی نادر دین با تمام قوا کوشش میکند که تاریخ را تکرار نماید و در حالیکه با حرارت تمام از تکلیف تقلید میکند به فرهنگ مآبی انقلابی، حمله ور میشود و در باره «بصدا آوردن زنگ ناقوس آشوب» و «نقطه نظر» مخصوص «در آستانه انقلاب» و غیره فریاد میکشد. گویا نادر دین این روایت مشهور را فراموش کرده است که اگر اصل یک واقعه تاریخی تراژدی است - تقلید آن مضحکه میشود. آزمایش برای گرفتن حکومت که تهیه اش را مواضع تکلیف دیده بود و اجرایش از طریق ترور «دهشت آور» که واقعا هم دهشت آور بود، انجام گرفت. - آزمایش عظیمی بود، ولی ترور «تهییج کننده» تکلیف کوچک مضحکه ای بیش نیست و به خصوص بیشتر مضحکه میشود وقتی آنها با ایده متشکل ساختن کارگران میانه حال تکمیل میکنند.

نادر دین مینویسد، «اگر «ایسکراه» از دائرة «مطبوعات بازی» خود پا بیرون میگذاشت آنگاه میدید که اینها (یعنی پدیده هائی مانند نامه کارگر مندرجه در «ایسکراه شماره ۷») علامت این است که بزودی زود «یورش» آغاز خواهد شد و حالا (sic) صحبت در باره سازمانی که بوسیله رشته هائی بیک روزنامه سراسر روسیه ای متصل باشد معنایش خیالبافی و فعالیت کابینه نشینی است. به بینید چه ژولیده فکری غیر قابل تصویری است؛ از یک طرف ترور تهییج کننده و «متشکل ساختن میانه حالان» همراه با این نظریه که جمع شدن در پیرامون چیزهای «مشخصتر» مثلا در اطراف جراید محلی «بمراتب آسان تر است» - و از طرف دیگر اظهار اینکه «حالا» صحبت در باره سازمان سراسر روسیه معنایش خیالبافی کابینه نشینان است یعنی عبارت صریحتر و ساده تر «حالا» دیگر دیر است! ولی، حضرت آقای ل. نادر دین، سازمان وسیع جراید محلی چطور. - این که هنوز دیر نشده است؟ حال نظر و تاکتیک «ایسکراه» را با این موضوع مقایسه کنید: ترور «تهییج کننده» چیز بی معنایی است، صحبت در باره متشکل ساختن بخصوص میانه حالان و دادن گسترش وسیع به جراید محلی معنایش گشودن هر دو لنگه در بروی اکونومیسم است. در باره یک سازمان واحد سراسر روسیه متشکل از انقلابیون باید سخن راند. سخن راندن در باره آنها تا زمانیکه یورش حقیقی، نه یورش روی کاغذ، شروع شود دیر نیست.

نادر دین کلام خود را ادامه داده مینویسد: «آری در قسمت سازمان، کار ما بهیچوجه درخشان نیست. - آری «ایسکراه» کاملا حق دارد که مینویسد توده عمده قوای جنگی ما را

کسب اجازه قبلی از کمیته های حزبی حق آرزو کردن دارد؟ پس از او رفیق کریچسکی ازجا بر میخیزد (در حالیکه از لحاظ فلسفی گفته رفیق مارتینف را تکمیلتر میکند، همان رفیق مارتینفی را که خود مدتهاست گفته رفیق پلخانف را تکمیلتر نموده است) و بالعین تهدید آمیزتری میگوید: «من جلو تر میروم و میپرسم که آیا بطور کلی یک مارکسیست، اگر فراموش نکرده باشد که موافق گفته مارکس بشریت بیوسه و وظائف عملی شدن را در مقابل خود قرار میدهد و تاکتیک عبارتست از پروسه رشد وظایفی که با حزب در حال رشدند. - حق آرزو کردن دارد؟»

تنها فکر این سئوالهای دهشت زا لرزه بر اندام می اندازد و تمام فکر و خیال این است که کجا پنهان شوم. سعی میکنم پشت سر پیسارف پنهان شوم.

پیسارف در باره اختلاف بین آرزو و واقعیت چنین نوشته است: «اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است بر سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا اینکه بکلی از راه منحرف شود و بسویی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمیتواند به آنجا برسد. در صورت نخست آرزو موجب هیچگونه ضرری نیست و حتی میتواند انرژی فرد زحمتکش را حفظ و تقویت نماید... در چنین آرزوهائی هیچ چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف ساخته و یا فلج نماید وجود ندارد. حتی بکلی بر عکس. اگر انسان اصلا استعداد اینگونه آرزو کردن را نداشته باشد، هرگاه نتواند گاه بگاه جلوتر برود و نتواند تصویر کامل و جامع آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله خود مجسم نماید. - آنوقت من بهیچوجه نمیتوانم تصور بکنم که چه محرکی انسانرا مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و خسته کننده ایرا در رشته علم و هنر و زندگی عملی آغاز نموده و آنها را بنجام رساند... اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت. بشرطی که شخص آرزو کننده جدا به آرزوی خودش ایمان داشته باشد، با دقت تمام زندگی را از نظر بکتراند، مشاهدات خود را با کاغذهای خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و بطور کلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد. وقتی بین آرزو و حیات یک نقطه تناسی موجود باشد آنوقت همه چیز خوب و رو براه است»:

بدبختانه در جنبش ما اینگونه آرزوها خیلی کم یافت میشود. تقصیر هم بطور عمده بگردن نمایندگان انتقاد علنی و «دنباله روی» غیر علنی است که به هشیاری خود و «نزدیکی» خود به چیزهای «مشخص» می بالند.

ج) چگونه سازمانی برای ما لازم است؟

از آنچه که گذشت خواننده پی میبرد که «تاکتیک» - نقشه عبارت است از نفی دعوت فوری برای یورش و خواست «محاصره صحیح دژ دشمن» و یا عبارت دیگر خواست تمرکز تمام قوا برای گرد آوری و تشکیل و تجهیز یک ارتش دائمی. هنگامیکه ما رابوچیه دلو، را بعلمت پرش از «اکونومیسم» به داد و فریاد

جایی در باره مسائل تئوری* و تاکتیک* چیز بنویسید؟ آیا شما معتقد نیستید که از «نقطه نظر آستانه انقلاب» انتشار ۱۳۲ هزار ورقه حاوی شعار مختصر: «دشمن را بزن!» به مراتب بهتر بود؟ برای کسیکه مانند «ایسکراه تبلیغات سیاسی در بین همه مردم را پایه تمام برنامه، تاکتیک و کارهای تشکیلاتی خود قرار دهد، از همه کمتر این خطر هست که متوجه انقلاب نشود. کسانی که در تمام روسیه کارشان بهم بافتن ریسان های تشکیلاتی است که از یک روزنامه سراسر روسیه منشعب شده است، نه تنها حوادث بهاری را از نظر خود دور نداشتند بلکه بر عکس با امکان دادند آن حوادث را پیش بینی نمائیم. آنها همچنین آن نمایشاتی را هم که در شماره ۱۳ و ۱۴ «ایسکراه» شرح آن رفته است از نظر خود دور نداشتند؛ بر عکس آنها در آن نمایشات شرکت جستند و وظیفه خود را بخوبی دریافتند که باید بکامک جنبش خود بخودی جماعت بشتابند و در عین حال از طریق روزنامه به تمام رفقای روسی کمک می نمودند که از این نمایشات با خبر گشته و تجربیات حاصله از آنها مورد استفاده قرار دهند. اگر آنها زنده بمانند انقلاب هم از نظر آنها دور نخواهد ماند، انقلابی که از ما قبل از هر چیز و بیش از هر چیزی خواستار داشتن تجربه در تبلیغات است، خواستار آنست که بتوانیم از هرگونه اعتراضی پشتیبانی کنیم (پشتیبانی بشیوه سوسیال دموکراسی) و جنبش خود بخودی را هدایت نمائیم و آنها را از اشتباهات دوستان و از دام دشمنان محفوظ داریم!

بدین طریق ما به آخرین نظریه ای رسیدیم، که ما را وادار میکند بویژه بر سر نقشه ایجاد سازمانی در پیرامون روزنامه سراسر روسیه از طریق کار مشترک در این روزنامه عمومی پافشاری کنیم، فقط یک چنین سازمانی است که قابلیت انعطاف لازم برای

* ضمناً باید گفت که نادرین در کتاب خود موسوم به «نظری به مسائل تئوری» در قسمت مسائل تئوری، اگر از قسمت ذیل، که از «نقطه نظر آستانه انقلاب» بسیار جالب توجه است، صرف نظر شود، تقریباً هیچ چیز تازه نداده است: «در لحظه حاضر برنشتینسم من حیث المجموع جنبه حاد خود را برای ما از دست میدهد بقسمیکه این موضوع برای ما کاملاً علی السویه است که، آیا آقای آدامویچ ثابت خواهد کرد که آقای استرووه شایستگی داشتن حمایل و نشان را بدست آورده است و یا بر عکس آقای استرووه گفته های آقای آدامویچ را تکذیب کند و حاضر باستعفاء نشود. هر دوی اینها برای ما کاملاً یکسانست زیرا که ساعت قطعی انقلاب فرا میرسد (ص-۱۱۰) ممکن نبود از این بهتر لاقیدی بی انتهای ل. نادرین را در باره مسائل تئوری تصویر نمود. ما فرا رسیدن «آستانه انقلاب» را اعلام نموده ایم و باین سبب «کاملاً علی السویه است» که ارتدکسها خواهند توانست منقدین را کاملاً از مواضع خود بیرون نمایند یا نه!! ولی این حکیم خردمند متوجه نیست که همانا در موقع انقلاب است که ما به نتایج مبارزه تئوریک علیه منقدین احتیاج داریم تا بتوانیم علیه موقعیتی که آنها در عمل احراز کرده اند بطور قطعی مبارزه کنیم!

داوطلبان و عاصیان تشکیل میدهند... این که شما وضع قوای ما را هشیارانه در نظر میگیرید خوب است ولی چرا باید در این ضمن فراموش نمود که جماعت بهیچوجه از آن ما نیست و بدینسبب از ما نخواهد پرسید چه وقت باید عملیات جنگی را آغاز نمود و خودش دست به عصیان خواهد زده... وقتی هم که خود جماعت بانبروی خود بخودی و مغرب خود سر بلند کرد، آنگاه ممکن است «ارتش دائمی» را، که برای ایجاد یک سازمان فوق العاده مرتب در داخل آن مدتها تهیه میدیدند ولی فرصت نیافتند آنرا عملی کنند پایمال کند و عقب برانند، (تکیه روی کلمات از ما است.)

منطق غریبی است! درست بهمان دلیل که جماعت از آن ما نیست داد و فریاد در باره «یورش» هم نا معقول و دور از نزاکت است، زیرا یورش عبارت از حمله یک ارتش دائمی است نه طغیان خود بخودی جماعت. درست بهمان دلیل که جماعت ممکن است ارتش دائمی را پایمال کند و عقب برانند، ما نیز باید طوری برای عملی کردن یک سازمان فوق العاده مرتب، در ارتش دائمی کار کنیم که حتماً «فرصت یابیم» خود را به جنبش خود بخودی برسانیم زیرا هر قدر بیشتر «فرصت یابیم» یک چنین تشکیلاتی بدیهیم همانقدر هم بیشتر احتمال دارد که این ارتش از طرف جماعت پایمال نشده بلکه در صفوف اول و در راس جماعت قرار گیرد. علت ژولیده فکری نادرین این است که گمان میکند این ارتش دارای سازمان مرتب بکاری مشغول است که آنها را از جماعت جدا میسازد. در صورتیکه در حقیقت این ارتش فقط مشغول تبلیغات سیاسی جامع و همه گیر است، یعنی مشغول کاری است که نیروی مغرب خود بخودی جماعت را با نیروی مغرب آگاه سازمان انقلابیون بیکدیگر نزدیک نموده و در یک واحد کل جمع مینماید. آقایان، شما تقصیر خودتانرا بگردن دیگران میاندازید زیرا که این دسته «سوابدها» است که ترور را داخل برنامه خود نموده و بدین ترتیب دعوت میکند که سازمانی از تروریستها تشکیل شود، و چنین سازمانی هم ارتش ما را واقعا از نزدیک شدن به جماعت، که هنوز متاسفانه در دست ما نیست و هنوز متاسفانه از ما نمیرسد و یا نترتا میبرد که چه وقت و چگونه باید عملیات جنگی را آغاز نمود، باز خواهد داشت.

نادرین به ترساندن «ایسکراه» ادامه داده چنین میگوید: «اصلاً ما حتی متوجه خود انقلاب هم نخواهیم شد همانطوریکه وقایع کنونی را که مثل برفی بناگهان بر سر ما نازل شد متوجه نشدیم». این عبارت، در صورت ارتباط آن با مطالبی که فوقاً نقل شد، بی معنی بودن «نقطه نظر» مخصوص «در آستانه انقلاب» را که «سوابدها» از خود وضع نموده است، آشکارا نشان میدهد. این «نقطه نظر» مخصوص، اگر بخواهیم صریح بگوئیم، باینجا منتهی میشود که «حالا» دیگر از موقع استدلال و آماده شدن گذشته است. اگر اینطور است پس، آقای دشمن محترم «مطبوعات بازی»، دیگر چه لازم بود که در ۱۳۲ صفحه

* رجوع شود به ص-۶۲ رساله «آستانه انقلاب» چاپ روسی.

در حقیقت هم یکی از ناکامیهای کاملی را که وقوع آن برای ما يك امر بسیار عادی است در يك یا چند محل در نظر بگیرد. در صورتیکه کلیه سازمانهای محلی يك کار عمومی منظم واحد نداشته باشند این ناکامیها اغلب با قطع کار برای مدت چندین ماه توأم می شود. ولی در صورت وجود يك کار عمومی برای همه، بفرض شدیدترین ناکامیها باز هم گاهی است دو سه نفر از اشخاص با انرژی چند هفته ای کار کنند تا اینکه محافل جدیدی از جوانان را که چنانچه میدانیم حتی اکنون هم بسیار سریع بوجود می آیند، با مرکز عمومی مربوط نمایند؛ -وقتی هم که این کار عمومی، که از این ناکامی آسیب دیده است، در مقابل چشم همه باشد، آنوقت ممکنست این محافل جدید با سرعت باز هم بیشتری بوجود آمده با آنها رابطه ایجاد نمایند.

از طرف دیگر قیام مردم را در نظر بگیرید. تصور می رود در زمان فعلی همه با این موافق خواهند بود که ما باید در فکر قیام باشیم و خود را برای آن آماده نماییم. اما چگونه آماده نماییم؟ کمیته مرکزی که نمیتواند در همه جا عاملینی برای تهیه قیام بگمارد! حتی اگر ما کمیته مرکزی هم میداشتیم باز هم در شرایط فعلی روسیه با چنین گماشتنی هیچ چیز بدست نمی آوردیم. بر عکس شبکه ای از عاملین* که ضمن کار برای ایجاد و انتشار روزنامه عمومی بخودی خود تشکیل می یابد، احتیاج ندارد باینکه بنشینند و منتظر باشند که شعار قیام داده شود، بلکه کار منظمی را انجام میدهند که در صورت قیام احتمال کلی موفقیت را برای آن تضمین نماید. این همان کاریست که رابطه حزب را هم با وسیعترین توده های کارگری و هم با تمام قشرهاییکه از حکومت مطلقه ناخوشنودند محکم خواهد نمود، و این همان چیزی است که برای قیام اهمیت بسیار دارد. در خلال این کار است که استعداد ارزیابی درست وضعیت سیاسی و بنابراین استعداد انتخاب لحظه مناسب برای قیام پرورش می یابد. این کار است که تمام سازمانهای محلی را عادت خواهد داد که در آن واحد بيك نوع مسائل سیاسی و وقایع و ماجراهائی که همه روسیه از آن در تشویش است پاسخ بدهند، و پاسخی که به این «ماجراه» میدهند حتی الامکان باجدیت بیشتر، متحدالشکتر و عقلانی تر باشد. -قیام هم، چنانچه میدانیم، ذاتاً جدی ترین، متحدالشکترین

* - هیئات، هیئات! باز هم این کلمه موحش «عامل» که اینقدر بگوش دموکرات مآب مارتینفاها تخیل می آید از دهان من پرید! برای من تعجب آور است که چرا این کلمه مردان نامی سالهای هفتاد را متغیر نمیکرد ولی خرده کاران سالهای نود را متغیر میکنند؟ من این کلمه را می پسندم زیرا این کلمه بطور واضح و روشن اشاره ایست به آن کار عمومی که تمام عاملین اندیشه و اعمال خود را تابع آن مینمایند و اگر لازم باشد کلمه دیگری جانشین آن شود، آنوقت من فقط میتوانم کلمه «کارکنان» را اختیار نمایم، آنهم در صورتیکه از این کلمه تا حدی بوی مطبوعات بازی و ابهام بشام نیاید. ولی ما بيك سازمان جنگی عاملین احتیاج داریم. آن مارتینف های کثیرالمده (بخصوص مارتینف های مقیم خارجه) هم که دوست دارند بيك دیگر بعنوان تعارف و خوش آمد زرنال خطاب نمایند، ممکن است بجای عبارت «عامل قسمت صدور پاسپرت» - عبارت «ریاست کل قسمت تأمین پاسپرت برای انقلابیون» و غیره را استعمال نمایند.

يك سازمان پیکار جوی سوسیال دموکراتیک یا به عبارت دیگر استعداد هم آهنگی فوری با شرایط کاملاً گوناگون و سریع التغییر مبارزه را تأمین خواهد نمود و توانائی خواهد داد که «از يك طرف از جنگ آشکار بادشمنی که از لحاظ نیرو تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در يك نقطه جمع نموده است اجتناب گردد و از طرف دیگر از عدم چالاکي این دشمن استفاده شود و در آنجا و در آن لحظه ایکه از همه کمتر انتظار می رود بوی حمله گردد»*. اشتباه بزرگی بود هر آینه سازمان حزبی فقط بنابه حساب انفجار یا مبارزه در خیابان ها و یا فقط بنابه حساب مسیر پیشرو مبارزه عادی روز مره بنا میشد. ما باید کار روز مره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم زیرا که پیش بینی تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریباً غیر ممکن است و در موارد ممکن هم نمیتوان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود زیرا يك چنین تبدیلی در يك کشور استبدادی بی نهایت سریع انجام میگیرد و گاهی فقط بيك تاخت و تاز شبانه فراشهای تزاری وابسته است. خود انقلاب را هم باید بشکل چند-تغییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش شدید در نظر مجسم کرد نه بشکل يك عمل منفرد (چنانچه ظاهرآ نادزدین می پندارد). بدینجهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و گانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قویترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است، یعنی: کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحداً صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد و وسیعترین توده ها را در نظر داشته باشد. این کار هم در روسیه فعلی بدون يك روزنامه برای سراسر روسیه، که خیلی زود بزود منتشر شود، غیر تأبل تصور است. سازمانی که بخودی خود در پیرامون این روزنامه تشکیل می شود یعنی سازمان کارکنان این روزنامه (کارکنان بمعنی وسیع کلمه یعنی تمام کسانیکه برای روزنامه کار می کنند) برای همه چیز، از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه بزرگترین اعمال «ظلم» انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده است.

* - «ایسکرا» شماره ۴: «از چه باید شروع کرد؟» - نادزدین مینویسد: «آن فرهنگ مآبان انقلابی که از نقطه نظر آستانه انقلاب پیروی نمیکنند از طولانی بودن مدت کار ذره ای هم نگرانی ندارند (ص- ۶۲). در این خصوص ما باید خاطر نشان کنیم که: اگر ما نتوانیم يك چنان تاکتیک سیاسی و يك چنان نقشه تشکیلاتی ترتیب بدهیم که حتماً برای مدت خیلی دور و درازی در نظر گرفته شده و در عین حال در همان سیر جریان این کار آمادگی حزب ما را به اینکه در هر حادثه غیر مترقبه و در هر زمانی که حوادث سرعت جریان یابد، بتواند در سرپرست خود ایستاده و وظیفه خود را انجام دهد، تضمین نماید. - در اینصورت ما فقط ماجراجویان سیاسی ناچیزی بیش نخواهیم بود. فقط نادزدین، که از دبروز خودش را سوسیال دموکرات مینامد، میتواند فراموش کند که هدف سوسیال دموکراسی تغییر اساسی شرایط حیات تمام بشریت است و بدینسبب يك سوسیال دموکرات حق ندارد از مسئله طولانی بودن مدت کار «نگران گردد».

و عقلانی‌ترین «پاسخ» تمام مردم به حکومت است. بالاخره این کار است که تمام سازمانهای انقلابی را در تمام اطراف و اکناف روسیه عادت خواهد داد دائمی‌ترین و در عین حال مخفی‌ترین ارتباطها را، که بوجود آورنده وحدت واقعی حزب است، برقرار نمایند و بدون وجود این ارتباطها بحث دستجمعی در اطراف نقشه قیام و اتخاذ تدابیر لازم مقدماتی در آستانه آن، که باید در نهایت اختفاء بماند، غیر ممکن است.

مختصر آنکه «نقشه تأسیس يك روزنامه برای سراسر روسیه» نه تنها ثمره کار کابینه نشینانی نیست که به آئین پرستی خشک و مطبوعات بازی مبتلا شده اند (بطوریکه بنظر برخی اشخاص که در این خصوص درست فکر نکرده بودند، رسیده است) بلکه برعکس علمی‌ترین نقشه ایست برای اینکه بتوان قیام را از همه طرف آغاز نمود و خود را برای آن آماده ساخت و در عین حال حتی برای يك دقیقه هم کار حیاتی روز مره خود را فراموش نشود.

آقایان استرووه و پروکوپوویچ، بولکاکف و بردایف از یکطرف و در تألیفات و ای و ر. م. و پ. کریچفسکی و مارتینف از طرف دیگر آهنگهای جعلی بخود گرفت. ولی فقط رهبران جنبش بودند که از یکدیگر جدا گام بر میداشتند و بقیه را میرفتند؛ خود جنبش بر شد خویش ادامه میداد و گامهای عظیمی بجلو بر میداشت. مبارزه پرولتاریائی قشرهای جدیدی از کارگرانرا فرا میگرفت و در تمام روسیه شیوع می یافت و در عین حال بزنده شدن روح دموکراسی در میان دانشجویان و سایر قشرهای اهالی نیز بطور غیر مستقیم تاثیر میبخشید. ولی سطح آگاهی رهبران در قبال وسعت و نیروی غلیان خود بخودی کوتاه آمد؛ در اینموقع دیگر در میان سوسیال دموکراتها گروه دیگری تفوق یافته بود که از فعالینی عبارت بود که تقریباً فقط با مطبوعات «علنی» مارکسیستی پرورش یافته بودند، و حال آنکه بهمان نسبتی که جنبش خود بخودی توده آگاهی بیشتری را از آنها خواستار میگشت بهمان نسبت هم بیشتر معلوم میگردید که این مطبوعات مارکسیستی «علنی» غیر کافی است. رهبران نه فقط از لحاظ تئوری («آزادی انتقاد») و از لحاظ عمل («خرده کاری») عقب می ماندند، بلکه به انواع و اقسام براهین پر آب و تاب میکوشیدند از این عقب ماندگی خویش دفاع هم بنمایند. سوسیال دموکراتیسم، خواه از طرف پرشتیستهای مطبوعات علنی و خواه از طرف دنباله روان مطبوعات غیر علنی بیایه تردیونیونیسم تنزل داده میشد. برنامه «Credo» داشت جامه عمل بخود می پوشید، بویژه هنگامیکه «خرده کاری» سوسیال دموکراتها باعث رونق روشهای انقلابی غیر سوسیال دموکراتیک شده بود. بنابراین اگر خواننده بر من خرده بگیرد که چرا من با این طول و تفصیل به بحث در اطراف «رابوچیه دلوه» پرداختم، چنین جواب میدهم: «رابوچیه دلوه» بدان علت کسب اهمیت «تاریخی» نمود که روح این دوره سوم را برجسته تر از همه در خود منعکس نموده است.* این ر. م. پیگیر نبود بلکه کریچفسکیها و مارتینفهای متلون المزاج بودند که میتوانستند مظهر حقیقی پریشانی و تنزل و آمادگی برای گذشت خواه در قبال «انتقاد» خواه در قبال «اکونومیسم» و خواه در قبال تروریسم باشند. آنچه صفت مشخصه این دوره را معین میکند حقارت عالیجنابانه فلان یا بهمان ستایشگر «ذات مطلق» نسبت بکار عملی نیست بلکه همانا آمیختن پراتیسیسم ناچیز با لاقیدی تام نسبت به تئوری است. قهرمانان این دوره بیشتر به مبتدل نمودن «سخنان بزرگ» می پرداختند تا انکار مستقیم آن؛ سوسیالیسم علمی دیگر جنبه یک تئوری کامل انقلابی را از دست داده و تبدیل بیک نوع مخلوطی

* من میتوانم با ضرب المثلی آلمانی هم جواب بدهم که میگوید: Den Sack schlägt man, den Esel meint man. که میتوان آنرا چنین ترجمه نمود: گربه خانه را میزند تا عروس حساب کار خودش را بکند. تنها «رابوچیه دلوه» نبود بلکه توده وسیعی از براتیسینها و تئوریسینها نیز میل مفرطی به «انتقاد» مد شده پیدا کردند و در مسئله جنبش خود بخودی دچار ژولیده فکری شده، و در مورد درک وظایف سیاسی و تشکیلاتی ما، از سوسیال دموکراتیسم منحرف شده راه تردیونیونیسم را در پیش میگرفتند.

پایان گفتار

تاریخ سوسیال دموکراسی روس آشکارا سه دوره تقسیم میگردد. دوره نخست قریب ده سال، یعنی تقریباً سالهای ۱۸۸۴-۱۸۹۴ را در بر میگیرد. این دوره - دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دموکراسی بود. تعداد طرفداران خط مشی جدید در روسیه از آحاد تجاوز نمیکرد. سوسیال دموکراسی وجود داشت ولی بدون جنبش کارگری و بدین ترتیب، بهتأی یک حزب سیاسی، تازه سیر تکامل جنبشی خود را طی مینمود.

دوره دوم سه تا چهار سال، یعنی سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۸ را در بر میگیرد. سوسیال دموکراسی، بهتأی یک جنبش اجتماعی، بهتأی غلیان تودههای مردم، بهتأی یک حزب سیاسی یا بمرحله وجود میگذارد. این دوره - دوره کودکی و شباب است. علاقه عمومی روشنفکران بمبارزه علیه اصول ناردنیکی و رفت و آمد آنها بین کارگران و علاقه عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری سرعت شایع میشود. کامیابیهای فراوانی نصیب جنبش میگردد. اکثریت رهبران - اشخاص کاملاً جوانی هستند که هنوز به آن «سنسی و پنج سالگی»، که بنظر آقای ن. میخائیلوفسکی یکنوع سرحد طبیعی می آمد، نرسیدهاند. اینان، که بعلمت جوان بودن خود برای فعالیت عملی هنوز آماده نیستند، با سرعت شگفتی از میدان بدر میروند. ولی دامنه فعالیت آنها اغلب بسیار وسیع بود. طرز تفکر بسیاری از آنها در بدو امر مانند ناردوولتسیها بود. تقریباً همه آنها در عنوان جوانی خود با شوق مفرطی مجذوب قهرمانان ترور بودند. بر طرف ساختن تاثیر جذاب این سنت قهرمانانه بیهای مبارزه بدست می آمد و توأم با قطع علاقه با اشخاصی بود که میخواستند بهر قیمتی هست نسبت به ناردنایا ولیا وفادار بمانند و سوسیال دموکراتهای جوان برای آنها بسیار احترام قائل بودند. مبارزه وادار میکرد به کسب معلومات بپردازند، کتابهای غیر علنی را متعلق بهر خط مشی که باشد بخوانند و جدا به بررسی مسائل مربوط به خط مشی علنی ناردنیکی بپردازند. سوسیال دموکراتها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون اینکه «دقیقه ای» خواه تئوری مارکسیسم را، که با پرتو فروزان خویش راه آنها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری میگشتند. تشکیل حزب در بهار سال ۱۸۹۸ برجستهترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دموکراتهای این دوران بود.

دوره سوم چنانکه دیدیم، مقدماتش در سال ۱۸۹۷ تهیه و در سال ۱۸۹۸ (۱۸۹۸-؟) کاملاً جانشین دوره دوم میگردد. این دوره - دوره پریشانی و گسیختگی و تنزل است. هنگام شباب موقعی میرسد که صدای انسان دورگ میشود. صدای سوسیال دموکراتهای روس این دوره هم همان حالت دورگ را پیدا کرد و در تألیفات

میگردید که از هر نوع کتاب درسی تازه آلمانی «آزادانه» مقداری مایع به آن علاوه مینمودند؛ شعار «مبارزه طبقاتی» نه فقط افراد را بجلو و بسوی فعالیت بیش از پیش جدیدتری سوق نمیداد، بلکه وسیله‌ای بود برای تسکین خاطر، زیرا که بالاخره «مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی رابطه لاینفکی دارد»؛ ایده تشکیل حزب بعنوان دعوتی برای ایجاد یک سازمان پیکار جوی انقلابیون تلقی نمیشد بلکه یک نوع «بوروکراتیسم انقلابی» و «دموکراتیسم» بازی بچگانه را توجیه میکرد.

کی دوران سوم تمام و دوران چهارم (که در هر صورت علائم و قرائن بسیاری نوید آنرا میدهد) شروع خواهد شد اینرا ما نمیدانیم. ما در اینجا دیگر از رشته تاریخ گذشته وارد زمان حال و تا اندازه‌ای هم آینده میگردیم. ولی ما اطمینان قوی داریم که دوران چهارم به استواری مارکسیسم پیکار جو منجر خواهد شد و سوسیال دموکراسی روس از این بحران محکم و بالغ بیرون خواهد آمد و دستة واقعا پیش آهنگ انقلابیترین طبقه «برای تعویض» عقبدار اپورتونیستها با بیدان خواهد گذارد.

بعنوان دعوت برای این «تعویض» و با تلخیص تمام مطالب مذکوره در فوق، ما میتوانیم به پرسش: چه باید کرد؟ مختصرا چنین پاسخ دهیم.

باید دوره سوم را از میان برد.

یکی از اعضای هیئت رهبری «اتحادیه» اظهار داشت که علت رد پیشنهاد از طرف آنها منحصراً این بود که «اتحادیه» از ترکیب گروه مبتکرین رضایت نداشت. ذکر این توضیح را من وظیفه خود میدانم، ولی نمیتوانم از جانب خود متذکر نشوم که بنظر من این توضیح رضایت بخش نیست؛ زیرا «اتحادیه» که از موافقت دو سازمان برای مذاکرات اطلاع داشت، میتواندست بوسیله میانجی دیگر و یا مستقیماً به آنها مراجعه کند.

در بهار سال ۱۹۰۱ هم مجله «زاریا» (شماره اول، ماه آوریل) و هم «ایسکرا» (شماره ۴، ماه مه) مستقیماً با «رابوچی» دلو» وارد جروبوت شدند. «ایسکرا» بویژه به مقاله «تحول تاریخی» «رابوچی» دلو» هجوم کرد که در ورقه آوریل خود، یعنی پس از وقایع بهار منتشر نموده و در آن در مورد شیفتگی به ترور و دعوت به «خونریزی» نا استواری نشان داده بود. باوجود این جروبوت باز «اتحادیه» برای تجدید مذاکرات در باره آشتی با میانجیگری گروه تازه «آشتی دهندگان»، جواب موافق داد. کنفرانس مقدماتی نمایندگان سه تشکیلات نامبرده، در ماه ژوئن انعقاد یافت و بر اساس موافقت نامه اصولی بسیار مفصلی، که از طرف «اتحادیه» در رساله «دو کنگره» و از طرف لیکا در رساله «اسناد کنگره» متحدکننده نشر شده بود، طرح قرار داد را تنظیم نمود.

مضمون این موافقت نامه اصولی (یا بنابه اصطلاحی که اکثراً برای آن قائلند: قطعنامه‌های کنفرانس ژوئن) با وضوح کاملی نشان میدهد که شرط حتمی ما برای انعقاد عبارت بود از تقی کاملاً قطعی تمام مظاهر اپورتونیزم عموماً و اپورتونیزم روس خصوصاً. در ماده اول گفته میشود: «ما هرگونه کوششی را بمنظور وارد ساختن اپورتونیزم در مبارزه طبقاتی پرولتاریا تقی میکنیم - کوشش هائیکه بشکل بااصطلاح اکونومیسم، برنشتینیزم، میلرانیسم و امثال آن ابراز وجود نموده است». «دائرة فعالیت سوسیال دموکراسی... مبارزه مسلکی علیه تمام دشمنان مارکسیسم انقلابی را در بر میگيرد». (ماده ۴ بند ج): «سوسیال دموکراسی در هیچیک از رشته‌های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفه مبرم پرولتاریائی روس، یعنی سرنگون کردن حکومت مطلقه را حتی برای یکدقیقه فراموش کند» (بند الف): «... تبلیغات نباید فقط در زمینه مبارزه روز مره کار روز مزدی با سرمایه باشه» (بند ۵، بند ب): «... بدون اینکه... مرحله مبارزه صرفاً اقتصادی و مبارزه برای خواسته‌های جداگانه سیاسی برسیت شناخته شود...» (بند ۵، بند ج): «... ما انتقاد از جریاناتی را که... بسویت... و محدودیت شکلهای پست جنبش را بدرجه پرنسیپ میزسانند برای جنبش مهم می‌شماریم» (بند ۵، بند د). حتی شخص کاملاً بیطرفی که با جزئی دقت این قطعنامه‌ها را خوانده باشد از همان فرمول بندی آنها ملاحظه خواهد نمود که این قطعنامه‌ها متوجه اشخاصی است که اپورتونیزم و «اکونومیست» هستند و ولو برای یکدقیقه هم بوده، وظیفه سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش کرده‌اند، معتقد به تئوری مراحل بوده‌اند، محدودیت را بدرجه پرنسیپ می‌رسانده‌اند و غیره، و هر کس، ولو اندکی به جرو بحثی که گروه «آزادی کار»، «زاریا» و «ایسکرا» با «رابوچی» دلو» داشتند آشنا باشد حتی آنی تردید نمیکند که این قطعنامه‌ها درست همان خطاهائی را که «رابوچی»

پیوست

کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» با «رابوچی» دلو»

برای ما تشریح آن تاکتیکی باقی میماند که «ایسکرا» در مناسبات تشکیلاتی با «رابوچی» دلو» آنرا پذیرفته و همواره از آن پیروی نموده است. این تاکتیک در همان شماره اول «ایسکرا»، در مقاله راجع به «انشعاب در اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه» کاملاً بیان شده است.* ما فوراً بر این نقطه نظر قرار گرفتیم که «اتحادیه» فعلی «سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه»، که در نخستین کنگره حزب ما بعنوان نماینده مقیم خارجه حزب شناخته شده بود، بدو سازمان منشعب گردیده است و باینجهت مسئله نمایندگی حزب لاینحل مانده و فقط موقتاً و بطور مشروط باین طریق حل شده است که در کنگره بین المللی پاریس برای دبیرخانه دائمی سوسیالیستی بین المللی از روسیه دو نفر عضو، یعنی از هر قسمت منشعبه «اتحادیه» یکنفر انتخاب گردد. ما اظهار داشتیم که در ماهیت امر «رابوچی» دلو» ذیحق نیست، ما از لحاظ اصولی جداً جانب گروه «آزادی کار» را گرفتیم ولی در عین حال از داخل شدن در جزئیات دلائل انشعاب خود داری نموده و خدمات «اتحادیه» را در رشته فعالیت صرفاً عملی متذکر گردیدیم**.

بدینطریق روش ما تا اندازه‌ای روش انتظار بود؛ ما نسبت بعقیده‌ای که در میان اکثر سوسیال دموکراتهای روس حکمروا و دائر بر آن بود که دشمنان کاملاً مصمم اکونومیسم هم میتوانند دوش پوش «اتحادیه» کار کنند گذشت قائل شدیم، زیرا «اتحادیه» بلرها از لحاظ اصولی با گروه «آزادی کار» اظهار موافقت نموده بود و ظاهراً در مسائل اساسی تئوری و تاکتیک مدعی داشتن سیمای مستقلی نبود. صحت روش ما بطور غیر مستقیم از آنجا تایید گردید که تقریباً همزمان با نشر شماره اول «ایسکرا» (ماه دسامبر سال ۱۹۰۰) از «اتحادیه» سه نفر عضو جدا شدند که بااصطلاح «گروه مبتکرین» را تشکیل داده و بسازمانهای زیر: (۱) شعبه خارجی تشکیلات «ایسکرا»، (۲) تشکیلات انقلابی «سوسیال دموکرات» و (۳) «اتحادیه» مراجعه و برای اقدام به مذاکره در باره آشتی پیشنهاد میانجیگری نمودند. دو سازمان اول بلافاصله جواب موافق دادند، سازمان سوم - جواب رد داد. گویانکه وقتی ناطقی در کنگره متحدکننده سال گذشته این واقعات را بیان نمود،

* رجوع شود به جلد ۴ کلیات چاپ چهارم روسی، ص ۲۵۳-۲۵۴.
ت. ۲۵۴

** مبنای این قضاوت در باره انشعاب نه فقط آشنائی با مطبوعات بلکه همچنین مدارکی بود که در خارجه از طرف بعضی از اعضای سازمان ما، که به آنجا رفته بودند، گرد آورده شده بود.

مقالات شماره ۱۰ «رابوچیه دلوه» (رفقای ما این شماره را تنها وقتی که برای شرکت در کنگره آمده بودند یعنی چند روز قبل از آغاز جلسات کنگره دیدند) صریحاً نشان داد که از تابستان تا پائیز در «اتحادیه» تحول جدیدی روی داده؛ اکنون میسرها باز هم غالب آمده اند و هیئت تحریریه مجله، که تابع «وزش باد» است، باز هم دست بکار این شده است که از «دو آتشه ترین برنشتینی ها» و «آزادی انتقاد» و از «جریان خود بخودی» دفاع کند و بزبان مارتینف «تئوری محدود شدن» میدان تاثیر و نفوذ سیاسی ما را (که گویا منظور از آن بفرنج کردن این نفوذ است) تبلیغ نماید. بار دیگر سخنان صائب پارووس تایید گردید که میگفت مشکل است میج یک نفر اپورتونیست را بوسیله فرمول گرفت: وی به آسانی هر فرمولی را امضا میکند و به آسانی هم عقب نشینی مینماید زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت. امروز اپورتونیستها هر نوع جدو جبهی را برای وارد نمودن اپورتونیسم نفی مینمایند، به هرگونه محدودیتی پشت یا میزنند و وعد و وعیدهای پر طمطراق میدهند که «حتی آنی موضوع سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش نمایند» و «تبلیغاتشان را تنها در زمینه مبارزه روز مره کار روز مزدی با سرمایه انجام ندهند و غیره و غیره. اما فردا طرز بیان خود را تغییر داده تحت عنوان دفاع از جریان خود بخودی، دفاع از سیر پیشرو مبارزه عادی روز مره و تمجید از خواست هائیکه نتایج محسوسی را نوید میدهند و غیره، باز دست به همان کار سابق خود میزنند. «اتحادیه» که گماکان تاکید میورزد در مقالات شماره ۱۰ «هیچگونه عقب نشینی ملحدانه ای از پرنسیپهای کلی طرح کنفرانس ندیده و نمیبیند» (دو کنگره ص ۲۶) بدینوسیله فقط بی استعدادی کامل یا عدم تمایل خود را بفهمیدن ماهیت اختلافات آشکار میسازد.

پس از شماره ۱۰ «رابوچیه دلوه» برای ما فقط یک آزمایش باقی مانده بود و آن اینکه: مباحثه عمومی را شروع کنیم تا خاطر جمع شویم که آیا تمام «اتحادیه» با این مقالات و نیز با هیئت تحریریه خودش همبستگی دارد یا نه. «اتحادیه» بخصوص از این کار ما ناراضی است و ما را به داشتن قصد افشاندن تخم نفاق در «اتحادیه» و به مداخله در کار غیر و مانند آن متهم میسازد. این اتهامات علناً بی اساس است زیرا در بودن یک هیئت تحریریه انتخابی که با وزش کوچکترین نسیمی «تغییر جهت میدهند همه چیز وابسته به همان وزش باد است و ما هم جهت این وزش را در جلسات محرمانه ای که غیر از اعضاء سازمانهاییکه برای متحد شدن جمع شده بودند کسی در آن ها نبود تعیین میکردیم. اصلاحاتی که از طرف «اتحادیه» در مورد قطعنامه های ماه ژوئن پیشنهاد میشد آخرین نور امید ما را برای سازش از بین برد. این اصلاحات

قطعنامه های ماه ژوئن را بخواند همینطور هم خواهد فهمید. اما وقتیکه «اتحادیه» اکنون، بعد از آن که با تحول جدید خود بسوی اکنون میسیم (در مقالات شماره ۱۰ و در تصحیحات) باعث ایجاد گسیختگی شده است بخاطر این سخنانی که در باره خدمات وی گفته شده است، با طمانینه ما را به عدم حقانیت متهم می نماید. آنوقت البته در مقابل یک چنین اتهامی فقط باید با تبسم پاسخ داد.

دلوه بدان دچار میشد ماده باده رد مینماید. بنابر این هنگامیکه یکی از اعضای «اتحادیه» در کنگره «متحد کننده» اظهار داشت که علت تگارش مقالات شماره ۱۰ «رابوچیه دلوه» «تحول تاریخی» نوین «اتحادیه» نبوده بلکه جنبه بی اندازه «مجرد» قطعنامهها بوده است. ناطقی که این حرفها را مورد استهزاء قرار داد کاملاً ذیحق بود. وی در جواب این حرف گفت که قطعنامهها نه فقط مجرد نیستند بلکه بینهایت هم مشخص هستند: نظری به آنها کافیت تا دیده شود که در اینجا کسی را بدام می انداخته اند.

این عبارت اخیر موجب پیش آمد جالب توجهی در کنگره گردید. از یکطرف ب. کریچفسکی بکلمه «دام انداختن» چسبید و بتصور اینکه این عبارت بطور غیر ارادی از دهان گوینده پریده و نیت زشت ما («دام گستردن») را بروز داده است با جوش تمام فریاد زد: «چه کس بخصوص، چه کس را بدام می انداخته اند؟». پلخائف هم با لحن استهزاء آمیزی پرسید: «واتما هم چه کسی را؟». ب. کریچفسکی جواب داد: «من به بطی الانتقالی رفیق پلخائف کمک میکنم و برایش توضیح میدهم که اینجا هیئت تحریریه «رابوچیه دلوه» را بدام می انداخته اند (تقهقه عموم). ولی ما نگذاشتیم که بدامیان اندازند» (صدائی از طرف چپ: برای خودتان بدترا). از طرف دیگر عضو گروه «بارره» (گروه آشتی دهندگان) در حالیکه با اصلاحات «اتحادیه» در قطعنامهها مخالفت می ورزید بمنظور دفاع از ناطق ما، اظهار داشت که عبارت «بدام می انداخته اند» ظاهراً در ببحوحه جر و بحث سهواً از دهان پریده است.

و اما من شخصاً چنین تصور میکنم که یک چنین «دفاعی» برای ناطقی که عبارت مذکور را استعمال نموده است نتیجه معکوس دارد. بعقیده من جمله «کسی را بدام می انداخته اند» بهمزاح گفته شده اما بجا گفته شده است: ما همیشه «رابوچیه دلوه» را متهم به نا استواری و تزلزل می نمودیم و از این رو طبیعی است بایستی کوشش میکردیم میجش را بگیریم که برای آینده این تزلزلات را غیر ممکن سازیم. از نیت زشت در اینجا حتی سختی هم نمیتواند در بین باشد زیرا مطلب بر سر نا استواری اصولی بوده است. و ما توانستیم چنان دوستانه «میج» «اتحادیه» را بگیریم^⑤ که خود ب. کریچفسکی و یک عضو دیگر هیئت رهبری «اتحادیه» قطعنامه های ماه ژوئن را امضا کردند.

* این ادعا در «دو کنگره» هم تکرار شده است، ص ۲۵ چاپ روسی.

⑤ بدینطریق: ما در مقدمه قطعنامه های ماه ژوئن گفتیم که سوسیال دموکراسی روس من حیث المجموع همیشه از پرنسیپهای گروه «آزادی کار» پیروی میکرد و خدمت «اتحادیه» بویژه عبارت از فعالیت نشریاتی و سازمانی وی بوده است. بعبارت دیگر ما اظهار آمادگی کامل میکردیم که از تمام گذشتهها صرف نظر کنیم و اعتراف نمائیم که عمل رفقای «اتحادیه ای» ما (برای کار) مفید بوده است، بشرط آنکه آن تزلزلاتی که ما کوشش میکردیم آنها را «بدام اندازیم» کاملاً موقوف شود. هر شخص بیفرضی وقتی که بقیه بر پاروقی سنون بحسد

و از لحاظ حزبی تحمل ناپذیر است. «رابوچیه دلوه» با مقالات منسرجه در شماره ۱۰ خود و با «اصلاحاتش» بروشنی نشان داد که همانا چنین سیمای مستقلی را میخواهد برای خود حفظ کند و چنین تمایلی طبعاً و بطور ناگزیر به گسیختگی و اعلان جنگ منجر گردید. اما اگر «رابوچیه دلوه» سیمای مستقل، خود را بوظایف ادبی معین محدود میکرد، در اینصورت همه ما حاضر بودیم آنرا قبول کنیم. و تقسیم صحیح این وظایف نیز بخودی خود معلوم میگردد: (۱) مجله علمی (۲) روزنامه سیاسی و (۳) مجموعه و رسالات بزبان ساده. کافی بود «رابوچیه دلوه» با چنین تقسیبی موافقت کند تا ثابت شود که صمیمانه مایل است بگمراهی‌هاییکه قطعنامه‌های ماه ژوئن علیه آنها صادر شده است کاملاً خاتمه دهد، فقط یک چنین تقسیبی میتواند هرگونه کشمکشهای احتمالی را بر طرف کند و در حقیقت امر استحکام سازش را تامین سازد و در عین حال پایهای برای رونق نوین جنبش ما و کامیابیهای تازه آن بشود.

اکنون هیچ سوسیال دموکرات روسی نمیتواند شبهه‌ای داشته باشد که لزوم گسیختگی کامل روش انقلابی با روش اپورتونیستی معلول، مقتضیات «تشکیلاتی» نیست بلکه معلول آنست که اپورتونیستها میخواهند سیمای مستقل اپورتونیسم را پایدار ساخته و بوسیله استدلالهای کریچفسکی‌ها و مارتینف‌ها به مشوب ساختن اذهان ادامه دهند.

در پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲ برشته
تحریر در آمد.

نخستین بار در ماه مارس سال ۱۹۰۲
بصورت کتاب جداگانه ای بطبع رسید.
و. ای لتین. کلیات، چاپ چارم روسی،
جلد ۵، ص ۳۱۹-۴۹۴.

گواه مستندی بود بر تحول نوین به اکونومیسم و هبستگی اکثریت «اتحادیه» با شماره ۱۰ «رابوچیه دلوه». از بین نمودارهای اپورتونیسم روی کلیات «باصطلاح اکونومیسم» خط زده شد (چونکه گویا این دو کلمه «مفهوم مبهمی دارند» - و حال آن که از این استدلال فقط چنین نتیجه میشود که باید ماهیت این گمراهی را که وسیع‌ارایج است دقیقتر معین کرد). روی «میلرانیسم» هم خط زده شد (گرچه ب. کریچفسکی در شماره ۲-۳ «رابوچیه دلوه» ص ۸۳-۸۴ و از آنهم صریحتر در «Vorwärts»^① از آن دفاع کرده بود). با وجود اینکه قطعنامه‌های ماه ژوئن وظیفه سوسیال دموکراسی را مبنی بر رهبری بر کلیه نمودارهای مبارزه پرولتاریا علیه تمام اشکال ستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» بطور صریح معین کرد و بدینوسیله خواستار آن بود که در تمام این نمودارهای مبارزه نقشه منظم و وحدت حکمفرما باشد. - معیناً «اتحادیه» کلماتی بکلی زائد اضافه مینمود دایره بر اینکه «مبارزه اقتصادی محرك مقتدر جنبش توده‌ای است» (این کلیات خود بخود مسلم است، ولی، با موجود بودن «اکونومیسم» محدود این کلیات نمیتوانست بهانه‌ای برای تفسیر غلط بدست ندهد). علاوه بر آن در قطعنامه‌های ماه ژوئن اصلاحاتی میشد که «سیاست» را مستقیماً محدود میکرد، زیرا از یکطرف عبارت «ولو برای یک دقیقه» (نباید وظیفه سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش نمود) حذف میشد و از طرف دیگر عبارت: «مبارزه اقتصادی وسیله ایستکه برای جلب توده‌ها بمبارزه فعال سیاسی از همه وسیع تر قابل استفاده است» اضافه میشد. واضح است که پس از وارد نمودن چنین اصلاحاتی تمام ناطقینی که طرف ما بودند ادامه مذاکرات را با کسانی که باز هم بسوی اکونومیسم رو آورده و آزادی تردید و تزلزل را برای خود تامین مینمایند - کاملاً بیفایده دانستند و یکی پس از دیگری از سخن گفتن امتناع نمودند.

درست همان چیزی را که «اتحادیه» شرط sine qua non* استحکام سازش آینده، یعنی حفظ سیمای مستقل «رابوچیه دلوه» و خود مختاری وی حساب میکرد، - «ایسکراه» سنگ راه سازش میدانست» («دو گنجره» ص ۲۵). این بسیار ناصحیح است. ما هیچگاه نسبت به خود مختاری «رابوچیه دلوه» قصد تجاوز نداشته ایم** ولی سیمای مستقل آنرا اگر بمعنی داشتن سیمای مستقل در مسائل اصولی تئوری و تاکتیک باشد، واقلاً هم بدون چون و چرا رد کرده‌ایم. مضمون قطعنامه‌های ماه ژوئن همانا نفی بی چون و چرای یک چنین سیمای مستقلی است، زیرا تکرار میکنیم که معنای این سیمای مستقل در عمل همیشه عبارت بود از انواع تزلزلاتی که وجود آن باعث تقویت آن پراکندگی و تفرقه ایست که در بین ما حکمفرما

① در اینخصوص در «Vorwärts» بین هیئت تحریریه کنونی وی و کائونسکی و «زاریا» جر و بحث شروع شد. ما خوانندگان روسی را حتماً با این جر و بحث آشنا خواهیم ساخت.
* مطلقاً لازم. مترجم.

** اگر آن جلسات مشورتی هیئت تحریریه را، که بمناسبت تاسیس شورای عالی عمومی سازمانهای متحده انعقاد یافت و در ماه ژوئن «رابوچیه دلوه» نیز با انعقاد آن موافقت نموده بود، محدود کردن خود مختاری حساب نکنیم.

اصلاحی در «چه باید کرد؟»

«گروه مبتکرین» که من در صفحه ۱۴۱ رساله «چه باید کرد؟» از آنها صحبت میکنیم از من خواهرش میکنند که در شرح مربوط به شرکت آنها در کوششی که برای آشتی دادن بین سازمانهای سوسیال دموکراتهای مقیم خارجه بعمل آمد اصلاحی بدینمضمون وارد نمایم: «از ۳ عضو این گروه فقط یک نفر در پایان سال ۱۹۰۰ از «اتحادیه» خارج شد ولی بقیه در سال ۱۹۰۱ از آن خارج شدند و این فقط پس از آن بود که مطمئن شدند ممکن نیست در کنفرانس سازمان «ایسکراه» در خارجه و سازمان انقلابی سوسیال دموکرات» موافقت «اتحادیه» را جلب نمود. ضمناً خود مضمون پیشنهاد «گروه مبتکرین» نیز همین بود. هیئت رهبری «اتحادیه» ابتدا این پیشنهاد را رد کرد و علت امتناع خود را از شرکت در کنفرانس «علم صلاحیت» اشخاصی توجیه میکرد که جزو «گروه مبتکرین» میانجی بودند، ضمناً «اتحادیه» اظهار تمایل نمود که با سازمان «ایسکراه» در خارجه مستقیماً داخل تماس شود. ولی بزودی هیئت رهبری «اتحادیه» به «گروه مبتکرین» اطلاع داد که پس از انتشار شماره اول «ایسکراه» که در آن مقاله ای در باره انشعاب در «اتحادیه»، درج شده بود تصمیم خود را تغییر داده و دیگر مایل نیست با «ایسکراه» داخل تماس شود. آیا پس از این جریان، اظهارات عضو هیئت رهبری «اتحادیه» را مبنی بر اینکه علت امتناع «اتحادیه» از شرکت در کنفرانس فقط و فقط علم رضایت وی از ترکیب «گروه مبتکرین» است، چگونه میتوان تعبیر نمود؟ گرچه علت موافقت هیئت رهبری «اتحادیه» به شرکت در کنفرانس ژوئن سال گذشته نیز نا معلوم است زیرا: مقاله مندرجه در شماره اول «ایسکراه» بقوت خود باقی بود و مناسبات منفی «ایسکراه» با «اتحادیه» در مندرجات جزوه اول «زاریا» و شماره چهارم «ایسکراه» که قبل از کنفرانس ژوئن منتشر شده بودند باوضوح باز هم بیشتری نمایان شده بود».

ن. لنین

«ایسکراه» شماره ۱۹، اول آوریل ۱۹۰۲

بمسائل تشکیلاتی؛ آن سیستم جدید نظریاتی که هر قدر «ایسکراهی» نو بیشتر میکوشد خط مشی خود را بسط و تکامل دهد و هر قدر این خط مشی از جنجالهای مربوط به کنوپتاسیون (برگماری) بیشتر تصفیه میشود، همانقدر هم این سیستم نظریات در آن بشکل روشتری هویدا میگردد - اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی است.

نقص عمده نوشته‌های موجوده در باره بهران حزبی ما، در قسمت بررسی و روشن ساختن قضایا عبارت است از فقدان تقریباً کامل تجزیه و تحلیل صورتجلسه‌های کنکره حزبی و در قسمت توضیح اصول اساسی مسئله تشکیلاتی عبارتست از فقدان تجزیه و تحلیل آن ارتباطی که بطور مسلم بین اشتباه اساسی رفیق مارتف و رفیق اکسلرد در فرمولبندی ماده اول آئین نامه و دفاع از این فرمول بندی از یک طرف و تمام سیستم (تا جائیکه استعمال کلمه سیستم در این مورد جایز است) نظریات اصولی کنونی «ایسکراه» در مسئله تشکیلاتی از طرف دیگر وجود دارد. هیئت تحریریه کنونی «ایسکراه» ظاهراً توجهی هم به این ارتباط نمیکند و حال آنکه اهمیت مشاجرات بر سر ماده اول تا کنون بارها در نشریات «اکثریت» قید شده است. در حقیقت امر رفیق اکسلرد و رفیق مارتف اکنون فقط به عمیق کردن، بسط و توسعه اشتباه اولیه خود در مورد ماده اول مشغولند. در حقیقت امر تمام خط مشی اپورتونیسیت‌ها در مسئله تشکیلاتی در همان مشاجرات مربوط به ماده اول شروع به بروز کرد: هم دفاع آنها از یک سازمان حزبی نامشخص و دارای پیوستگی ناقص، هم ابراز خصومت آنها نسبت به «ایدئ» (ایدئ «بوروکراتیک») ساختمان حزب از بالا پائین که باید از کنکره حزبی و مؤسساتی که بتوسط آن ایجاد شده است منشاء گیرد، هم جد و جهد آنها برای رفتن از پائین بیلا بدین طریق که به هر پرفسور، هر دانشجو و هر اعتصاب کننده‌ای حق داده شود که خود را عضو حزب قلمداد کند، هم ابراز خصومت آنها نسبت به «فرمالیسم» که بر طبق آن از عضو حزب خواسته میشود که بیکی از سازمانهای مورد قبول حزب تعلق داشته باشد، هم گرایش آنها به روحیات یک نفر روشنفکر بورژوازی که حاضر است فقط «بشیوه افلاطونی مناسبات تشکیلاتی» را قبول کند، هم نرمش آنها در قبول شیوه ژرف اندیشی اپورتونیسیتی و عبارات آنارشیسیتی و هم تمایل آنها به شیوه خود مختاری در مقابل مرکزیت، خلاصه تمام آنچه که اکنون در «ایسکراهی» نو با گل های انبوهی شکفته میشود و بیش از پیش به روشن شدن کامل و آشکار اشتباه اولیه کمک میکند.

و اما در مورد صورتجلسه‌های کنکره حزبی باید گفت که علت بی توجهی حقیقتاً ناروائی که نسبت به آن میشود فقط ممکنست آن باشد که مشاجرات ما از جنجال پر است و علاوه بر آن شاید علت این موضوع حقایق فوق العاده تلخی باشد که در این صورتجلسه‌ها یافت میشود. صورتجلسه‌های کنکره حزبی، تصویری از اوضاع و احوال واقعی حزب ما، تصویری از نظریات، تمایلات و نقشه‌هاییکه بتوسط خود شرکت کنندگان جنبش طرح شده است و تصویری از خرده اختلافهای سیاسی موجوده در داخل حزب بدست میدهد که نمودار نیروی نسبی آنها، مناسبات متقابل

یک گام به پیش دو گام به پس

(بهران در حزب ما)

پیشگفتار

هنگامیکه مبارزه‌ای مداوم، سر سخت و با حرارت در جریان است، معمولاً پس از گذشت زمانی چند نکات اساسی و مهم مورد مشاجره‌ای شروع به پیدایش مینماید که نتیجه قطعی مبارزه منوط به حل آنهاست و در مقابل آنها همه و هرگونه حوادث گذرنده و خرد و ناچیز مبارزه همواره بیشتر و بیشتر تحت الشعاع قرار میگیرد.

مبارزه حزبی داخلی ما که اکنون ششامست توجه تمام اعضاء حزب را بخود معطوف داشته است نیز دارای همین وضع است. و چون من مجبور شدم در این رساله که متضمن تمام جریان مبارزه است و اکنون از نظر خواننده میگذرد از جزئیات بسیاری که دارای اهمیت ناچیز است و از جنجالهای فراوانی که در ماهیت امر دارای هیچگونه اهمیتی نیست سخن بیان آورم، لذا میخواستم از همان آغاز کلام توجه خواننده را به دو نکته اساسی و مهم که بسیار شایان توجه است و اهمیت تاریخی مسلمی دارد و از حیاتیترین مسائل سیاسی روز حزب ماست - معطوف دارم. نخستین مسئله - مسئله مربوط به اهمیت سیاسی آن تقسیم حزب ما به «اکثریت» و «اقلیت» است که در کنکره دوم حزب ما صورت گرفت و تمام تقسیمات پیشین موجوده در داخل سو-سیال دموکراتهای روس را بکلی تحت الشعاع خود قرار داد.

دومین مسئله - مسئله مربوط به اهمیت اصولی خط مشی «ایسکراهی» نو در مورد مسائل تشکیلاتیست در آن حدودیکه این خط مشی جنبه واقعی اصولی دارد.

مسئله نخست عبارتست از مسئله مربوط به مبدا شروع مبارزه حزبی ما، سرچشمه آن، علل آن و جنبه اساسی سیاسی آن. مسئله دوم عبارتست از مسئله مربوط به نتایج نهائی این مبارزه، عاقبت آن و آن نتیجه اصولی که از جمع بندی تمام نکات مربوط به مبحث اصولی و تفریق تمام نکات مربوط به مبحث جنجالها بدست می آید. مسئله نخست با تجزیه و تحلیل مبارزه در کنکره حزبی و مسئله دوم با تجزیه و تحلیل مصون اصولی جدید «ایسکراهی» نو حل میشود. هر دوی این تجزیه و تحلیل‌ها که نه دهم مضمون رساله مرا در بر میگیرد به این استنتاج منجر میشود که «اکثریت» - جناح انقلابی و «اقلیت» - جناح اپورتونیسیتی حزب ما را تشکیل میدهد؛ اختلافاتی که در حال حاضر این دو جناح را از یکدیگر جدا میکند بطور کلی نه مربوط بمسائل برنامه ایست و نه بمسائل تاکتیکی، بلکه فقط مربوط است

آنها و مبارزه آنها و تصویری است، که در نوع خود منحصر بفرد و از لحاظ دقیق بودن، کامل بودن، جامع بودن، غنی بودن و موثق بودن بی نظیر است. این صورتجلسه‌های کنگره حزبی و فقط این صورتجلسه‌ها است که بما نشان میدهد تا چه اندازه در حقیقت موفق شده ایم بقایای روابط کهنه و صرفاً محفلی را رفت و روپ نمائیم و يك رابطه واحد عظیم حزبی را جایگزین آن سازیم. هر فرد حزبی، اگر بخواهد آگاهانه در امور حزب خود شرکت کرده باشد، موظف است جریان کنگره حزبی ما را دقیقاً مورد بررسی قرار دهد و همانا مورد بررسی قرار دهد زیرا تنها قرائت یکمشت مدارك خشك، که صورتجلسه‌ها را تشکیل میدهد، هنوز نمیتواند منظره کنگره را مجسم کند. فقط از راه بررسی دقیق و مستقل است که میتوان موفقیت بدست آورد (و باید موجبات این موفقیت را فراهم نمود) که از شرح مختصر نطقها و از مستخرجات خشك و خالی مذاکرات و از تصادمات کوچک بر سر مسائل کوچک (در صورت ظاهر کوچک) يك واحد کل تشکیل گردد و شخصیت هر ناطق برجسته در مقابل اعضاء حزب بشکل زنده‌ای مجسم شود و سیای سیاسی هر گروهی از نمایندگان کنگره حزبی آشکار گردد. اگر نویسنده این سطور موفق شود ولو تکان کوچکی به بررسی وسیع و مستقل صورتجلسه‌های کنگره حزبی بدهد، در اینصورت زحمات خود را بی ثمر نخواهد شمرد.

اینک سخنی هم خطاب به مخالفین سوسیال دموکراسی. آنها از ملاحظه مشاجرات ما زهرخند میزنند و دهن کجی میکنند: آنها البته خواهند کوشید از بعضی قسمتهای رساله من که به نواقص و نارسائیهای حزب ما مربوط است برای مقاصد خویش استفاده نمایند. ولی سوسیال دموکراتهای روس اکنون دیگر بعد کافی در نبرد ما آماج تیر قرار گرفته اند که از این نیشها متاثر نشوند و علی رغم این نیشها بکار خود در مورد انتقاد از خود و افشای بی رحمانه نواقص خویش، که رشد جنبش کارگری آنها را حتماً و جبراً بر طرف خواهد نمود، ادامه دهند. بگذار آقایان مخالفین هم، ولو برای آزمایش باشد، تصویری از اوضاع و احوال واقعی احزاب، خود بما نشان دهند، تصویری که لااقل اندکی با آنچه که صورتجلسه‌های کنگره دوم ما میدهد نزدیک باشد!

ن. لنین

ماه مه سال ۱۹۰۴

کمیته‌ها رساند و بالاخره آنرا تصویب نمود و ضمناً در ماده ۱۸ چنین مقرر داشت: «تمام قرار های کنگره و تمام انتخاباتی که در آن بعمل آمده است تصیم حزب است و اجرای آن برای تمام سازمانهای حزب حتی است. این قرار ها و انتخابات از طرف هیچکس و به هیچ بهانه‌ای نمیتواند مورد اعتراض قرار گیرد و فقط کنگره بعدی حزب میتواند آنها را فسخ کند و یا تغییر دهد»^{*} و اقامت که این کلمات که در موقع خودش با سکوت و مانند چیزی که خود بخود معلوم باشد تصویب گشت بخودی خود چقدر معصوم است و چقدر اکنون آهنگ آن عجیب است، تو گوئی محکومیت «اقلیت» را اعلام میدارد! یک چنین ماده‌ای بچه منظوری تنظیم شده بود؟ آیا تنها برای مراعات فرمالیته بود؟ البته که خیر. این قرار ضروری بنظر میرسید و اقامت هم ضروری بود زیرا حزب از یکسلسله گروههای پراکنده و مستقلی تشکیل میگردد که میشد از آنها انتظار داشت کنگره را برسمیت نشناسند. در این قرار همانا نیت پاک تمام انقلابیون منعکس بود (همان نیت پاک که اکنون اینقدر زیاد و اینقدر بیجا از آن دم میزنند و اصطلاح پاک را کتایه وار طوری توصیف میکنند که بیشتر صفت بوالهوسانه را بیاد می‌آورد)، این قرار بمنزله قول شرف متقابلی بود که تمام سوسیال دموکراتهای روس بهم داده بودند و میبایستی تضمین کند که زحمات، مخاطرات و مخارج بسیاری که برای تشکیل کنگره تحمل شده است بهر نرود و کنگره به کندی بدل نشود. این قرار از پیش هرگونه برسمیت نشناختن تصمیمات و انتخابات کنگره را بمنزله ابراز عدم اعتماد نسبت بکنگره توصیف کرده بود. پس «ایسکراه» ی نو با کشف جدید خود مبنی بر اینکه کنگره حاکمیت خدائی ندارد و تصمیمات آن کتاب مقدس نیست - چه کسی را میخواهد مورد سخریه قرار دهد؟ آیا کشف وی متضمن «نظریات تشکیلاتی جدید» است یا اینکه فقط تلاشهای جدیدیست برای از بین بردن رد و اثرهای سابق؟

ب) اهمیت گروه بندیهای کنگره

بنابر این کنگره پس از يك تدارک فوق العاده دقیق و بر اساس یک شیوه انتخاباتی بمتها درجه کامل تشکیل شد. اینکه صحت اعتبار اعضاء کنگره و حتی الاجرا بودن بی چون و چرای تصمیمات آن مورد تصدیق همگانست در اظهاراتی که رئیس جلسه پس از رسمیت یافتن کنگره کرد (ص ۴۵)، صور تجلسه‌ها) نیز منعکس گردیده است. و اما وظیفه عمده کنگره چه بود؟ ایجاد يك حزب واقعی بر طبق آن مبانی اصولی و تشکیلاتی که «ایسکراه» طرح و تنظیم نموده بود. اینکه کنگره میبایستی در اینجهت بخصوص عمل نماید، موضوعی بود که فعالیت سه ساله «ایسکراه» که اکثریت کمیته‌ها، آنرا تصدیق داشتند از پیش تأیید کرده بود. برنامه و خط مشی ایسکراهی میبایستی برنامه و خط مشی حزب میگردد و نقشه‌های تشکیلاتی ایسکراهی میبایستی در آئین نامه تشکیلاتی حزب تحکیم میشد. ولی بخودی خود

الف) تهیه مقدمات کنگره

مثلی است که میگویند: هر کس حق دارد در ظرف ۲۴ ساعت به قضات خود لعنت بفرستد. کنگره حزبی ما نیز مانند هر کنگره هر حزبی قاضی بعضی افرادی شد که دعوی مقام رهبری داشتند و با شکست رو برو شدند. حال این نمایندگان «اقلیت» با یک ساده لوحی خاصی که بدرجه رقت آوری میرسد به قضات خویش لعنت میفرستند و میکوشند بهر وسیله شده کنگره را بد نام کنند و از اهمیت و اعتبار آن بکاهند. میتوان گفت که این کوشش از همه نمایانتر در مقاله ایکه بامضاء پراکتیک در شماره ۵۷ «ایسکراه» نوشته شده مشهود گردید. نویسنده این مقاله از ایده مربوط به «حاکمیت خدائی» کنگره خشمگین بود. این آن صفت مشخصه «ایسکراهی» نو است که نمیتوان در باره آن سکوت اختیار کرد. هیئت تحریریه ایکه اکثریت آن از افرادی تشکیل شده است که از کنگره طرد شده اند از يك طرف کماکان خود را هیئت تحریریه «حزبی» مینامد و از طرف دیگر آغوش خود را بروی افرادی که تا کید میکنند کنگره حاکمیت خدائی ندارد باز میکند. آیا این رقت آور نیست؟ آری، آقایان، کنگره البته حاکمیت خدائی ندارد ولی در باره کسانیکه پس از شکست در کنگره آنرا بیاد «ناسزا» میگیرند چگونه باید فکر کرد؟ و اقامت هم بیاید وقایع عمده مربوط به تاریخ تهیه کنگره را بیاد آورید.

«ایسکراه» از همان اول، در آگهی سال ۱۹۰۰ خود، که پیش از انتشار روزنامه داده اعلام داشت که ما باید قبل از متحد شدن حدود خود را تعیین کنیم. «ایسکراه» کوشید کنگرانس سال ۱۹۰۲ (۸۳) را بجای کنگره حزبی بيك جلسه مشورت خصوصی مبدل کند. «ایسکراه» در ناپستان و پائیز سال ۱۹۰۲ یعنی هنگامیکه کمیته تشکیلات را که در این کنگرانس انتخاب شده بود تجدید میکرد با کمال احتیاط عمل مینمود. بالاخره کار تعیین حدود بیابان رسیده - یعنی بنابه اعتراف همه ما بیابان رسید. کمیته تشکیلات در پایان سال ۱۹۰۲ تشکیل شد. «ایسکراه» بریای شدن آنرا شادباش میگوید و در مقاله هیئت تحریریه منتشره در شماره ۳۲ اظهار میدارد که دعوت کنگره حزبی کاریست که ضرورت کاملاً مبرم داشته و غیر قابل تعویق است.^{**} بدینطریق در مورد شتاب برای تشکیل کنگره دوم بر ما از همه کمتر میتوان خرده گرفت. ما درست مطابق قاعده‌ای رفتار کردیم که میگوید: ده بار گزکن و يك بار به بر؛ ما از نقطه نظر اخلاقی کاملاً حق داشتیم برافنا اطمینان نمائیم که پس از بریدن دیگر نوحه و زاری سر نخواهند داد و گز کردن را از نو آغاز نخواهند کرد. کمیته تشکیلات آئین نامه کنگره دوم را فوق العاده دقیق (بعضی‌ها ممکن است بگویند از روی فورمالیته و بطور بوروکراتیک...) و اشخاصی اینرا میگویند که اکنون بی ارادگی سیاسی خود را با این کلمات پرده پوشی میکنند) تنظیم کرد و آن را بتصدیق تمام

* - رجوع شود به صور تجلسه‌های کنگره دوم ص ۲۰ -

** - رجوع شود به جلد ۶ کلیات چاپ چهارم ص ۲۷۷ -

* - رجوع شود به صور تجلسه‌های کنگره دوم، ص ۲۲ - ۲۳ و ۲۸۰ -

واضحست که بدون مبارزه ممکن نبود بتوان بچنين نتیجه‌ای رسید؛ اين موضوع که بتمام سازمانها امکان نمایندگی در کنگره داده شده بود موجب گردید که سازمانهایی که با «ایسکراه» جدا مبارزه مینمودند (بونند و «رابوچی» و سازمانهاییکه «ایسکراه» را در گفتار يك ارگان رهبری میشناختند ولی در کردار مقاصد خصوصی خود را تعقیب میکردند و نا استواری در مسائل اصولی صفت مشخصه آنها بود، (گروه «پوزنی رابوچی» «کارگر جنوب» و نمایندگان برخی از کمیته‌ها که به آن گرایش داشتند) نیز در آن حضور به هم رسانند. در چنین شرایطی کنگره نمیتوانست به عرصه مبارزه در راه پیروزی خط مشی ایسکرائی مبدل نشود. اینکه کنگره در حقیقت امر هم عرصه چنین مبارزه‌ای بود موضوعی است که برای هر کس که با اندک دقتی صورتجلسه‌های آنرا بخواند، بلافاصله معلوم خواهد شد. ولی وظیفه ما اکنون اینست که گروهبندهای عمده ایراکه در مورد مسائل مختلف در کنگره پیدا شد بدقت مورد بررسی قرار دهیم و از روی مدارك دقیق صورتجلسه‌ها سیمای سیاسی هر يك از گروههای اساسی کنگره را معلوم نماییم. آیا ماهیت آن گروهها، خط مشی‌ها و خرده اختلافاتی که میبایستی در کنگره تحت رهبری «ایسکراه» در حزب واحدی متحد شوند، چه بود؟ اینست آن موضوعیکه ما باید با تجزیه و تحلیل مذاکرات و اخذ رای‌ها نشان دهیم. روشن ساختن این نکته، هم برای بررسی این موضوع که سوسیال دموکراتهایی ما کیستند و هم برای پی بردن بعمل اختلافات، دارای اهمیت اساسی است. بهین جهت بود که من خواه در نطق خود در کنگره لیگا و خواه در نامه خود به هیئت تحریریه «ایسکراه»ی نو تجزیه و تحلیل گروهبندهای مختلف را در درجه اول قرار داده بودم. مخالفین من از بین نمایندگان «اقلیت» (و در راس آنها مارتف) بااهیت مسئله را بهیچوجه تفهیمه اند. در کنگره لیگا آنها به اصلاحاتی جزئی قناعت کردند و کوشیدند خود را از اتهامی که در مورد چرخش بسوی اپورتونیزم به آنها زده شده بود «تبرئه» کنند، ولی حتی سعی هم نکردند در مقابل من منظره‌ای از گروهبندهای کنگره را که لااقل اندکی شکل دیگری داشته باشد تصویر نمایند. اکنون مارتف در «ایسکراه» (شماره ۵۶) سعی میکند تمام تلاشهایی را که برای مشخص ساختن حدود دقیق گروهبندهای کنگره بعمل آمده است بطور ساده سیاست بانی محفلی، وانمود نماید. رفیق مارتف، خیلی محکم گفته شده است! ولی کلمات محکم «ایسکراه» تو دارای يك خصوصیت نوظهوری است: هینقدر کافیت تمام زیروبم‌های اختلافات از کنگره بیعد را، دقیقاً بخاطر آورد تا همه این کلمات محکم تماماً و قبل از همه علیه هیئت تحریریه فعلی بر گردد. آقایان به اصطلاح رداکتورهای حزبی که مسئله سیاست بانی محفلی را بمیان آورده اید، نظری هم بخودتان بیافکنید!

قضایای مبارزه ما در کنگره اکنون بقدری برای مارتف ناگوار است که سعی دارد بکلی آنرا پرده پوشی کند. او میگوید: «ایسکرائی کیست که در کنگره حزب و قبل از آن با «ایسکراه» ابراز همبستگی کامل میکرد، از برنامه نظریات تشکیلاتی آن دفاع

میکرد و از سیاست تشکیلاتی آن پشتیبانی مینمود. در کنگره از این قبیل ایسکرائی‌ها بیش از ۴۰ نفر بود. این آن تعداد رایی بود که بتبع برنامه «ایسکراه» و قطعنامه مربوط به قبول «ایسکراه» بعنوان ارگان مرکزی حزب داده شده. صورتجلسه‌های کنگره را باز کنید خواهید دید که برنامه را باستثناء آکیموف که متنع بود همه تصویب کرده اند (ص ۲۳۳). رفیق مارتف میخواهد بدینطریق ما را خاطر جمع نماید که هم بوندیست‌ها و هم بروکر و هم مارتینف «همبستگی کامل» خود را با «ایسکراه» ثابت کرده و از نظریات تشکیلاتی آن دفاع میکردند! این خیلی مضحک است. اینجا موضوع تبدیل تمام شرکت کنندگان کنگره پس از پایان آن به اعضاء مساوی الحقوق حزب (آنها نه همه زیرا بوندیست‌ها خارج شدند) با موضوع آن گروهبندهی که موجب بر انگیزتن مبارزه در داخل کنگره بود مخلوط میشود. بعوض بررسی اینموضوع که پس از پایان کنگره «اکثریت» و «اقلیت» از چه عناصری ترکیب شده‌اند یک عبارت رسمی و تشریفاتی یعنی: برنامه را قبول کردند. جا زده میشود!

بجریان اخذ رای در باره قبول «ایسکراه» بعنوان ارگان مرکزی توجه کنید. در آنجا شما خواهید دید که همین مارتینفی که رفیق مارتف با شهامتی که شایسته بود در کار بهتری ابراز شده، دفاع از نظریات تشکیلاتی و سیاست تشکیلاتی «ایسکراه» را بوی نسبت میدهند. اصرار میورزد که قطعنامه بدو قسمت تقسیم گردد: یکی شناسائی خشک و خالی «ایسکراه» بعنوان ارگان مرکزی و دیگری شناسائی خدمات آن. در مورد اخذ رای برای قسمت اول قطعنامه (شناسائی خدمات «ایسکراه» و ابراز همبستگی با آن) موافق فقط ۳۵ رای، مخالف ۲ رای (آکیموف و بروکر) و ۱۱ نفر هم متنع بودند (مارتینف، ۵ بوندیست و ۵ رای هیئت تحریریه؛ من و مارتف هر کدام دو رای و بلخانف يك رای). بنابراین اینجا هم با این مثالی که از همه بیشتر بتبع نظریات فعلی مارتف است و بتوسط خود او انتخاب شده است، گروه ضد ایسکرائیها (۵ نفر بوندیست و ۳ نفر رابوچی دلوئی) با وضوح کامل آشکار میشود. اخذ رای مربوط به قسمت دوم قطعنامه یعنی قبول «ایسکراه» بعنوان ارگان مرکزی بدون هیچ استدلال و بدون ابراز همبستگی را (ص ۱۴۷ صورتجلسه‌ها) در نظر بگیرید: موافق ۴۴ رای یعنی همان کسانیکه مارتف فعلی آنها را جزو ایسکرائیها قلمداد میکند. جمعا ۵۱ رای بود؛ بامنها کردن ۵ رای رداکتورهای متنع باقی میماند ۴۶ رای؛ ۲ نفر رای مخالف دادند (آکیموف و بروکر)؛ بنابراین این هر ۵ بوندیست جزو ۴۴ رای باقیمانده هستند. آنوقت با این وضع گفته میشود که بوندیست‌ها در کنگره «با «ایسکراه» ابراز همبستگی کامل میکردند». اینست طرز نگارش تاریخ رسمی از طرف «ایسکراه»ی رسمی! ما کمی بجلو رفته انگیزه‌های حقیقی این حقیقت رسمی را بخواننده توضیح میدهم: هیئت تحریریه فعلی «ایسکراه» میتواند هیئت تحریریه حزبی واقعی (نه حزبی quasi* چنانچه الان هست) بشود

در نتیجه بی تجربگی ما و بلد نبودن طرز توزیع اوراق بین جلسات کمیسیون ها و جلسات عمومی بود و قسمتی در نتیجه دفع الوقتهایی که ممکن بود کارش به ایستروکسیون بکشد حذف خواهیم کرد.

اولین مسئله ای که موجب مباحثاتی شد که طی آن بتدریج ظهور آرقی بین خرده اختلافها آغاز گردید این بود که ماده تحت عنوان «موقعیت بوند در حزب» (در دستور روزه کنگره) مقدم بر دیگر مسائل قرار گیرد (ص ۲۹-۳۳ صورتجلسه ها). از نقطه نظر «ایسکراه» که بلخانف، مارتف، ترتسکی و من از آن دفاع میکردیم، در این باره هیچگونه تردیدی نمیتوانست وجود داشته باشد. بیرون رفتن بوند از حزب صحت نظریات ما را برای العین نشان داد: اگر بوند مایل نبود با ما همراه باشد و آن مبانی تشکیلاتی را که اکثریت حزب و «ایسکراه» با آن توافق نظر داشتند بپذیرد - پس دیگر «نظاره» اینکه ما با هم همراهیم و در نتیجه طولانی کردن کنگره (یعنی کاری که بوندیستها میکردند) بیپوده و بیمعنی بود. این مسئله بوسیله مطبوعات کاملاً روشن شده بود و برای هر عضو اندک فکور حزب معلوم بود که تنها کاری که باقیمانده اینستکه مسئله آشکارا مطرح گردد و با صراحت و صداقت یکی از این دو راه انتخاب شود: یا خود مختاری (یعنی همراهیم) و یا فدراسیون (یعنی جدا میشویم).

بوندیستها، که تمام سیاستشان طفره رفتن بود، خواستند در اینمورد هم طفره بروند و مسئله را بتعویق می انداختند. رفیق آکیوف هم به آنها می پیوندد و بلافاصله و ظاهراً از طرف همه طرفداران «رابوچی» دلوو اختلافات تشکیلاتی با «ایسکراه» را بمیان می کشد (ص ۳۱ صورتجلسه ها). رفیق ماخف (او از طرف کمیته شهر نیکولایف که تا اندکی پیش از این با «ایسکراه» اظهار همبستگی میکرد دارای دو رای بود) جانب بوند و «رابوچی» دلوو را میگیرد. برای رفیق ماخف مسئله بهیچوجه واضح نیست و او «مسئله تشکیلات دموکراتیک و یا برعکس (اینموضوع را دقت کنید!) مرکزیت» هر دورا «مسئله دردناکه» می شمارد، درست همان کاری که اکثریت هیئت تحریریه «حزب» فعلی ما، که در کنگره هنوز متوجه این «مسئله دردناکه» نبودند، میکنند!

بدینطریق بوند و «رابوچی» دلوو و رفیق ماخف که جمعاً درست همان ده رأی را دارند که برضد ما داده شده است (ص ۲۳) بر ضد ایسکراهیها بر میخیزند. رای موافق ۳۰ رای بود و این رقمی است که چنانچه ذیلاً خواهیم دید آراء ایسکراهیها اغلب در حول آن در نوسانست. معلوم شد که یازده رای متنع وجود دارد که ظاهراً طرف هیچیک از دو «دسته» مخالف نیستند. ذکر اینموضوع جالب توجه است که وقتی ما بماده دوم آئین نامه بوند رای میدادیم (رد این ماده دوم موجب بیرون رفتن بوند از حزب شد) اینجا هم عده آراء موافق این ماده و متنعین همان ده رای شد (ص ۲۸۹ صورتجلسه ها) و ضمناً متنعین همان ۳ نفر «رابوچی» دلوئیها (بروکر، مارتف و آکیوف) و رفیق ماخف بودند. معلوم میشود آن گروهبندی که در نتیجه اخذ رای در باره تعیین جای مسئله مربوط به بوند بوجود آمد اتفاقی نبود. معلوم میشود که نه تنها

و میشد، هر آینه بوندیست ها و «رابوچی» دلوئی ها از کنگره نرفته بودند؛ باینجهت است که لازم شد این وفادارترین پاسداران هیئت تحریریه فعلی باصطلاح حزبی تا مقام «ایسکراهی» ارتقاء داده شوند. ولی در این باره ما بعداً بتفصیل خواهیم نگاشت.

پس این سؤال پیش می آید که اگر کنگره عرصه مبارزه عناصر ایسکراهی و ضد ایسکراهی بود، در اینصورت آیا در آنجا عناصر مردم و نا استواری وجود نداشتند که بین این دو طرف متزلزل مانده باشند؟ هر کس که اندکی با حزب ما و با خاصیت عادی هر کنگره ای آشنائی داشته باشد *a priori* میل خواهد کرد به این سؤال پاسخ مثبت دهد. رفیق مارتف اکنون هیچ مایل نیست این عناصر نا استوار را بیاد آورد. او گروه «پوزنی رابوچی» و نمایندگان را که به آن گرایش دارند بعنوان ایسکراهیهای نمونه و اختلافات ما را با آنها نا چیز و بی اهمیت جلوه میدهد. خوشبختانه اکنون متن کامل صورتجلسه ها در برابر ماست و ما میتوانیم این مسئله را - بدیهیست که مسئله واقعیت را - با اتکاء بمدارکی که جنبه سندیت دارند حل نمائیم. آنچه که ما در بالا راجع به گروهبندی عمومی در کنگره گفتیم البته نمیتواند مدعی حل این مسئله باشد بلکه فقط میتواند مدعی نشان دادن راه صحیحی برای حل آن باشد.

بدون تجزیه و تحلیل گروهبندی های سیاسی، بدون مجسم ساختن منظره کنگره که عرصه مبارزه بین خرده اختلافهای معینی بود نمیتوان بکنه اختلافات ما پی برد. تلاش مارتف که میخواهد فرق موجوده بین خرده اختلافها را ماستمالی کند و حتی بوندیستها را هم جزو ایسکراهیها قلمداد نماید جز سر پیچی صرف از دادن جواب چیز دیگری نیست. با در نظر گرفتن تاریخ ما قبل کنگره سوسیال دموکراسی روس *a priori* سه گروه عمده مشهود میگردد (که باید بعداً مورد تحقیق قرار گرفته مفصلاً بررسی شوند): ایسکراهیها، ضد ایسکراهیها و عناصر نا استوار، متزلزل و مردم.

ج) آغاز کنگره... قضیه مربوط به کمیته تشکیلات

برای اینکه بتوان خرده اختلافهای سیاسی را که روز بروز بیشتر نمایان میشوند بطرز بیکبری معین نرود، از همه بهتر اینستکه تجزیه و تحلیل مذاکرات و اخذ رایهایی که در کنگره بعمل آمده است به ترتیب تشکیل جلسات کنگره بعمل آید. فقط در صورتیکه ضرورت قطعی پیدا شود برای بررسی مشترک مسائلی که با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند یا برای بررسی گروهبندیهای متجانس از رعایت این ترتیب خود داری خواهد شد. بهنظور رعایت بیغرضی میکوشیم تمام جریان اخذ رایهای عمده را قید کنیم ولی البته تعداد زیادی از رای گیریهای مربوط بمسائل جزئی را که بخش زیادی از وقت کنگره ما را گرفت (که قسمتی * - بطور فطری و از پیش خود، مترجم

در مورد مسئله تکنیکی مربوط به طرز و ترتیب مباحثات، بلکه در مورد اصل موضوع هم تمام این رفتارها با «ایسکراه» اختلاف نظر داشتند. ماهیت این اختلافی که «رابوچی» دلوه داشت برای همه واضحست و اما رفیق ماخف هم در نطقی که به مناسبت بیرون رفتن بودند ایراد نمود رفتار خود را بطرز بیمانندی توصیف کرد (ص ۲۸۹-۲۹۰ صورتجلسه ها). مکت روی این نطق خالی از فایده نیست. رفیق ماخف میگوید که پس از قطعنامه ای که فتراسیون را رد کرد مسئله مربوط به موقعیت بودند در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه برای من از صورت يك مسئله اصولی در آمده و مسئله سیاست عملی نسبت بیک سازمان ملی که در نتیجه عوامل تاریخی بوجود آمده است مبدل گردید: «ناطق سخن خود را ادامه داده چنین میگوید- اینجا من نمیتوانستم تمام عواقبی را که میکنند در نتیجه اخذ رای ما بوجود آید بحساب نیاورم و از اینرو مایل بودم من حیث المجموع برله ماده دوم رای بدهم». رفیق ماخف روح سیاست عملی را خیلی خوب فرا گرفته است؛ از لحاظ اصولی او دیگر فتراسیون را رد کرده است و باینجهت در عمل مایل بود برله ماده ای از آئین نامه که این فتراسیون را عملی میکند، رای بدهد! آنوقت این رفیق «اهل عمل» خط مشی اصولی عمیق خود را بشرح زیر توضیح میدهد: «اما (همان «امام» مشهور اشچلرینی!) نظر باینکه رای من در هر حالتی فقط میتواند جنبه اصولی (!!) داشته باشد و، بعلم اتفاق آراء تقریباً تمام شرکت کنندگان دیگر کنگره، نمیتوانست دارای جنبه عملی باشد، لذا من ترجیح دادم از دادن رای امتناع کنم تا از نظر اصولی... (پروردگارا ما را از اینگونه نظرهای اصولی نجات بده!)...»

را که در این مورد میان خط مشی من و خط مشی مورد دفاع نمایندگان بودند. که برله این ماده رای میدادند، وجود دارد نشان دهم. بر عکس، اگر نمایندگان بودند از دادن رای به آن امتناع میکردند، چیزیکه قبلاً روی آن اصرار میورزیدند، آنوقت من برله این ماده رای میدادم. کیست که بتواند اینرا بفهمد! شخص اصولی خود داری میکند از اینکه با صدای بلند بگوید آری زیرا وقتی که همه میگویند نه- اینکار از لحاظ عملی بیفایده است.

بدنبال اخذ رای در مورد تعیین جای مسئله مربوط به بودند، در کنگره مسئله گروه «باربا» بمیان آمد که این مسئله نیز بنوبه خود بیک گروهبندی فوق العاده شایان توجهی منتهی شد و مسئله ای بود که با «دردناک» ترین مسائل کنگره، یعنی چگونگی ترکیب اعضا مراکز ارتباط نزدیک داشت. کمیسیون مامور تعیین اعضا کنگره بنا بر تصمیمیکه دوبار از طرف کمیته تشکیلات اتخاذ شده بود (رجوع شود به ص ۳۸۳ و ص ۳۷۵ صورتجلسه ها) و بنا بر گزارشی که نمایندگان این کمیته در کمیسیون دادند (ص ۳۵) با دعوت گروه «باربا» مخالفت می نماید.

رفیق یگورف عضو کمیته تشکیلات اظهار میدارد که «مسئله مربوط به «باربا» (دقت کنید: مربوط به «باربا» نه اینکه مربوط یکی از اعضا آن) برای او يك مسئله جدیدست و تقاضای تنفس میکند. اینکه چگونه يك مسئله ای که دو بار از طرف کمیته تشکیلات در باره آن تصمیم گرفته شده است ممکنست برای عضو

آن يك مسئله جدید باشد موضوعیست که در تیرگی ابهام و ظلمت مستور است. در موقع تنفس، جلسه کمیته تشکیلات مرکب از اعضای که تصادفاً در کنگره حضور داشتند (بعضی از اعضا کمیته تشکیلات، که از اعضا قدیمی سازمان «ایسکراه» بودند، در کنگره حضور نداشتند) تشکیل میگردد (ص ۴۰ - صورتجلسه ها) * بحث در باره «باربا» شروع میشود. «رابوچی» «مارتینف» «آکیموف» و «بروکر» (ص ۳۶-۳۸) رای موافق میدهند و «ایسکراهها» (پاولوویچ، ساروکی، لانگه، ترسکی، مارتف و دیگران) - رای مخالف. کنگره باز هم بهمان گروهبندی تقسیم میشود که ما دیگر با آن آشنا هستیم. مبارزه سرسختی بر سر «باربا» در میگیرد و رفیق مارتف نطق بسیار جامع (ص ۳۸) و «بیکار جوانانه» ای ایراد مینماید و در آن بطرز منصفانه ای به «عدم مساوات نمایندگی» گروه های روسیه و مقیم خارجه اشاره نموده میگوید که تصور نمیروود «خوب» باشد که به گروه مقیم خارجه «مزیتی» داده شود (کلمات زرینی است که بخصوص اکنون از نقطه نظر حوادثی که بعد از کنگره روی داده آموزنده است!) و نباید «هرج و مرج تشکیلاتی حزب را که صفت ممیزه اش پراکندگی و تفرقه ایست که معلول هیچ ملاحظه اصولی نیست» مورد تشویق قرار دهیم (تیری است که درست بچشم... «اقلیت» کنگره حزبی ما میخورد!). تا موقعیکه نام نویسی برای صحبت قطع شد هیچکس بجز طرفداران «رابوچی» دلوه بطور آشکار و با استدلال برله «باربا» سخنی نمیگوید (ص ۴۰): باید انصاف داد که رفیق آکیموف و یارانش لااقل دو دلی و تردید نشان نیندادند و خط مشی علنی داشتند و تمایلات خود را آشکارا بیان میکردند.

پس از پایان نام نویسی ناطقین، یعنی وقتیکه دیگر اظهار نظر در ماهیت قضیه مجاز نیست، رفیق یگورف «مصرانه» خواستار میشود قرار کمیته تشکیلات که تازه تصویب شده است بااطلاع کنگره برسد. تعجب آور نیست که از چنین رفتاری اعضا کنگره بر آشفته میشوند و رفیق پلخانف بعنوان رئیس از این موضوع که «چگونه رفیق یگورف میتواند روی این خواست خود اصرار ورزد اظهار حیرت» مینماید. ظاهراً میبایستی از دو حال خارج نمیشد: یا اینکه در مقابل تمام اعضا کنگره آشکارا و صریح در اصل مطلب اظهار نظر میشد و یا اینکه اصلاً صحبتی نمیشد. ولی رساندن کار به آنجائی که پس از قطع نام نویسی ناطقین، به بهانه «پایان سخن» قرار جدیدی از طرف کمیته تشکیلات... و آنهم در مورد مسئله مورد بحث - تقدیم کنگره گردد - بمنزله ضربتی از پشت است! جلسه پس از نهار تجدید میشود و هیئت رئیسه، که همچنان در حیرت است، تصمیم میگیرد از «رسمیت» دور شود و به آخرین وسیله ای متشبهت گردد که در کنگره ها فقط در موارد خارق العاده ای بکار برده میشود، یعنی به «توضیحات رفیقانه» بپردازد.

* - در باره این جلسه به نامه پاولوویچ عضو کمیته تشکیلات که قبل از تشکیل کنگره باتفاق آراء بعنوان معتد هیئت تحریریه و عضو هفتم آن انتخاب شده بود، رجوع شود. (ص ۴۴ صورتجلسه های لیگا).

محدود گروه های کوچک را در مقابل حزب وسیعی که بر طبق اصول «ایسکراه» ایجاد شده و میبایستی آنها را در خود حل نماید حراست کند.

رفیق مارتف هم که آنموقع هنوز موفق نشده بود با مارتف متحد شود درست از همین نقطه نظر بر داشت مطلب نمود. رفیق مارتف بکسانیکه تصور آنها در باره انضباط حزبی از حدود وظائف فرد انقلابی نسبت به آن گروه مادونی که خود جزو آنست تجاوز نمی نماید شدیداً حمله میکند و بجا هم حمله میکند. مارتف به هواداران محفل بازی میگوید: «میچگونه گروهبندی اجباری (تکیه روی کلمه از مارتف است) در داخل حزب واحد مجاز نیست بدون آنکه پيش بينی کند که چگونه با این کلمات روش سیاسی را که خود در پایان کنگره و پس از آن اتخاذ نمود میگوید... گروهبندی اجباری برای کمیته تشکیلات مجاز نیست ولی برای هیئت تحریریه کاملاً مجاز است. گروهبندی اجباری از طرف مارتفی که از دریچه چشم مرکز نگاه میکند تقبیح میشود ولی از همان لحظه ای که از ترکیب اعضاء مرکز ناراضی میشود این گروهبندی مورد دفاع او قرار میگیرد...»

ذکر این مطلب شایان توجه است که رفیق مارتف در نطق خود علاوه بر «اشتباه عظیم» رفیق یگورف، بخصوص ناپایداری سیاسی را که کمیته تشکیلات از خود بروز داده بود خاطر نشان ساخت. مارتف بجا خشمگین شد و گفت: «از طرف کمیته تشکیلات پیشنهادی داده شده است که با گزارش کیسیون (باید اضافه کرد که مبنی بر گزارش اعضاء کمیته تشکیلات بود: ص-۴۳، گفته کولتسف) و با پیشنهادات پیشین کمیته تشکیلات «غایرت دارد» (تکیه روی کلمات از منست). چنانچه می بینید مارتف در آنوقت یعنی قبل از «چرخش» خود، بطور روشن میفهمید که آمدن ریازانف بجای «باربا» ذره ای هم تضاد کامل و تزلزل اعمال کمیته تشکیلات را بر طرف نمیکند (اعضاء حزب از روی ص-۵۷ صورتجلسه های کنگره لیگا میتوانند از این موضوع مطلع شوند که مارتف پس از چرخش خود با چه نظری به قضیه می نگریست). مارتف در آنموقع به بررسی مسئله انضباط اکتفا نکرد و مستقیماً از کمیته تشکیلات هم سوال کرد: «چه اتفاق تازه ای رخ داده است که این تغییر را ایجاب میکند؟» (تکیه روی کلمه از منست). در حقیقت هم کمیته تشکیلات وقتی که پیشنهاد خود را میداد حتی بعد کافی شهادت نداشت که نظیر آکبروف و سایرین صریحاً از عقیده خود دفاع کند. مارتف این موضوع را تکذیب میکند (صورتجلسه های لیگا ص-۵۶) ولی خوانندگان صورتجلسه ها خواهند دید که مارتف اشتباه میکند. یوپیف که بنام کمیته تشکیلات پیشنهاد میدهد، کلمه ای هم از علل دادن این پیشنهاد دم نمیزند (ص-۱) صورتجلسه های کنگره حزب). یگورف مسئله را به ماده مربوط به انضباط میکشاند و در باره ماهیت مطلب فقط میگوید: «برای کمیته تشکیلات ممکن بود نظریات جدیدی پیدا شود... (ولی آیا پیدا شد و چه پیدا شد؟- معلوم نیست)... کمیته تشکیلات ممکن بود فراموش کند کسی را وارد نماید و قس علیهذا» (این «وقس علیهذا» یگانه پناهگاه ناطق است، زیرا کمیته تشکیلات نمیتوانست مسئله «باربا» را که قبل از

یوپیوف نماینده کمیته تشکیلات، قرار کمیته تشکیلات را که از طرف تمام اعضاء آن با يك رای مخالف یاولوویچ (ص-۴۳) تصویب شده و خواستار دعوت ریازانف به کنگره است اطلاع میدهد.

یاولوویچ اظهار میکند که جلسه کمیته تشکیلات را قانونی ندانسته و نمیداند و قرار جدید کمیته تشکیلات «با تصویب قبلی اش تباین دارد». این اظهار طوفانی بر پا میکند. رفیق یگورف، که او هم عضو کمیته تشکیلات و عضو گروه «یوژنی رابوچی» است از دادن پاسخ باصل مطلب شانه خالی مینماید و میکوشد مرکز نقل را به مسئله انضباط بکشد. رفیق یاولوویچ گویی مخالف انضباط حزبی (۱) رفتار کرده است زیرا کمیته تشکیلات پس از بررسی اعتراض یاولوویچ تصویب گرفته است «عقیده جداگانه یاولوویچ را با اطلاع کنگره نرسانده». مذاکرات به مسئله انضباط حزبی کشیده میشود و پلخاتف در میان کف زدنهای شدید حضار کنگره از راه نصیحت به رفیق یگورف میگوید که «اعتبار نامه های محدود کننده در بین ما رسم نیست» (ص-۴۲، با صفحه ۳۷۹ که مربوط به ماده ۷ آئین نامه کنگره است مقایسه کنید، آنجا گفته میشود: «حق نمایندگان نباید با اعتبار نامه های محدود کننده محدود شود. آنها در عملی ساختن اختیارات خود کاملاً آزاد و مستقلند»). «کنگره عالیترین مقام حزبی است» و بنابراین بخصوص کسی که بنحوی از انحاء مانع این شود که هر نماینده ای در مورد هر مسئله مربوط به زندگی حزبی بدون استثناء و بلامانع مستقیماً بکنگره مراجعه نماید مخالف با انضباط حزبی و آئین نامه کنگره رفتار میکند. بدین ترتیب مسئله ما به النزاع یکی از این دو شق منجر میشود: محفل بازی و یا حزبیت؟ یا محدود نمودن حق نمایندگان در کنگره بنام حقوق موهوم و آئین نامه های جمعیت ها و محفل های گوناگون و یا انحلال کامل کلیه مقامات پائین و گروههای قدیمی در برابر کنگره تا وقتی که مؤسسات رسمی واقعا حزبی ایجاد شود بشرطیکه این کار عملاً انجام گیرد نه با حرف. خواننده از همینجا دیگر پی میبرد که این مشاجره در همان آغاز (جلسه سوم) کنگره ای که هدفش احیای واقعی حزب بوده است چه اهمیت اصولی عظیمی را در بر داشت. در حقیقت میتوان گفت که تضاد محفلها و گروههای قدیمی (نظیر «یوژنی رابوچی») با حزبیکه در حال احیاء بود در این مشاجره متمرکز شده بود. گروه ضد ایسکراهها هم فوراً خود را آشکار میسازند: هم آبرامسون بوندیست، هم رفیق مارتیف متفق آتشین هیئت تحریریه فعلی «ایسکراه» و هم آشنای مارتیف ماخف-جیلگی علیه یاولوویچ و برله یگورف و گروه «یوژنی رابوچی» اظهار نظر میکنند. رفیق مارتیف که اکنون به نوبه با مارتف و آکسلرد «دموکراتیسم» تشکیلاتی خود را بر خ میکشد، حتی وضع... ارتش را بیاد می آورد که در آن فقط از طریق سلسله مراتب ممکنست به مقامات عالی دسترسی پیدا کرد!! مفهوم واقعی این ایوزیسیون «متراکم» ضد ایسکراهی برای هرکس که در کنگره حضور داشت و یا جریان داخلی حزب ما را قبل از کنگره بدقت تعقیب میکرد کاملاً واضح بود. وظیفه ایوزیسیون (که شاید همیشه هم تمام نمایندگان ایوزیسیون بدان واقف نبودند و گاهی بلااراده از آن دفاع میکردند) این بود که استقلال، خصوصیت و منافع

تشکیل کنگره دو بار و قبل از تشکیل کمیسیون یکبار از طرف آن مورد بحث قرار گرفته بود فراموش کند). «کمیته تشکیلات این تصمیم را بعلمت تغییر رفتار خود نسبت بگروه «باربا» اتخاذ نکرده است، بلکه به این علت اتخاذ کرده است که میخواهد سنهای زائدی را که در سر راه تشکیلات مرکزی آتی حزب قرار گرفته از همان اولین گامهای فعالیت آن از میان بردارد. این استدلال نیست بلکه فقط طفره رفتن از استدلال است. هر سوسیال دموکرات صدیق (و ما هیچگونه شکی در صداقت هیچیک از شرکت کنندگان کنگره نداریم) هوش مصروف اینست که آنچه را سنگ زیر آب میسازد از میان بردارد و با آن وسائل از میان بردارد که خود او عقلانی میدانند. معنای استدلال اینست که شخصی عقیده خود را در باره اشیاء توضیح داده و دقیقاً بیان نماید نه اینکه با گفتن حقایق پیش یا افتاده گریبان خود را خلاص کند. بدون «تغییر رفتار خود نسبت به «باربا» هم استدلال میسر نبود، زیرا تصمیمات قبلی و ضد و نقیض کمیته تشکیلات هم متوجه این بود که سببهای زیر آبی از میان برداشته شود ولی این دستگاه را درست در جهت عکس میدیدند. این بود که، رفیق مارتف هم بطور فوق العاده شدید و فوق العاده حسابی به این برهان حمله کرد و آنرا «بیقدر» و ناشی از تمایل به «شانه خالی کردن» نامید و به کمیته تشکیلات توصیه کرد که «از گفته مردم ترس نداشته باشد». رفیق مارتف با این کلمات ماعیت و مفهوم آن خرده اختلاف سیاسی را که در کنگره نقش عظیمی بازی کرد وصف میزده اش عبارت از عدم استقلال، بیقدری، نداشتن خط مشی از خود، ترس از گفته مردم، لرزش دائمی بین هر دو طرف معین، ترس از بیان آشکار «crudo» خود و خلاصه «منجلا» بود بطرز بسیار عالی توصیف نمود.

ضمناً در نتیجه همین بی ارادگی سیاسی گروه نا استوار بود که بجز یودین بوندیست (ص-۵۳) دیگر هیچکس قطعنامه ای در باره دعوت یکی از اعضای گروه «باربا» بکنگره پیشنهاد نکرد. برله قطعنامه یودین ۵ رای داده شد که بدیهیست همه بوندیست بودند: عناصر منززل بار دیگر تغییر جهت دادند! تعداد تقریبی آراء گروه میانه رو را رای گیری در باره قطعنامه های پیشنهادی کولتسف و یودین نشان داد: برله ایسکرائیها ۳۲ رای (ص-۴۷)، برله بوندیستها-۱۰ اصول دین، برنامه، بیان جهان بینی، مترجم.

۱۶ رای یعنی غیر از ۸ رای ضد ایسکرائیها، دو رای رفیق ماخف (ص-۴۶) و چهار رای اعضاء گروه «یوژنی رابوچی» و دو رای دیگر. ما اکنون نشان خواهیم داد که يك چنین تقسیم آراء را بهیچوجه نمیتوان تصادفی دانست ولی ابتدا بطور خلاصه عقیده فعلی مارتف را نسبت به این قضیه که در کمیته تشکیلات روی داده است متذکر می شویم. مارتف در لیگا مدعی بود که «پاولوویچ و دیگران تعصب اشخاص را تحریک میکردند. کافیت صورتجلسه های کنگره را مورد بررسی قرار داد تا به این موضوع پی برد که مفصلترین، پر حرارت ترین و شدیدترین نقطهائی که بر ضد «باربا» و کمیته تشکیلات شده است خود مارتف ایراد نموده است. او با کوشش خود برای انداختن «گناه» بگردن پاولوویچ فقط نا استواری خود را نشان میدهد: قبل از تشکیل کنگره او همانا پاولوویچ را عضو هفتم هیئت تحریریه انتخاب میکرد و در کنگره علیه یگورف کاملاً به پاولوویچ پیوست (ص-۴۴)، ولی پس از آنکه از پاولوویچ شکست خورد بنای تهمت «تحریک تعصب» را باو میگذارد. این فقط مضحك است.

۵۰- الان در حزب ما کسانی یافت میشوند که از شنیدن این کلمه بوخت میافتند و فریاد میزنند که این شیوه جروبوت دوستانه نیست. خیلی عجیب است که میخواهند شم اشخاص را بزور آداب و رسوم... که آنهم بیبورد بکار برده میشود، تغییر دهند! تصور نمیرود که حتی يك حزب سیاسی که مبارزه داخلی را دیده باشد بدون استعمال این اصطلاح که با آن همیشه عناصر نا استوار را که بین طرفین مبارز در نوساندن توصیف میکنند- کارش از پیش رفته باشد. آلمانها هم که میتوانند مبارزه داخلی را در چهار دیوار های فوق العاده محکم محدود کنند از کلمه «eversumpt» («منجلا» مترجم) نیزنجند و بوخت نمیافتند و pruderie (نراکت میدهد. مترجم) رسمی مضحك از خود نشان نمیدهند.

د) انحلال گروه «یوژنی رابوچی»

ممکن بود تقسیم شدن نمایندگان در مسئله مربوط به کمیته تشکیلات تصادفی بنظر آید. ولی چنین عقیده ای اشتباه می بود و برای هر طرف ساختن آن ما از بررسی مطلب بنا بترتیب تاریخ وقوع آن منحرف میشویم و هم اکنون قضیه ای را که در پایان کنگره روی داده و با قضیه قبلی به نزدیکترین وجهی ارتباط دارد، مورد بررسی قرار میدهم. اینقضیه- انحلال گروه «یوژنی رابوچی» است. اینجا منافع یکی از گروهها که در دوره فقدان حزب واقعی کارهای مفیدی انجام میداد ولی پس از مرکزیت

رابوچی و ماخف و دیگران شده بود قیام نمیکنند و نه تنها هیچگونه قیدی در این مورد نمی نمایند بلکه بر عکس در وجود شخص دیچ بطور قطعی به آنها می پیوندند و مهرج و مرج را تقبیح میکنند و طرح صریح مسئله را (ص ۳۱۵) به رفیق روسف شادباش میگویند یعنی به همان کسی که در همین جلسه جسارت ورزید. امان از این جسارت! - و مسئله مربوط به هیئت تحریریه سابق را نیز بر زمینه صرفاً حزبی «صریحا» مطرح نموده (ص ۳۲۵).

گروه «یوژنی رابوچی» مسئله انحلال خود را با خشم و تفر دهشتناکی که آثار آن در صورتجلسه ها نیز وجود دارد تلقی نمود (نباید فراموش کرد که صورتجلسه ها فقط يك منظره مبهمی از مذاکرات را بدست میدهند زیرا در آنها بجای نطقهای کامل، مستخرجات و تلخیصات فوق العاده متراکمی از مذاکرات نقل شده است). رفیق یگورف حتی یاد آوری ساده نام «رابوچایا میسل» را در ردیف «یوژنی رابوچی» «اکاذیب» نامید. و این يك نمونه مشخصی است از اینکه در کنگره چه روشی نسبت به اگونومیسیم پیگیر حکمفرما بود. یگورف حتی خیلی بعد از این، یعنی در جلسه ۲۷، با نهایت اشمناز (ص ۳۵۶) از انحلال «یوژنی رابوچی» سخن بیان می آورد و خواهش میکند در صورتجلسه قید شود که در موقع بحث در اطراف «یوژنی رابوچی» نه در باره وجود لازم برای انتشار روزنامه و نه در باره تقطیع ارگان مرکزی و کمیته مرکزی از اعضاء این گروه شوالی نمیشد. رفیق پوپوف در موقع مذاکره در باره «یوژنی رابوچی»، با اکثریت متراکمی، که گویی مسئله مربوط به این گروه را از پیش حل کرده بود، گوشه میزند. او میگوید (ص ۳۱۶): «اکنون دیگر پس از نطقهای رفیق گوسف و آرف همه چیز واضحست». معنی این کلمات مسلم است: اکنون که ایسکرائیها نظر خود را اظهار کرده و قطعنامه ای پیشنهاد کرده اند همه چیز واضحست، یعنی واضحست که «یوژنی رابوچی» علی رغم اراده خود، منحل خواهد شد. نماینده «یوژنی رابوچی» خودش در اینجا ایسکرائیها (و آنهم کسانی نظیر گوسف و آرف) را از طرفداران خود، یعنی از نمایندگان «خط مشی های» گوناگون سیاست تشکیلاتی، جدا میکند. و وقتی «ایسکراهی فعلی گروه «یوژنی رابوچی» را (و یقیناً ماخف را هم) «ایسکرائیهای نمونه وار» قلمداد مینماید، آنوقت اینموضوع برای العین نشان میدهد که مهمترین (از نقطه نظر این گروه) حوادث کنگره فراموش شده است و هیئت تحریریه جدید مایلست رد پاهائی را، که نشان میدهد این بااصطلاح «اقلیت» از چه عناصری تشکیل شده است، از میان ببرد.

متأسفانه در کنگره مسئله تشکیل ارگانی بزبان مورد فهم عامه مطرح نشد. تمام ایسکرائیها با حرارت فوق العاده ای، چه قبل از کنگره و چه هنگام کنگره در خارج از جلسات در اطراف این مسئله بحث میکردند و با این موضوع موافقت داشتند که در لحظه فعلی وضع حزبی، اقدام بانشمار چنین ارگانی یا تبدیل یکی از ارگانهای موجوده به چنین ارگانی فوق العاده نامعقول است. ضد ایسکرائیها در کنگره بمفهوم مخالف آن اظهار نظر کردند، گروه «یوژنی رابوچی» هم در گزارش خود بهینگونه اظهار نظر کرد

یافتن کارها دیگر زائد گردید. بر ضد تمایلات تشکیلاتی ایسکرائی، یعنی اتحاد کامل نیروهای حزبی و رفع آشفتگی و هرج و مرجی که باعث پراکندگی نیروهاست، عرض اندام نمود. از لحاظ منافع يك محفل گروه «یوژنی رابوچی» میتوانست با حقی که کمتر از حق هیئت تحریریه سابق «ایسکراه» نباشد حفظ «ادامه کاری» و مصونیت خویش را ادعا کند. از لحاظ منافع حزب این گروه میبایستی به مستقل ساختن نیروهای خود به سازمانهای مربوطه «حزبی» (ص ۳۱۳، پایان قطعنامه مصوبه کنگره) تن دهد. از نظر منافع يك محفل و «عامیگری» انحلال گروه مفیدی که آنهم نظیر هیئت تحریریه سابق «ایسکراه» مایل به این انحلال نبود نمیتوانست «فلفلک دهنده» (اصطلاح رفیق روسف و رفیق دیچ) نباشد. از نظر منافع حزب، انحلال و «حل» آن (اصطلاح گوسف) در حزب امری ضروری بود. گروه «یوژنی رابوچی» علنا اظهار داشت که «لزومی نمی بیند خود را منحل شده اعلام نماید و خواستار اینستکه «کنگره بطور قطعی عقیده خود را اظهار کند و «بیدرتک بگوید: آری یا نه». گروه «یوژنی رابوچی» مستقیماً بهمان «ادامه کاری» استناد میجست که هیئت تحریریه سابق «ایسکراه»... پس از انحلال خود به آن استناد مینماید! رفیق یگورف گفت: «گرچه فرد فرد همه ما حزب واحدی را تشکیل میدیم، ولی معهذا این حزب از یکسلسله سازمانهای تشکیل میشود که باید آنها را همچون واحد های تاریخی بحساب آورد... اگر چنین سازمانی برای حزب مضر نباشد، در اینصورت انحلال آن هیچ موجبی ندارد».

بدینطریق، مسئله اصولی مهمی با صراحت تمام مطرح گردید و تمام ایسکرائیها - تا جائیکه منافع محفل بازی خاص آنها پیشی نیکرفت - جدا علیه عناصر نا استوار برخاستند (بوندیستها و دو نفر از رابوچی دلوثیها در این موقع دیگر در کنگره نبودند؛ اگر آنها بودند بدون شك با سر سختی از لزوم این موضوع که مواحد های تاریخی بحساب آورده شوند دفاع میکردند). نتیجه اخذ رای عبارت بود از ۳۱ رای موافق، ۵ رای مخالف و ۵ رای ممتنع (چهار رای از اعضاء گروه «یوژنی رابوچی» و يك رای هم با در نظر گرفتن اظهارات سابق بلف، لابد از آن او بود، ص ۳۰۸). گروه شامل ده رای که به نقشه تشکیلاتی پیگیر «ایسکراه» با نظر فوق العاده منفی مینگریست و از محفل بازی در مقابل حزبیست دفاع میکرد با نهایت صراحت نمودار میگردد. ایسکرائیها در مذاکرات خود این مسئله را بویژه از نظر اصولی مطرح می نمایند (رجوع شود به نطق لاتکه، ص ۳۱۵) و با خرده کاری و پراکندگی اظهار مخالفت میکنند و «تمایل» سازمانهای علیحده را بحساب نمی آورند و آشکارا میگویند که «اگر رفقای «یوژنی رابوچی» قبلاً یعنی یکی دو سال پیش از این، نظر اصولی تری را اتخاذ مینمودند آنوقت کار اتحاد حزب و پیروزی آن اصول بر نامه ای که ما اینجا تایید کردیم قبل از اینها انجام مییافت». هم آرفوف، هم گوسف، هم لیادف، هم مورایف، هم روسف، هم پاولوویچ، هم گلیوف، هم گورین همه در همین زمینه اظهار نظر میکنند. ایسکرائیهای جزو «اقلیت» نه تنها بر ضد این اشارات صریحی که بارها کنگره نسبت به غیر کافی بودن جنبه اصولی سیاست و «خط مشی» «یوژنی

مینباییم و بذکر خرده اختلافهای اصولی که ضمن بحث در اطراف برنامه آشکار شده است می پردازیم. قبل از همه یکی از جزئیات بسیار شاخص را متذکر میگردیم و آن مذاکرات مربوط به نمایندگی نسبی است. رفیق یگورف عضو هیئت «یوژنی رابوچی» طرفدار وارد نمودن آن در برنامه بود و بطوری طرفداری میکرد که باعث شد یوسادفسکی (ایسکرائی جزو اقلیت) منصفانه متذکر شود که این يك «اختلاف نظر جدیست». رفیق یوسادفسکی گفت که «ما بدون شك در مورد مسئله اساسی زیر با هم توافق نداریم: آیا ما باید سیاست آتی خود را تابع این و یا آن اصول اساسی دموکراتیک کنیم و برای آنها ارزش مطلق قائل شویم، یا اینکه همه اصول دموکراتیک باید صرفاً تابع مصالح حزب ما باشد؟ من جدا طرفدار شق اخیر هستم». پلخانف «کاملاً» به یوسادفسکی «میپیوندد» و با بیاناتی از آن هم مشخصتر و قطعیت با «ارزش مطلق اصول دموکراتیک» و برداشت «مجرد» این اصول اظهار مخالفت میکند. او میگوید که: «بمعنای فرضیه میتوان تصور کرد که ما سوسیال دموکراتها زمانی بر ضد حق انتخابات همگانی رأی بدهیم. بورژوازی جمهوریهای ایتالیا زمانی افراد پرا که متعلق با شراف بودند از حقوق سیاسی محروم ساخت. پرولتاریای انقلابی میتواند حقوق سیاسی طبقات بالا را محدود کند همانگونه که زمانی طبقات بالا حقوق سیاسی او را محدود میکردند. نطق پلخانف با کف زدن و در عین حال با سر و صداهای مخالف مواجه شد و هنگامیکه پلخانف در مقابل Zwischenruf* اعتراض میکند که «شما نباید سروصدا بکنید» و از رفقا خواهش میکند که خجالت نکشند و مطلب خود را بگویند، آنوقت رفیق یگورف از جا بر میخیزد و میگوید: «وقتی که برای يك چنین نطقهایی کف میزنند من موظفم سر و صدا بکنم». رفیق یگورف باتفاق رفیق گلدبلات (نماینده بودند) با نظریات یوسادفسکی و پلخانف اظهار مخالفت مینماید. متأسفانه مذاکرات قطع شد و مسئله ایکه بمناسبت این مذاکرات بمیان آمده بود فوراً از بین رفت. ولی اکنون رفیق مارتف بیپرده میکوشد از اهمیت این مسئله بکاهد و حتی آنرا به هیچ برساند و بیپرده در کنگره لیگا میگوید: «این گفته (گفته پلخانف) موجب خشم يك قسمت از نمایندگان شد و حال آنکه ممکن بود باسانی از ایجاد این خشم اجتناب کرد هر آینه رفیق پلخانف اضافه میکرد که بدیهیست نمیتوان يك چنین اوضاع و احوال رقت باری را تصور نمود که در آن پرولتاریا برای تحکیم پیروزی خود مجبور شود يك چنین حقوق سیاسی نظیر آزادی جراید را پایمال نماید... (پلخانف: «merci».) (ص ۵۸ صورتجلسه های لیگا). این تعبیر با اظهارات کاملاً اکید رفیق یوسادفسکی در کنگره مبنی بر وجود «اختلاف نظر جدی» و اختلاف در «مسئله اساسی» بکلی متضاد است. در مورد این مسئله اساسی تمام ایسکرائیها در کنگره بر ضد نمایندگان «دست راست» ضد ایسکرائی (گلدبلات) و نمایندگان «مرکز» کنگره (یگورف) اظهار نظر کردند. این واقعیت است و میتوان بجرئت تضمین کرد که اگر «مرکز» (امید وارم این کلمه برای طرفداران «رسمی» شیوه ملایمت کمتر از هر کلمه دیگری زننده

* تذکر یکی از مستمعین ضمن صحبت سخنران. مترجم.

و فقط علت این موضوع را که قطعنامه مربوطه ای بامضاء ده نفر پیشنهاد نشد میتوان تصادف یا عدم تمایل به مطرح نمودن يك مسئله نومیدانه دانست.

ه) قضیه تساوی حقوق زبانها

به ترتیب تشکیل جلسات کنگره باز گردیم.

اکنون دیگر برای ما مسلم شد که هنوز قبل از اینکه بحث در اطراف ماهیت مسائل پرداخته شود در کنگره نه فقط گروه کاملاً مشخص ضد ایسکرائیها (دارای ۸ رای) بلکه گروه عناصر بینابینی و نا استواری نیز که حاضر بودند این گروه هشت نفری را پشتیبانی نمایند و تعداد آنها را تقریباً تا ۱۶-۱۸ رای افزایش دهند بطور آشکاری عرض وجود کردند.

مسئله مربوط به موقعیت بوند در حزب که در کنگره بطرزی فوق العاده و بی اندازه مفصل مورد بحث قرار گرفته بود. بحل يك تز اصولی محدود گردید و حل عملی آنها به موقعی موکول شد که در باره مناسبات تشکیلاتی بحث میشود. نظر باینکه در نشریات ما قبل کنگره ستونهای نسبتاً زیادی صرف توضیح مباحثی شده بود که به این موضوع مربوط است. لذا از بحث آن در کنگره زیاد مطلب نسبتاً تازه ای بدست نیامد. فقط این موضوع را نباید نادیده گرفت که طرفداران رابوچییه دلوه (مارتینف، آکیموف و بروکر) موافقت خود را با قطعنامه مارتف شروط به این شرط میکردند که آنها ناقص میدانند و در قسمت نتیجه گیریهایش نظریات دیگری دارند (ص ۶۹، ۷۳، ۸۳، ۸۶):

کنگره پس از مسئله مربوط به موقعیت بوند به برنامه پرداخت. در اینجا قسمت اعظم مذاکرات درحول اصلاحات جزئی و کم اهمیت دور میزد. اپوزیسیون ضد ایسکرائیها از لحاظ اصولی فقط بشکل یورش رفیق مارتینف بر ضد طرح کذالی مسئله مربوط به جریان خود بخودی و آگاهانه عرض وجود کرد. بدیهیست که بوندیستها و رابوچییه دلویها تماماً به پشتیبانی از مارتینف برخاستند: بی پر و پا بودن اعتراضات او را مارتف و پلخانف ضمن صحبت خود نشان دادند. بعنوان يك پدیده مضحک باید متذکر شد که اکنون هیئت تحریریه «ایسکراه» (لابد پس از تعمق) جانب مارتینف را گرفته است و عکس آنچه را که در کنگره گفته است میگوید! این موضوع لابد با اصل مشهور «ادامه کاری» تطبیق میکند... باید صبر کرد تا هیئت تحریریه کاملاً از موضوع سر در آورد و این مسئله را برای ما روشن نماید که تا چه حدودی با مارتینف موافقت حاصل نموده است و این موافقت در چه چیزی و از چه زمانی است. در انتظار این موضوع اکنون ما فقط می پرسیم که آیا در کجا یک چنین ارگان حزبی دیده شده است که هیئت تحریریه آن پس از کنگره درست عکس آنچه را که در کنگره گفته است بگوید؟ ما از ذکر مشاجرات مربوط به قبول «ایسکراه» بعنوان ارگان مرکزی (که فوقاً از آن سخن بمیان آوردیم) و از ذکر آغاز مباحثات مربوط به آئین نامه (این مباحثات را بهتر است ضمن تمام بحث و مباحث اطراف آئین نامه مورد بررسی قرار دهیم) صرفنظر

گواه بر این واقعیت فوق‌العاده مهم است که محیط «سوء ظن» و شکلهای کاملاً شدید مبارزه («عزل»)، که بعداً، در کنگره لیگا اکثریت ایسکرائیها را بایجاد آن متهم مینمودند... در حقیقت امر خیلی زودتر از موقعی که ما به اکثریت و اقلیت تقسیم شدیم ایجاد گردیده بود. باز هم تکرار میکنم که این واقعیتی است دارای اهمیت عظیم و واقعیتی اساسی است که عدم درک آن عدد بسیار و بسیار زیادی را دچار عقاید بسیار سبک مغزانه ای، حاکی از اینکه اکثریت در پایان کنگره ساختگی بوده است میسراند. از نقطه نظر فعلی رفیق مارتف، که مدعی است نه دهم اعضاء کنگره ایسکرائیها بودند... این قضیه که چطور ممکن شد بخاطر «مطالب پوچ» و بخاطر يك موجب «ناچیز» تصادمی بوقوع پیوندد که «جنبه اصولی» بخود گیرد تا آنجائی که کم مانده بود به عزل کمیسیون کنگره منجر گردد، مطلقاً نا مفهوم و بی معنی است. مضحك است اگر با شکایت و اظهار تأسف از طعنه های «زبان آور» گریبان خود را از این حقیقت خلاص کنیم. این تصادم نمیتوانست بعلت طعنه های زننده اهمیت اصولی بخود بگیرد، بلکه فقط بعلت چگونگی گروه بندی های سیاسی کنگره بود که چنین اهمیتی را کسب کرد. موجب ایجاد تصادم لحن زننده یا طعنه نبود... اینها فقط نشانه ای بود حاکی از اینکه در خود گروه بندی سیاسی کنگره «تضاد» وجود دارد و اسباب تصادم در آن جمع است و در آن يك نا همگونی داخلی وجود دارد که در نتیجه هر موجبی ولو ناچیز باشد با نیروئی درون ذاتی بروز میکند.

بر عکس، از آن نقطه نظری که من بکنگره میگردم و وظیفه خود میدانم از آن به مثابه يك نظر معین سیاسی روی حوادث دفاع نمایم، ولو این نظر موجب رنجش هر کسی هم که میخواهد بشود... از آن نقطه نظر این تصادم شدید و زننده ای که دارای جنبه اصولی و موجب آن «ناچیز» بوده است کاملاً مدلل و ناگریز است. وقتی که در کنگره ما دائماً بین ایسکرائیها و ضد ایسکرائیها مبارزه میشد، وقتیکه بین آنها عناصر نا استواری وجود داشتند و وقتی که این عناصر با اتفاق ضد ایسکرائیها يك سوم آراء را تشکیل میدادند (۱۸ = ۱۰ + ۸) از ۵۱ مطابق حساب من که بدیهیست يك حساب تقریبی است) کاملاً واضح و طبیعی است که هر گونه روگردان شدن از ایسکرائیها ولو از طرف اقلیت کوچکی از آنها باشد، امکانی برای پیروزی خط مشی ضد ایسکرائی بوجود می آورد و باینجهت باعث بر پا شدن يك مبارزه «سبعانه» میگردد. این نتیجه رفتار و حملات زننده بیجا نیست بلکه نتیجه بند و بست های سیاسی است. علت ایجاد تصادم سیاسی زندگی لحن نبود بلکه وجود تصادم سیاسی در داخل گروه بندی کنگره، باعث زندگی لحن و حمله میگردد... اساس اختلاف اصولی ما با مارتف در مورد ارزیابی اهمیت سیاسی کنگره و نتایج کنگره در همین تضاد است.

طی تمام کنگره مهمترین مواردی که در قسمت کم شدن آراء ایسکرائیها پیش آمد کرد ۳ مورد بود که در آن عده ناچیزی از ایسکرائیها از اکثریت خود جدا شدند: در مورد تساوی حقوق زبانها ماده ۱ آئین نامه و انتخابات... و در هر سه این موارد مبارزه شدیدی در گرفت که سرانجام آن به بهران سخت کنونی

باشد...). اگر «مرکز» میتوانست (در وجود شخص یگورف یا ماخف) «بدون تکلف» در باره این مسئله یا مسائلی نظیر آن اظهار نظر نماید، آنوقت اختلاف نظر جدی فوراً آشکار میشد.

این اختلاف نظر در مورد مسئله مربوط به «تساوی حقوق زبانها» بطور برجسته تری آشکار شد (ص- ۱۷۱ و صفحه بعدی صورتجلسه ها). در مورد این ماده مذاکرات به اندازه اخذ رأیها گویا نیست؛ با شمارش جمع کل آراء، عدد غیر قابل تصویری بدست می آوریم - شانزده رأی در مورد چه موضوعی؟ در مورد این موضوع که آیا کفایت در برنامه، تساوی حقوق کلیه همکشوران صرفنظر از جنس و غیره و صرفنظر از زبان قید شود یا اینکه حتماً باید گفت: «آزادی زبان» یا «تساوی حقوق زبانها». رفیق مارتف در کنگره لیگا این حادثه را بعد کافی صحیحاً توصیف نموده و گفت که «مشاجره نا چیز بر سر اصلاح يك ماده برنامه اهمیت اصولی پیدا کرده، زیرا نیمی از اعضاء کنگره آماده بودند کمیسیون برنامه را معزول نمایند، درست همین طور است.* موجب تصادم بکلی ناچیز بود ولی با اینوصف تصادم جنبه واقعا اصولی و بهمین جهت هم شکلهای فوق العاده شدیدی بخود گرفت که کارش بکوشش برای «عزل» کمیسیون برنامه و حتی سوء ظن به اینکه میخواهند «کنگره را فریب دهند» (این سوء ظنی بود که یگورف نسبت به مارتف پیدا کرد!) و رد و بدل تذکرات خصوصی که جنبه بدترین... فحشها را داشت (ص- ۱۷۸) رسید. حتی رفیق پوپوف «اظهار تأسف میکرد از اینکه بخاطر مطالب پوچ يك چنین محیطی بوجود می آید» (تکیه روی کلمات از منست) که طی سه جلسه (۱۶، ۱۷، ۱۸) حکمفرما بوده است.

تمام این اظهارات با نهایت صراحت و بطرز کاملاً اکیدی

* - مارتف چنین اضافه میکند: «در این مورد طعنه زننده پلخائف در باره الاغ شدیداً بما زیان رسانده (وقتی از آزادی زبان سخن میرفت یکی از بوندیستها گویا در بین مؤسسات از مؤسسه پرورش اسب سخن بمیان آورد، پلخائف زیر لبی گفت «اسبها خاموشند ولی الاغها گاهی صحبت میکنند»). البته من در این طعنه نمیتوانم ملایمت خاص، گذشت، ملاحظه کاری و قابلیت انعطاف ببینم. ولی با اینوصف این موضوع بنظر من عجیب است که چرا مارتف که اهمیت اصولی مشاجره را اعتراف کرده است بهیچوجه روی بررسی این موضوع که اصولی بودن آن در چیست و چه خرده اختلافهایی در اینجا منعکس شده است مکت نمیکند و فقط با اشاره به «زبان» طعنه اکتفا مینمایند. این دیگر حقیقتاً يك نظر بوروکراتیک و فرمالیستی است! طعنه های زننده واقعا هم «بکنگره شدیداً زیان رسانده» و این نه فقط طعنه های مربوط به بوندیستها بود، بلکه طعنه های مربوط به کسانی هم بود که گاهی بوندیستها را پشتیبانی میکردند و حتی آنها را از شکست هم نجات میدادند. ولی وقتی که اهمیت اصولی قضیه مورد تصدیق قرار میگیرد دیگر نمیتوان با بکار بردن عباراتی حاکی از «مجاز نبودن» (ص ۵۸ صورتجلسه های لیگا) بعضی از طعنه ها گریبان خود را خلاص نمود.

طرح مسئله به این شکل و ادعای جدی بودن و مهم بودن آن واقعا هم جنبه اصولی کسب میکند منتها نه آن جنبه ای که لیبرها و یگورفها و لووفها میخواستند در آن پیدا کنند. مسئله ایکه جنبه اصولی پیدا میکند اینست که: آیا ما باید سازمانها و اعضاء حزب امکان بدیم که اصول کلی و اساسی برنامه را بکار بندند و در این بکار بستن شرایط مشخص را در نظر گیرند و این اصول را در جهتی بسط و توسعه دهند که این نوع بکار بستن ایجاب مینماید یا اینکه ما باید تنها از ترس ایجاد سوء ظن برنامه را باجزئیات بی اهمیت، اشارات جزئی، تکرار مکررات و سفسطه جوئی ها انباشته سازیم. مسئله ایکه جنبه اصولی پیدا میکند اینست که چگونه سوسیال دموکراتها میتوانند مبارزه با سفسطه جوئی را بمنزله تلاشی برای محدود ساختن حقوق و آزادی ابتدائی دموکراتیک تعبیر کنند (به آن سوء ظن پیدا کننده). بالاخره چه وقت ما از این کرنش فتیشتی در مقابل سفسطه جوئی دست خواهیم کشید؟ این فکری بود که هنگام مشاهده مبارزه راجع به «زبانها» از خاطر ما خطور میکرد.

گروهبنی نمایندگان در این مبارزه بخصوص بعلمت وجود مقدار زیادی اخذ رای از روی نام واضح است. از این قبیل اخذ رای ها در اینمورد سه دفعه تمام انجام گرفت. در تمام مواقع همه ضد ایسکرائیها (۸ رای) و با اندک نوسانی تمام اعضاء مرکز (ماخف، لووف، یگورف، پوپوف، مدودف، ایوانف، تسارف، بلوف) فقط دو نفر اخیر ابتدا متزلزل بودند بدینطریق که گاهی منتع و گاهی بفتح ما رای میدادند و فقط در سومین رای گیری کاملاً مشخص شدند) مانند سدی بر ضد هسته ایسکرائی ایستاده اند. از ایسکرائیها قسمتی جدا میشود. که عمده آنها را قفقازیها (۳ نفر دارای ۶ رای) تشکیل میدهند. و در نتیجه این تغییر بالاخره کفه «فتیشیم» سنگین تر میشود. در موقع سومین اخذ رای، وقتی که طرفداران هر دو تمایل خط مشی خود را کاملاً روشن ساختند، ۳ نفر قفقازی که دارای ۶ رای بودند از ایسکرائیهای اکثریت جدا شده بجانب مخالف گرویدند. از ایسکرائیهای اقلیت دو تقریباً دو رای جدا شدند. پوسادنسکی و کوستیچ؛ در موقع دو اخذ رای اول اشخاص زیر از یکطرف بطرف مقابل میگرویدند و یا منتع بودند: لئسکی، استپانف و گورسکی از اکثریت ایسکرائیها و دیچ از اقلیت آنها. کم شدن ۸ رای از ایسکرائیها (از کل ۳۳ رای) کفه را بفتح ائتلاف ضد ایسکرائیها و عناصر ناپایدار تغییر داد. این است آن واقعیت اساسی گروهبنی کنکره که (اگر دیگران را که صرفاً ایسکرائی بودند جدا کنیم) هم در موقع رای دادن به ماده اول آئین نامه و هم در انتخابات تکرار شد. تعجب آور نیست اگر کسانیکه در انتخابات شکست خورده اند اکنون با کوشش تمام در مورد غلط سیاسی این شکست و مبدء شروع مبارزه بین خرده اختلافها یعنی مبارزه ایکه عناصر نا استوار و از لحاظ سیاسی بی اراده را بطور روز افزونی در برابر حزب آشکار میکرد و سیمای آنانرا با بیرحمی هر چه بیشتری فاش مینمود دم فرو می بندند. قضیه مربوط به تساوی حقوق زبانها این مبارزه را بخصوص از این جهت با

حزب منجر شده است. برای اینکه این بحران و این مبارزه از لحاظ سیاسی فهییده شود باید بعبارت پردازی درباره طعنه های ناروا اکتفا ننمود بلکه گروهبنیهای سیاسی مربوط به خرده اختلافهای را که در کنکره با یکدیگر تصادم نموده اند مورد بررسی قرار داد. از اینرو قضیه «تساوی حقوق زبانها» از نقطه نظر روشن ساختن علت اختلاف اهمیت مضاعفی کسب میکند. زیرا مارتف در اینجا هنوز ایسکرائی بود (هنوز بودا) و چه بسا پیش از همه علیه ضد ایسکرائیها و «مرکز» میجنگید.

جنگ از مشاجره رفیق مارتف با رفیق لیبر لیبر بوندیستها آغاز گردید (ص ۱۷۱-۱۷۲). مارتف در اینجا ثابت میکند که خواستار شدن «تساوی حقوق همکشوران» کافی است. «آزادی زبان» رد میشود و بلافاصله «تساوی حقوق زبانها» بمیان آورده میشود و رفیق یگورف باتفاق لیبر برای نبرد مجهز میگردد. مارتف اظهار میکند که این فتیشتیم است که «ناطقین روی تساوی حقوق ملیتها یا فشاری میکنند و عدم تساوی را به رشته زبان میکشاند. و حال آنکه این مسئله را باید درست از جنبه دیگر آن مورد بررسی قرار داد: بین ملیت ها يك عدم تساوی حقوقی وجود دارد که یکی از موارد آن عبارت از اینست که افراد متعلق به ملت معین از حق استفاده از زبان مادری محرومند (ص ۱۷۲). مارتف در آنوقوع کاملاً صحیح میگفت. واقعا هم تلاش مطلقاً بی اساسی که لیبر و یگورف میکردند برای اینکه از صحت فرمول خود دفاع و يك بی میلی و یا عدم توانائی به گفتراندن اصل تساوی حقوق ملیتها در ما پیدا کنند. يك نوع فتیشتیم بود. در حقیقت امر آنها مثل «فتیشیت ها» روی کله اصرار میورزیدند نه روی اصل و هدف کوششان ترس از ارتکاب فلان اشتباه اصولی نبود بلکه ترس از گفته مردم بود. درست همین روحیه عدم ثبات را (که اگر «دیگران» ما را بخاطر این موضوع متهم کنند چه خواهد شد؟). یعنی روحیه ای را که ما در شرح قضیه مربوط به کمیته تشکیلات متذکر شدیم. در این مورد تمام اعضاء «مرکز» با وضوح تمام از خود بروز دادند. نماینده دیگر «مرکز» لووف که از طرف سازمان کارگران صنایع معدن نمایندگی داشت و با «یوژنی رابوچی» نزدیک بود «مسئله اجحاف نسبت بزبانها را که از طرف سازمانهای اطراف پیشنهاد شده است مسئله ای بسیار جدی میدانند. موضوع مهم اینست که ما با قید ماده مربوط به زبان در برنامه خود، هرگونه تصویری را در باره روسی کردن که ممکنست سوسیال دموکراتها را در آن مشغول بدانند، از بین ببریم. چه استدلال شگرفی برای جدی بودن مسئله، مسئله باینجهت خیلی جدیست که باید سوء ظن میکنه سازمانهای اطراف را از بین برد! ناطق هیچ چیزی در باره اصل مطلب بیان نمیکند، او پاسخی به اتهامات مربوط به فتیشتیم نمیدهد، بلکه با نشان دادن اینموضوع که هیچگونه دلیلی از خود ندارد و با خلاص کردن گریبان خود بوسیله استناد به آنچه که سازمانهای اطراف خواهند گفت، این اتهامات را تماماً تایید میکند. باو میگویند که تمام آنچه را که آنها ممکن است بگویند، نا درست است. ولی او بجای روشن ساختن اینموضوع که آیا درست است یا نا درست جواب میدهد: «ممکن است سوء ظن پیدا کنند».

قیامهای اولیه مشهور دهقانان نقطه ضعف سوسیال دموکراتهای ما را تشکیل میداد. پربها دادن به اهمیت این جنبش نبود بلکه برعکس بیشتر کم بها دادن به آن (و گاهی نبودن قوا برای استفاده از جنبش) بود. رفیق یگورف گفت «من مانند هیئت تحریریه مجذوب جنبش دهقانی (۸۵) نمیشوم. همان مجنوب شدنی که پس از عصیان های دهقانی شد، زیادی از سوسیال دموکراتها را فرا گرفته است». رفیق یگورف فقط متأسفانه بخود زحمت نداد که کنگره را بطرز کم و بیش دقیق با این موضوع آشنا نماید که این مجنوب شدن هیئت تحریریه در چه چیزی منعکس شده است، او بخود زحمت نداد که مدارک مشخصی را از مطالب منتشره در «ایسکرا» شاهد مثال آورد. علاوه بر این او فراموش کرده است که تمام مواد اساسی برنامه ارضی ما هنوز در شماره سوم «ایسکرا» یعنی مدتها قبل از عصیانهای دهقانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود. کسیکه «ایسکرا» را فقط در گفتار «قبول» نداشته است عیبی نخواهد داشت هر آینه نسبت به اصول تئوریک و تاکتیکی آن کمی توجه بیشتر معطوف دارد!

رفیق یگورف بانگ میزند که «خیر، ما در بین دهقانان نمیتوانیم کار زیادی انجام دهیم!» و سپس از توضیحی که در باره این اظهار میدهد معلوم میشود که منظور، اعتراض بر ضد «مجنوب شدن» های جدا گانه نبوده بلکه نفی تمام خط مشی ماست: «از اینجا چنین بر می آید که شعار ما نمیتواند با شعار ماجرا جویانه رقابت کند. این يك فرمول بینهایت شاخصی است که نشانه روش غیر اصولی نسبت بکار میباشد، روشی که همه چیز را به «رقابت» بین شعار های احزاب مختلف محدود میکند! و این پس از موقعی گفته میشود که ناطق در قسمت توضیحات تئوریک خود را «قانع شده» میسازد. در این توضیحات اشاره شده است که ما میکوشیم در تبلیغات به موفقیت یابنداری برسیم و در این راه از عدم موفقیتهای آنی متأثر نمیشویم و موفقیت پایدار (علی رغم جار و جنجال پریهاوی «رقابت کنندگان»... يك دقیقه هم) بدون ریختن شالوده تئوریک استوار برای برنامه ممکن نیست (ص ۱۹۶). چه ژولیده فکری هائی با این اظهار اطمینان به «قانع شدن» و با این تکرار فوری اصلهای مبتذل آشکار میگردد، اصل هائی که از اکونومیسم یعنی از جریانی بارت رسیده است که از نظر آن «رقابت شعار ها» نه فقط مسائل مربوط به برنامه ارضی بلکه مسائل مربوط به همه برنامه و همه تاکتیک مبارزه اقتصادی و سیاسی را نیز حل میکرد. رفیق یگورف میگفت: «شما نمیتوانید دهقان مزدور را وادار کنید در کنار دهقان غنی در راه قطعه زمین هائیکه (۸۶) اکنون قسمت بزرگی از آن در دست این دهقان غنی است مبارزه کند».

این باز هم همان ساده کردنی است که بدون شك با اکونومیسم ایپورتونیستی ما که اصرار داشت ممکن نیست پرولتار را «وادار کرد» در راه آن چیزی که قسمت بزرگی از آن در دست بورژوازی است و در آینده باز هم قسمت بزرگتری از آن بدست او خواهد افتاد مبارزه کند... خویشاوندی دارد. این باز هم همان عامیگری است که خصوصیات سرمایه داری عمومی روس را در مورد مناسبات بین دهقان مزدور و غنی فراموش میکند. قطعه زمین ها اکنون به دوش دهقان مزدور هم که هیچ لزومی ندارد او را

وضوح تمام نشان میدهد که رفیق مارتف در آنموقع هنوز نتوانسته بود شایستگی تمجید و تحسین آکیموف و ماخف را بدست آورد.

(و) برنامه ارضی

نا استواری اصولی ضد ایسکرائیها و «مرکز» در مذاکرات آنها در باره برنامه ارضی نیز که مقدار زیادی از وقت کنگره را گرفت (رجوع شود به ص ۱۹۰-۲۲۶ صورتجلسه ها) و عده زیادی مسائل فوق العاده قابل توجهی را طرح نمود... بطور نمایانی منعکس گردید. همانطور که انتظار میرفت لشکرکشی بر ضد برنامه رفیق مارتینف (پس از تذکرات بیمقدار رفیق لیبر و یگورف) آغاز مینماید. او برهان سابق خود را در باره اصلاح «این بیعدالتی تاریخی» (۸۴) بیان میکند، گوئی ما با آن بطور غیر مستقیم «بیعدالتی های تاریخی دیگر را تقدیس مینمائیم» و الخ. رفیق یگورف هم بطرفداری از او بر میخیزد و حال آنکه برایش حتی «واضح نیست که اهمیت این برنامه در چه چیز است. آیا این برنامه برای ماست یعنی آیا خواست هائی را معین مینماید که ما بمیان میکشیم یا اینکه ما میخواهیم این برنامه مورد قبول عامه باشد (؟!؟!؟). رفیق لیبر «میخواست همان تذکرات رفیق یگورف را بدهد». رفیق ماخف باشیوه مصمم خاص خود سخن می پردازد و اظهار میدارد که «اکثریت (؟) کسانیکه صحبت کردند بهیچوجه به این موضوع پی نمیبندند که ماهیت برنامه طرح شده چیست و چه هدفهائی را تعقیب میکنند. بنابه نظر او برنامه پیشنهادی را «مشکل است بتوان برنامه ارضی سوسیال دموکراسی دانست»؛ از این برنامه... «کمی بوی بازی کردن با اصلاح بیعدالتی های تاریخی به مشام میرسد». در آن «سایه روشنهائی از عوام فریبی و ماجرا جوئی» نهفته است. تأیید تئوریک این ژرف اندیشی را واژگون سازیهای پیش پا افتاده و ساده کردن مارکسیسم مبتذل شده تشکیل میدهد: گوئی ایسکرائیها «میخواهند نسبت به دهقانان بمثابة يك كل واحدی عمل نمایند؛ ولی چون دهقانان مدتهاست (؟) به طبقات تقسیم شده اند، لذا پیشنهاد برنامه واحد ناگزیر منجر به این خواهد شد که برنامه من حیث المجموع صورت عوام فریبی بخود گیرد و عملی نمودن آن بشکل ماجرا جوئی در آید». (ص ۲۰۲). رفیق ماخف در اینجا دلیل واقعی رفتار منفی عده زیادی از سوسیال دموکراتها را، که حاضرند «ایسکرا» را «قبول کنند» (همانگونه که خود ماخف هم آنرا قبول کرده است) ولی بهیچوجه در جهت آن و خط مشی تئوریک و تاکتیکی آن تعمق ننموده اند، «از دهن میبرانند». آنچه که موجب عدم درک این برنامه شد و میشود همانا مبتذل کردن مارکسیسم هنگام تطبیق آن با پدیده بفرنج و چندین جانبه ای نظیر سازمان کنونی اقتصاد دهقانی روس است نه اینکه اختلاف بر سر نکات جداگانه جزئی. لیبرهای عناصر ضد ایسکرائی (لیبر و مارتینف) و اعضاء «مرکز» - یگورف و ماخف - با این نظر مبتذل مارکسیستی خیلی زود کنار آمدند. رفیق یگورف یکی از صفات مشخصه «بورژنی رابوچی» و گروهها و محفلهای متناهی به آن را نیز بی پرده اظهار کرد که آنها هم پی نبردن به اهمیت جنبش دهقانی و پی نبردن باینموضوع است که آنچه در هنگام

استهزاء آمیز) ما اکنون حزب سوسیال دموکرات داریم (خنده)... آری حزب سوسیال دموکراتیکه بشیوه ماخف استدلال کند یا مؤسسات مرکزی متکی بر ماخف ها داشته باشد، واقعا که فقط سزاوار خنده است...

بدینطریق ما میبینیم که در مورد مسائل صرفاً اصولی نیز که بمناسبت برنامه ارضی مطرح شده است بلافاصله همان گروهبندی که دیگر با آن آشنا هستیم پیدا شد. ضد ایسکرائیها (۸ رای) بنام مارکسیسم عامیانه به یورش می پردازند، از پس آنها سران «مرکز» یعنی یگورف ها و ماخف ها کشیده میشوند. که همواره سر در گم و بسوی همان نقطه نظر محدود منحرف میشوند. باینجهت کاملاً طبیعی است که اخذ رای مربوط به برخی از مواد برنامه ارضی ارقام ۳۰ و ۳۵ رای موافق (ص ۲۲۵ و ۲۲۶) یعنی درست همان عدد تقریبی را بدست میدهد که ما خواه در مورد مشاجره بر سر جای بحث مسئله مربوط به بوند و خواه در قضیه کمیته تشکیلات و خواه در مسئله مربوط به تعطیل «یورنی رابوچی» ناظر آن بودیم. کافیت که پای مسئله ای بیجان آید که اندکی از دایره قالب معمولی و مقرر خارج گردد و اندکی بسط مستقلانه تئوری مارکس را در مورد مناسبات اقتصادی و اجتماعی خاص و جدید (برای آلمانها - جدید) ایجاب نماید - تا بلافاصله ایسکرائیهای که قادرند بطرز شایسته‌ای وظیفه خود را انجام دهند عمده آرائشان به سه پنجم برسد و بلافاصله تمام «مرکز» بسوی لیبرها و مارتینف‌ها روی آور شود. آنوقت رفیق مارتف میکوشد بر روی این واقعیت عیان سایه بیفکند و چگونگی آن اخذ رای هائی را که خرده اختلاف ها در آن بطرز واضحی بروز کرد نادیده میگیرد.

از مذاکرات مربوط به برنامه ارضی، مبارزه ایسکرائیها بر ضد دو پنجم تمام کنگره بطور واضحی دیده میشود. نمایندگان قفقاز در این مورد خط مشی کاملاً صحیحی را اتخاذ نموده بودند و علت عمده آن از قرار معلوم این بود که آشنائی نزدیک باشکلهای محلی بقایای متعدد رژیم سرواز، آنها را از مقابله‌های خشک و مجرد و دبستانی که ماخف‌ها را قانع مینماید، بر حذر میداشت. هم پلخانف، هم گوسف (که تایید میکرد «به چنین نظر بدبینانه‌ای روی کار ما در دهات»... مانند نظر رفیق یگورف... «بار ها در بین رفقای که در روسیه کار میکردند بر خورد نموده است»)، هم کاستروف، هم کارسکی و هم ترتسکی همه بر ضد مارتینف و لیبر، ماخف و یگورف حمله ور شدند. ترتسکی بجا متذکر میشود که «توصیه‌های نیکخواهانه» ناقدین بر نامه ارضی «خیلی بوی کوزه نظری میدهد». فقط باید در مورد مسئله مربوط به بررسی گروهبندی‌های سیاسی در کنگره این نکته را متذکر شد که مشکل بتوان گفت که او در این قسمت نطق خود (ص ۲۰۸) که رفیق لانگه را در کنار یگورف و ماخف قرار داد کار صحیحی کرده باشد. هر کس که صورتجلسه ها را دقیقاً مطالعه نماید خواهد دید که لانگه و گورین بهیچوجه نظر شان با یگورف و ماخف یکی نیست. لانگه و گورین فرمول بندی ماده مربوط به قطعه زمین ها را نمی پسندند. آنها به فکر اصلی برنامه ارضی ما کاملاً پی برده میکوشند آنرا بطرز دیگری بموقع اجرا گذارند و درجهت مثبتی سعی میکنند تا از

بمبارزه در راه استخلاص از قید اسارت «وادار نماینده عملاً فشار وارد می‌آورد. «وادار کردن» را باید در مورد بعضی از روشنفکران بکار برد - آنها را باید «وادار نموده» تا با وسعت نظر بیشتری بوظائف خود بنگرند، وادار کرد تا هنگام بحث در باره مسائل مشخص از بکار بردن فرمول های قالبی خود داری نمایند، وادار نمود تا اوضاع و احوال تاریخی را که باعث بفرنج نمودن و تغییر شکل هدف ما میگردد بحساب آورند. تنها این پندار خرافی که دهاتی احمق است، - پنداری که طبق تذکر متصفانه رفیق مارتف (ص ۲۰۲) از نطق های رفیق ماخف و سایر مخالفین برنامه ارضی تراوش میکند، - تنها این پندار خرافی است که موجب میشود این مخالفین، شرایط واقعی گفتران دهقانان مزدور ما را فراموش کنند. نمایندگان «مرکز» ما با ساده کردن موضوع و رساندن آن به مقابله خشک و خالی کارگر و سرمایه دار، میکوشیدند که طبق معمول محدودیت فکری خود را به دهاتی نسبت دهند. رفیق ماخف میگفت: «چون من موزیک را در حدود نقطه نظر طبقاتی محدود خودش عاقل میدانم بهین جهت بر آنم که او از آرمان خرده بورژوازی تصرف و تقسیم زمین طرفداری خواهد کرد». اینجا دو موضوع آشکارا با هم مخلوط میشود: توصیف نقطه نظر طبقاتی موزیک بمثابة خرده بورژوا از يك طرف و محدود کردن دایره این نقطه نظر و رساندن آن تا «میزان محدود» از طرف دیگر. در همین تنزل دادن است که اشتباه یگورف ها و ماخف ها نهفته است (همانگونه که اشتباه مارتینف ها و آکیوف ها نیز عبارت بود از تنزل دادن نقطه نظر پرولتار تا «میزان محدود»). و حال آنکه هم منطق و هم تاریخ هر دو بما می آموزند که نقطه نظر طبقاتی خرده بورژوازی ممکن است کم و بیش محدود و یا کم و بیش مترقی باشد و علت آن هم دو جنبگی وضعیت خرده بورژواست. وظیفه ما هم بهیچوجه نمیتواند این باشد که در مورد محدودیت («حماقت») دهاتی یا تسلط «پندارهای خرافی» بر او دست روی دست بگذاریم بلکه بر عکس باید نقطه نظر او را بطور خستگی ناپذیری وسعت دهیم و بار کمک کنیم تا با ادراك خودش بر پندارهای خرافی غلبه کند. نظر عامیانه «مارکسیستی» در مورد مسئله ارضی روس در آخرین کلمات نطق اصولی رفیق ماخف، مدافع وفادار هیئت تحریریه قدیمی «ایسکرا» به نقطه اوج خود رسید. بیهوده نبود که این سخنان او را با کف زدن استقبال کردند... مگر چه این کف زدننها از روی استهزاء بود. رفیق ماخف از اشاره پلخانف مشعربراینکه جنبش مربوط به تجدید تقسیم بندی زمین (۸۷) ذره ای ما را نمیترساند و بر ما نیست که این جنبش مترقی (از لحاظ بورژوازی، مترقی) را متوقف سازیم - بر آشفته میگوید «البته من نمیدانم چه چیزی را باید مصیبت بدانم». - حولی این انقلاب، اگر بتوان چنین نامی را به آن داد، دیگر جنبه انقلابی نخواهد داشت و من میخواستم بطور صحیحتر گفته باشم که این دیگر انقلاب نبوده بلکه ارتجاع خواهد بود (خنده). این يك انقلابی نظیر عصیان خواهد بود... چنین انقلابی ما را بعتب خواهد راند و مدتی لازم خواهد بود تا مجدداً بتوان بهمان وضعیتی که ما اکنون داریم رجعت نمود. و حال آنکه ما اکنون به مراتب بیشتر از دوران انقلاب فرانسه امکان در اختیار داریم (کف زدنهای

نقطه نظر خود فرمول بندی بی عیب تری بدست آرند و طرح هائی برای قطعنامه به کنگره تقدیم مینمایند تا تنظیم کنندگان برنامه را قانع نمایند یا اینکه جانب اینان را بر ضد تمام غیر ایسکرائیها بگیرند. مثلا کفایت پیشنهاد ماخف در باره رد کردن تمام برنامه ارضی (ص ۲۱۲، موافق نه رأی، مخالف ۳۸ رأی) و مواد جداگانه آن (ص ۲۱۶ و صفحات دیگر) با خط مشی لانه که اصلاحات مستقلى در ماده مربوط به قطعه زمین ها (ص ۲۲۵) وارد کرده بود، مقایسه شود تا بفرق اساسی بین آنها اطمینان حاصل گردد.

سپس رفیق ترسکی، ضمن صحبت در باره براهینی که بوی «کوتاه نظری» میدهد، متذکر شد که «در دوره ای که انقلاب در حال فرا رسیدن است ما باید با دهقانان ارتباط برقرار سازیم...» در برابر این وظیفه، شکاکى و «دوربینى» سیاسى ماخف و یگورف مضرتر از هرگونه نزدیک بینی است. رفیق کوستیچ، ایسکرائی دیگر اقلیت بطرز خیلی صائبی باین موضوع اشاره کرد که رفیق ماخف «بخود و به استواری اصولی خود مطمئن نیست» و این توصیف مانند تیری بود که تا پر بقلب «مرکز» نشست. رفیق کوستیچ چنین ادامه داد: رفیق ماخف در بدبینی با رفیق یگورف جور آمده است، گویانکه بین آنها خرده اختلافهائی وجود دارد. او فراموش میکند که در همین حال حاضر سوسیال دموکراتها در بین دهقانان مشغول کارند و جنبش آنها را در حدودیکه امکان دارد رهبری میکنند آنها با این بدبینی خود دامنه عمل ما را محدود میکنند (ص ۲۱۰).

برای اینکه بررسی مسئله مذاکرات مربوط به برنامه در کنگره را پایان دهیم، ارزش دارد که شرح مختصری هم در باره مباحثات مربوط به پشتیبانی از جریانهای ایپوزیسیون متذکر گردیم. در برنامه بطور واضح گفته شده است که حزب سوسیال دموکرات از هرگونه جنبش ایپوزیسیون و انقلابی که بر ضد نظامات اجتماعی و سیاسى موجوده در روسیه باشد پشتیبانی میکند. بنظر می آید که این شرط اخیر بطور کاملآ دقیقی نشان میدهد که ما کدامیک از جریانهای ایپوزیسیون را میتوانیم پشتیبانی کنیم. معینا فرق بین خرده اختلافهائیکه مدتهاست در حزب ما بوجود آمده اند در این مورد هم بلافاصله آشکار شد گویانکه بسیار مشکل بود تصور کرد که در مورد این مسئله ای که تا این درجه حلای شده است وجود ابهام و سوء تفاهم ممکن باشد! معلومست که قضیه بر سر سوء تفاهم نبوده بلکه بر سر خرده اختلافها بوده است. ماخف، لیبر و مارتینف فورآ اعلام خطر کردند و باز هم در همان اقلیت «متراکم» قرار گرفتند که چه بسا ممکن بود در اینجا هم رفیق مارتف مجبور شود موضوع را دسیسه بازی، نیرنگ، دیپلوماسی و مطالب دلبذیر دیگری بداند (رجوع شود به نطق او در کنگره لیکا). مطالبی که فقط اشخاصی به آن متوسل میشوند که قادر نیستند در علل سیاسى تشکیل گروههای «متراکم» و ایجاد اقلیت و اکثریت تعمق نمایند. ماخف باز هم مطلب خود را از ساده کردن عوامانه مارکسیسم شروع میکند و میگوید: «یکانه طبقه انقلابی که ما واجد آن هستیم عبارت است از پرولتاریا» - و از این اصل صحیح فورآ يك استنتاج ناصحیح میکند: «بقیه تعریفی ندارند، و بی بو و خاصیتند (خنده)

حضار). آری، بی بو و خاصیتند و فقط در صدد استغاده میباشند. من مخالفم که از آنها پشتیبانی شود» (ص ۲۲۶). رفیق ماخف با فرمول بندی بی نظیر خط مشی خود عدد زیادی (از طرفدارانش) را خجلت زده کرد ولی هم لیبر و هم مارتینف در اصل موضوع با او همراه شدند و فقط پیشنهاد کردند که کلمه «ایپوزیسیون» حذف شود و یا اینکه با اضافه کردن کلمه «ایپوزیسیون دموکراتیک» آنرا محدود نمایند. رفیق پلخانف بسیار بمورد بمخالفت با این اصلاح مارتینف بر خاست و گفت: «ما باید لیبرالها را مورد انتقاد قرار دهیم و نیمه کاری آنها را فاش نماییم. این صحیح است... ولی ما در عین اینکه محدودیت و کوتاه بینی هر جنبش دیگری به جز جنبش سوسیال دموکراتیک را فاش میسازیم، موظبیم به پرولتاریا توضیح دهیم که در مقایسه با حکومت مطلقه حتی آن مشروطیتی هم که حق انتخابات همگانی نمیدهد کامیست به پیش و باینجهت پرولتاریا نباید رژیم موجوده را به چنین مشروطیتی ترجیح دهد».

رفیق مارتف، رفیق لیبر و رفیق ماخف با این موضوع موافقت نیکند و از خط مشی خود، که مورد حمله آکسلرد، استاروور، ترسکی و باز هم پلخانف قرار میگیرد، دفاع میکنند. در این ضمن رفیق ماخف موفق شد که خود بار دیگر خود را بگوید. او ابتدا گفت که طبقات دیگر (بجز پرولتاریا) «تعریفی ندارند» و او «مخالف است که از آنها پشتیبانی شود». سپس بر سر لطف آمد و قبول کرد که: «بورژوازی گرچه در اصل مرتجع است ولی غالبآ انقلابی هم هست، مثلا وقتی که پای مبارزه با فنودالیسم و بقایای آن بیان می آید». و بعد صحبت خود را بعنوان اصلاح ادامه داد و علری بدتر از گناه اولی آورد: «اما گروههائی هستند که همیشه (۹) مرتجعند - اینها پیشه ورانند. حال ببینید این لیدرهای «مرکز» که بعدا کف بر دهان از هیئت تحریریه قدیمی دفاع میکردند از لحاظ اصولی کارشان به چه در فشانى هائی کشید! همین پیشه وران بودند که حتی در اروپای باختری که سازمان اصناف در آن بسیار نیرومند بود مانند سایر خرده بورژوا های دیگر در شهرها در دوران سقوط حکومت مطلقه، روح انقلابی خاصی از خود نشان دادند. این موضوع بخصوص برای سوسیال دموکرات روس بیهمنی است که بدون تعمق آنچه را که رفقای باختری در باره پیشه وران کنونی در دورانی که صد سال یا پنجاه سال از دوران سقوط حکومت مطلقه گذشته است میگویند، تکرار نباید. در روسیه در قسمت مسائل سیاسى قائل شدن جنبه ارتجاعی برای پیشه وران نسبت به بورژوازی چیزی نیست جز تکرار طوطی وار جملات قالبی.

متأسفانه در صورتجلسه ها هیچ تمرکی در باره تعداد آرائی که به اصلاحات رد شده مارتینف، ماخف و لیبر در مورد مسئله مورد بحث داده شده ضبط نگردیده است. ما فقط میتوانیم بگوئیم که لیدر های عناصر ضد ایسکرائی و یکی از لیدر های «مرکز» * - لیدر دیگر همان گروه «مرکز» رفیق یگورف در جای دیگر در مسئله مربوط به پشتیبانی از جریانهای ایپوزیسیون، در مورد قطعنامه آکسلرد در باره انقلابیهای سوسیالیست (ص ۲۵۹)، اظهار نظر کرد. رفیق یگورف بین خواست برنامه مشعر بر پشتیبانی از

* - رجوع شود به نطق گورین، ص ۲۱۲.

بقیه در پاروتی صفحه بعد

امور سازمان حزبی و امور مربوط به احیاء واقعی حزب را بدون اینکه ایده های معین تشکیلاتی از طرف تمام حزب شناخته شده و رسماً یا بر جا گردد ممکن نبود تمام شده دانست. همین وظیفه بود که میبایستی آئین نامه تشکیلاتی حزب انجام دهد. ایده های اساسی که «ایسکرا» میکوشید آنها را پایه تشکیلات حزبی قرار دهد در ماهیت امر در دو نکته زیرین تلخیص میشد. ایده اول، یعنی ایده مرکزیت، طرز حل جمیع مسائل مربوط به جزئیات و خصوصیات تشکیلات را از لحاظ اصولی معین میکرد و ایده دوم که حاکی از نقش خاص ارگان رهبری مسلکی یعنی روز نامه بود، حوائج زمانی و مخصوص جنبش سوسیال دموکراتیک روس را در محیط بردگی سیاسی و در شرایط ایجاد پایگاه عملیاتی ابتدائی فشار انقلابی در خارج - در نظر میگرفت. ایده اول که بمثابة یگانه ایده اصولی بود، می بایستی در تمام آئین نامه نفوذ کند؛ ایده دوم که جزئی از کل را تشکیل میداد و از مقتضیات موقتی مکان و چگونگی عمل ناشی میشد عبارت بود از انحراف ظاهری از مرکزیت و ایجاد دو مرکز یعنی ارگان مرکزی و کمیته مرکزی. هر دو این ایده های اساسی را من هم در مقاله هیئت تحریریه «ایسکرا» (شماره ۴) تحت عنوان «از چه شروع باید کرد؟» * و هم در «چه باید کرد؟» بسط و تکامل دادم و سر انجام هم آنها را بصورت تقریباً یک آئین نامه در مقاله ای تحت عنوان «نامه ای برفیق» ** مفصلاً توضیح دادم. تنها کاری که باقی مانده بود در حقیقت امر کار تحریری بود برای اینکه بتوان ماده های آئین نامه را تنظیم کرد، که هر آینه شناسائی «ایسکرا» روی کاغذ باقی نیماند و فقط جنبه یک جمله شرطی نبود داشت - می بایستی بهمین ایده ها جامه عمل ببوشاند. در مقدمه ای که من برای چاپ مجدد «نامه ای برفیق» داده ام خاطر نشان ساختم که برای مسجل ساختن این موضوع که بین آئین نامه حزب و این جزوه هیچگونه فرقی وجود ندارد کافیست این دو بطور ساده با هم مطابقت شوند. ⑤

در مورد کار تحریر فرمول بندی ایده های تشکیلاتی «ایسکرا» بصورت آئین نامه، من مجبورم از قضیه ای سخن بگویم، آورم، که رفیق مارتف سبب آن بوده است. رفیق مارتف در کنگره لیکا میگفت (ص ۵۸): «... مراجعه بمدارک واقعی بشما نشان خواهد داد که به اپورتونیسیم دچار شدن من در مورد این ماده (یعنی ماده اول) چقدر برای لنین غیر منتظره بود. یکماه و نیم تا دو ماه قبل از کنگره من طرح خود را، که در آن ماده اول درست همانطور بیان شده بود که در کنگره پیشنهاد کرده بودم، به لنین نشان دادم. لنین با طرح من اظهار مخالفت کرد و آنرا خیلی وارد در

* - رجوع شود به جلد ۵ کلیات، چاپ ۴ روسی، ص ۱۲-۱۱.

** - رجوع شود به جلد ۶ کلیات، چاپ ۴ روسی، ص ۲۰۵-۲۲۴.

⑤ - رجوع شود به چاپ ۴ روسی کلیات جلد ۷، ص ۱۱۵-۱۱۶.

در این مورد نیز بر ضد ایسکرائیها در آن گروه بندی که ما با آن آشنائی حاصل کرده ایم متحد شدند. در موقع تراز بندی کلیه مذاکرات مربوط به برنامه نمیتوان به این نتیجه نرسید که حتی یکبار هم نشد که مباحثات پر جوش و خروشی، که جالب نظر همگان باشد، بیان آید و تفاوت بین خرده اختلافاتی که اکنون رفیق مارتف و هیئت تحریریه جدید «ایسکرا» در باره آن مهر سکوت بر لب میزنند آشکار نشود.

ز) آئین نامه حزب. طرح رفیق مارتف

کنگره پس از برنامه به بررسی آئین نامه حزب پرداخت (ما مسئله ایرا که فوقاً از آن سخن بیان آوردیم یعنی مسئله مربوط به ارگان مرکزی و نیز گزارشهای مربوط به نمایندگی را که متأسفانه اکثریت نمایندگان نمیتوانستند بصورت رضایت بخشی آنها بدهند نا گفته میگذاریم). حاجتی به تاکید این موضوع نیست که موضوع آئین نامه برای ما اهمیت عظیمی داشت. در حقیقت امر «ایسکرا» از همان آغاز کار تنها بعنوان یک ارگان مطبوعاتی منتشر نشده بلکه عنوان کانون تشکیلاتی را نیز داشت. «ایسکرا» در مقاله هیئت تحریریه در شماره چهارم (از چه شروع باید کرد؟) طرح تشکیلاتی نام و تمامی* را بیان کشید و طی سه سال منظم و دائماً این طرح را تعقیب می نمود. هنگامیکه کنگره دوم حزب «ایسکرا» را ارگان مرکزی شناخت، در جزو سه ماده استدلالیه قطعنامه مربوطه (ص ۱۴۷) دو ماده آن به همین طرح تشکیلاتی و ایده های تشکیلاتی «ایسکرا» اختصاص داده شده بود؛ یکی نقش آن در رهبری کار های عملی حزبی و دیگری نقش رهبری کننده آن در کار متحد کردن. باینجهت کاملاً طبیعی است که کار «ایسکرا» و هیچیک از

رگونه جنبش اپوزیسیون و انقلابی و اتخاذ روش مننی خواه نسبت به سوسیالیست رولوسیونرها و خواه نسبت به لیبرالها متضادی، تشخیص داد. با اینکه رفیق بکورف بشکل دیگر و کمی از جنبه دیگر به مسئله نزدیک شد او نیز در اینجا همان درک محدود نسبت به مارکسیسم و همان روش ناپایدار و نیمه خصومت آمیز برانست به خط مشی «ایسکرا» (یعنی خط مشی که مورد قبول او بود) نشان داد که رفیق ماخین، رفیق لیبر و رفیق مارتیف از خود نشان داده بودند.

* - رفیق یوئوف ضمن نطق خود در باره شناسائی «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی میگفت: «من مقاله مندرجه در شماره ۳ یا ۴ «ایسکرا» را تحت عنوان «از چه شروع باید کرد؟» بخاطر می آورم. بسیاری از رفقای که در روسیه کار میکنند آنها را ستجیده دانستند؛ عدد دیگری این طرح بنظرشان نخیلی آمد و اکثریت (؟ لایب اکثریتی که رفیق یوئوف را احاطه کرده اند) آنها فقط نموداری از شهرت طلبی دانستند (ص ۱۴۰). بطوریکه خواننده ملاحظه میکند اطلاق کلمه شهرت طلبی به نظریات سیاسی من توضیحی است که برای من تازگی ندارد. همین توضیح را اکنون رفیق آکسلرد و رفیق مارتف علم کرده اند.

طور دیگری باشد، در این باره فقط اشخاصی حرف میزنند که دوست دارند حرف بزنند برای اینکه چیزی نگفته باشند و دوست دارند «آئین نامه ها» را با مثنی لفاظی و فرمولهای بوروکراتیک (یعنی فرمولهایی که برای کار لازم نیست و گویی برای سان دادن لازم است) پرکنند. ایده ماده اول فقط با طرح این مسئله پیدا میشود که: آیا ارگانهای حزب میتوانند آن اعضاء حزب را که در هیچیک از سازمانهای حزبی داخل نیستند عملاً رهبری کنند. از این ایده حتی اثری هم در طرح رفیق مارتف وجود ندارد. بنابراین این من نمیتوانستم با نظریات رفیق مارتف در باره «این مسئله آشنا باشم» زیرا هیچگونه نظریه‌ای در مورد این مسئله در طرح رفیق مارتف وجود ندارد. پس علوم میشود که راهنمای واقعی رفیق مارتف ژولیده فکری است.

بر عکس، این در مورد رفیق مارتف است که باید گفت او از روی طرح من «نظریات مرا در این مسئله می دانست» و این نظریات را نه در هیئت تحریریه، با اینکه طرح من دو سه هفته قبل از کنگره بهمه نشان داده شده بود، و نه در مقابل نمایندگان که فقط با طرح من آشنا شده بودند. مورد اعتراض قرار نداد و رد نکرد. علاوه بر این حتی در کنگره نیز وقتی که من طرح آئین نامه خود را پیشنهاد کردم و تا قبل از انتخاب کمیسیون آئین نامه از آن دفاع میکردم، رفیق مارتف صریحاً اظهار داشت که: «به استتاج های رفیق لنین می پیوندم. فقط در دو مسئله با او اختلاف نظر دارم» (تکیه روی کلمات از منست). در مسئله مربوط به طرز تشکیل شورا و در مسئله کئوتاسیون متفق الرای (ص ۱۵۷). در مورد عدم موافقت با ماده اول در اینجا هنوز کلمه‌ای هم گفته نمیشود. رفیق مارتف در جزوه حکومت نظامی خود لازم دانست بار دیگر با تفصیل تمام بادی از آئین نامه خود بکند. او در آنجا تأیید میکند که آئین نامه اش که اکنون هم (فوریه ۱۹۰۴ - معلوم نیست بعد از سه ماه دیگر چه خواهد شد) حاضر است.

* - ناگفته نماند. کمیسیون صورتجلسه ها در ضمیمه یازدهم، طرح آئین نامه ایرا که «لنین به کنگره پیشنهاد نموده بود» (ص ۳۹۳) چاپ کرده است. کمیسیون صورتجلسه ها نیز در اینجا کمی قضایا را مخلوط کرده است. این کمیسیون طرح اولیه مرا که بتام نمایندگان (و بعداً زیادی قبل از کنگره) نشان داده شده بود با طرحی که در کنگره پیشنهاد شده بود مخلوط کرده و اولی را بجای دومی چاپ کرده است. من البته با انتشار طرحهای خود، ولو در کلیه مراحل تهیه آن هم باشد، هیچگونه مخالفتی ندارم ولی بهر حال نباید ایجاد آشفته فکری نمود و حال آنکه آشفته فکری ایجاد شده است زیرا پویوف و مارتف (ص ۱۵۴ و ۱۵۷) فرمولهایی از طرحی را که من واقعا در کنگره پیشنهاد کرده‌ام مورد انتقاد قرار میدهند که در طرحیکه بتوسط کمیسیون صورتجلسه ها چاپ شده است موجود نیست (رجوع شود به ص ۳۹۴، مواد ۷ و ۱۱). در صورت دقت بیشتر در قضیه سهولت ممکن بود اشتباهی را که از مطابقت ساده صفحاتی که من به آنها اشاره کرده‌ام مشهود میگردد مشاهده نمود.

جزئیات دانست و بمن گفت که فقط ایده ماده اول یعنی تعریف عضویت را می پسندد و آنرا با تغییر شکل آن در آئین نامه خود وارد خواهد کرد، زیرا فرمول بندی مرا نا مناسب میدانند. بدین طریق لنین با فرمول بندی من مدتها پیش آشنا بود و نظریات مرا در این مسئله میدانست. بدین طریق شما می بینید که من با مثنی باز و بدون اینکه نظریات خود را مخفی کرده باشم به کنگره آمده‌ام. من از پیش اخطار کردم که با کئوتاسیون متقابل و با اصول اتفاق آراء در موقع کئوتاسیون به کمیته مرکزی و ارگان مرکزی و غیره مبارزه خواهم کرد.

در باره اخطار راجع به مبارزه با کئوتاسیون متقابل ما در جای خود خواهیم دید که قضیه از چه قرار بوده است، ولی حالا روی این «مثنی باز» آئین نامه مارتف مکتب مینمایم. در موقعیکه مارتف واقعه مربوط به طرح نا مناسب خود را (که خود در کنگره بعنوان یک طرح نامناسب پس گرفت و پس از کنگره با پیگیری مخصوص خود مجدداً آنرا آفتابی کرد) از روی حافظه برای کنگره تعریف نمود، بر سه عادت خیلی چیزها را فراموش کرد و باینجهت باز سر در گم شد. چنین بنظر میرسید که بعد کافی واقعیاتی وجود داشت که شخص را از نقل وقول مذاکرات خصوصی و استناد به حافظه (زیرا افراد بلا اراده فقط آنچه‌ها را بخاطر می آورند که بسود شانت) بر حذر دارد. ولی باز هم رفیق مارتف بعلت نداشتن مدارک دیگر از مدارکی استفاده مینماید که جنس مرغوبی ندارند. اکنون حتی رفیق پلخانف هم شروع به تقلید از او کرده است - گویا سر مشق نکوهیده - مسری است. ایده ماده اول طرح مارتف نمیتوانست مورد پسند من باشد، زیرا اصولاً ایده‌ای که در کنگره آفتابی شد در طرح او نبود. حافظه او بخطا رفت. من توفیق یافته‌ام که در بین کاغذها طرح مارتف را که در آن «ماده اول اتفاقاً طوری بیان شده است که با آنچه در کنگره پیشنهاد شده است مغایرت دارد» - پیدا کنم! اینهم «مثنی باز»!

ماده اول در طرح مارتف: هرکس برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را قبول کند و برای عملی نمودن وظائف آن تحت نظارت و رهبری ارگانهای (sic) حزب مجدداً کار کند باین حزب تعلق دارد.

ماده اول در طرح من: هرکس که برنامه حزب را قبول کند و حزب را خواه با وسائل مادی و خواه با شرکت شخصی در یکی از سازمانهای حزبی پشتیبانی نماید عضو حزب شناخته میشود.

ماده اول در فرمول بندی پیشنهادی مارتف بکنگره که مورد تصویب کنگره قرار گرفت: هرکس برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را قبول کند و با وسائل مادی حزب را پشتیبانی نماید و تحت رهبری یکی از سازمانهای آن منظم و شخصاً با آن همکاری کند عضو حزب شناخته میشود.

از این مطابقت بطور واضح دیده میشود که در طرح مارتف هیچگونه ایده‌ای وجود نداشته و سرابای آن عبارت بردازی بوج است. اینکه اعضاء حزب تحت نظارت و رهبری ارگانهای حزب کار میکنند موضوعیست بخودی خود واضح، این موضوع نمیتواند

از اینکه حکم در چه محل بخصوصی باید حفظ شود، یا اشاره به این موضوع که تصمیم کمیته مرکزی در باره اخراج (همه تصمیمات آن بطور کلی نه؟) بکنگره ارجاع میشود. این همان افراط در عبارت پردازی یا فرمالیسم واقعی بوروکراتیک است که معنای آن وضع بند ها و ماده های زائد و علناً بیفایده یا مستوفی منشانه است. «... II. کمیته های محلی. ۳- نمایندگی حزب در کارهای محلی آن کمیته ها هستند...» (هم تازگی دارد و هم معقول است!) «...» [کمیته های حزب آنها را شناخته میشوند که در حین کنگره دوم موجود بوده و در کنگره نمایندگی داشته اند]. «... ۵- کمیته های حزبی جدید بکه مشمول ماده چهارم نیستند از طرف کمیته مرکزی تعیین میشوند [که یا هیئت اعضاء موجوده تشکیلات معین محلی را بعنوان کمیته خواهد شناخت و یا از راه تغییر در این تشکیلات کمیته محلی را تشکیل میدهد] «... ۶- کمیته ها اعضاء خود را از طریق کلوپتاسیون تکمیل میکنند «... ۷- کمیته مرکزی حق دارد اعضاء کمیته محلی را بوسیله عدله معینی از رفقا (که آنها را میشناسد) تکمیل نماید بطوریکه از یک سوم کل اعضاء آن تجاوز ننماید...» نمونه بوروکراتیسم: چرا از یک سوم تجاوز نکنند؟ این چه لزومی دارد؟ این محدودیت که هیچ چیزی را محدود نمیکند چه فایده ای دارد؟ زیرا عمل تکمیل را ممکن است بارها تکرار کرد «... ۸- [در صورتیکه کمیته محلی در نتیجه تعقیب پراکنده و یا در هم شکسته شده (یعنی همه اعضای آن گرفتار نشدند؟) «کمیته مرکزی آنها احیاء میکند»... (بدون اینکه ماده ۷ را بحساب آورد؟ آیا رفیق مارتف بین ماده ۸ و آن قوانین روسیه در باره آداب معاشرت که دستور میدهد در روز های کار کارکن و در روز های عید استراحت نما شباهتی مشاهده نمیکند؟ «... ۹- [کنگره نوبتی حزب میتواند کمیته مرکزی را مأمور نماید که در هیئت اعضاء فلان کمیته محلی در صورتیکه فعالیت آن با مصالح حزب مطابقت ننماید، تغییر و تبدیلی بدهد. در صورت اخیر هیئت موجوده کمیته مزبور منحل تلقی میشود و رفقای که در حیطه عمل آن هستند از تبعیت* به آن آزاد میگردند]... مقررات این ماده درست دارای همان فوائد عالیله ماده ایست که هنوز هم در قوانین روس وجود دارد و حاکمیت که: مست کردن برای عموم و هر کس قدغن است. «... ۱۰- [کمیته های محلی حزب تمام فعالیت محلی را در رشته ترویج، تبلیغ و تشکیلات حزب رهبری میکنند و به تناسب قوای خود به کمیته مرکزی و ارگان مرکزی حزب در انجام وظائف عمومی حزبی که بعهده آنها محول است مساعدت مینمایند]... اوف! پروردگارا، این دیگر چیست؟ «... ۱۱- [مقررات داخلی سازمان محلی، مناسبات متقابل کمیته ها و گروه های تابعه

بااستثناء بعضی نکات جزئی و فرعی، زیر آنرا امضا کند، «روش منفی او را نسبت به افراط در مرکزیت با وضوح کافی بیان نمیکرده است» (ص- ۴). رفیق مارتف اکنون علت عدم پیشنهاد این طرح را بکنگره اینطور توضیح میدهد که اولاً «تربیت ایسکرائی او روش بی اعتنائی به آئین نامه ها را بوی تلقین کرده است» (وقتی رفیق مارتف مورد پسندش باشد، آنوقت کلمه ایسکرائی دیگر برای او معنایش محفل بازی محدود نبوده بلکه متین ترین خط مشی هاست! ولی افسوس که تربیت ایسکرائی در طی سه سال برفیق مارتف روش بی اعتنائی نسبت به عبارت پردازی آثارشستی راه که شیوه ناپایداری روشنفکر مآبانه بوسیله آن قادر است نقض آئین نامه ایرا که متفقاً تصویب شده است عمل صحیحی بداند نیاموخت). ثانیاً ملاحظه میفرمائید که این رفیق مارتف، نخواستہ است در تاکتیک آن هسته اساسی تشکیلاتی که عبارت از «ایسکراه بود معیجگونه عدم هم آهنگی وارد سازد. راستی که خوب بهم مربوط است! در مسئله اصولی مربوط به فرمول بندی اپورتونیستی ماده ۱ یک یا در باره افراط در مرکزیت رفیق مارتف بقدری از عدم هم آهنگی (که فقط از نقطه نظر کاملاً محدود محفلی و حشمتانگ است) میترسید که حتی در مقابل هسته ای نظیر هیئت تحریریه نیز اختلاف نظر های خود را آشکار نکرد! در مورد مسئله علی مربوط به اعضاء مراکز، رفیق مارتف برضد رأی اکثریت اعضاء سازمان «ایسکراه» (این هسته اساسی تشکیلاتی واقعی) به کمک بودند و رابوچیه دلوثیها متوسل شد. رفیق مارتف به «عدم هماهنگی» موجوده در جملاش توجهی ندارد یعنی متوجه نیست که در این جملاش بعنوان دفاع از هیئت تحریریه کاذب برای نفی «محفل بازی» باصطلاح موجوده در آن ارزیابی که صلاحیتدار ترین افراد از مسئله کرده اند - بطور نامشهودی محفل بازی را جا میزنند. ما برای تنبه او متن کامل طرح آئین نامه او را در اینجا نقل میکنیم و ضمن آن از طرف خود نظریات و افراط کاری های او را قید می نمائیم*:

«طرح آئین نامه حزب... ۱- تعلق به حزب «... ۱- هر کس برنامۀ حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را قبول کند و برای عملی نمودن وظائف آن تحت نظارت و رهبری ارگانهای حزب مجدداً کار کند، باین حزب تعلق دارد... ۲- اخراج عضو از حزب بجرم رفتاری که با مصالح حزب تطبیق نکند منوط به تصمیم کمیته مرکزی است. [متن مستدل حکم اخراج در با یکانی حزب حفظ میشود و در صورت تقاضا بھر یک از کمیته های حزب اطلاع داده میشود. تصمیم کمیته مرکزی در باره اخراج در صورت در خواست دو کمیته و یا بیشتر بکنگره ارجاع میشود] «... من اصول بکلی عاری از مضمون طرح مارتف را که نه تنها حاوی هیچ فایده ای نیست بلکه هیچ شرط با خوانست معینی را نیز در بر ندارد در پرائنتز [] میگیرم، مثلاً نظیر این دستور بیمانند آئین نامه حاکمی

*- توجه رفیق آکسلرد را به این کلمه معطوف میکنیم. خدا میداند که این یعنی چه! اینجاست ریشه های آن «ژاکوبینیسم» که حتی... حتی به تغییر اعضاء هیئت تحریریه منجر میشود...

*- باید متذکر شوم که متأسفانه من نتوانستم شق اول طرح مارتف را که تقریباً مشتمل بر ۴۸ ماده و دارای مقدار زیاد تری و افراط در فرمالیسم بیصرف بود، بدست آورم.

خود مختار با کمیته مرکزی حزب همان است که کمیته های محلی حزب با کمیته مرکزی دارند. [۱۷-] کمیته مرکزی و ارگانهای مطبوعاتی حزب. [۲۱-] نمایندگان حزب بطور کلی کمیته مرکزی آن و ارگانهای مرکزی-سیاسی و علمی-هستند. [۲۲-] وظیفه کمیته مرکزی عبارت است از: رهبری عمومی تمام فعالیت عملی حزب؛ مراقبت در استفاده صحیح از تمام نیروهای حزب و توزیع صحیح آن؛ نظارت در فعالیت کلیه قسمتهای حزب؛ تامین سازمانهای محلی از حیث مطبوعات؛ ایجاد دستگاه فنی حزب؛ دعوت کنگره های حزبی. [۲۳-] وظیفه ارگانهای مطبوعاتی حزب عبارتست از رهبری مسلکی زندگی حزبی؛ ترویج برنامه حزبی و تدوین جهان بینی سوسیال دموکراسی بشکل انتشارات مطبوعاتی. [۲۴-] تمام کمیته های محلی حزب و اتحاد های خود مختار هم با کمیته مرکزی حزب و هم با هیئت تحریریه ارگانهای حزبی در تماس دائمی هستند و متناوباً آنها را از سیر جریان جنبش و کار های تشکیلاتی در محلها مطلع میسازند. [۲۵-] هیئت تحریریه ارگانهای مطبوعاتی حزب از طرف کنگره حزب تعیین میشود و تا کنگره بعدی انجام وظیفه مینماید. [۲۶-] هیئت تحریریه در امور داخلی خویش خود مختار است و میتواند در فواصل بین دو کنگره، اعضاء خود را تکمیل کند و تغییر دهد و این موضوع را هر بار بکمیته مرکزی اطلاع میدهد. [۲۷-] کلیه اظهاریه هایی که از طرف کمیته مرکزی صادر میشود یا مورد تصویب آن قرار گرفته است بنابه خواست کمیته مرکزی در ارگان حزبی چاپ میشود. [۲۸-] کمیته مرکزی با موافقت با هیئت تحریریه ارگانهای حزبی برای انجام انواع مختلف کار های مطبوعاتی گروههای مطبوعاتی ویژه ای تشکیل میدهد. [۲۹-] کمیته مرکزی در کنگره حزب تعیین میشود و تا کنگره بعدی انجام وظیفه مینماید. کمیته مرکزی اعضاء خود را از طریق کنوینتاسیون به تعداد نا محدودی تکمیل مینماید و این موضوع را هر بار با اطلاع هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی حزب میرساند. [۳۰-] سازمان مقیم خارجه حزب. [۳۰-] سازمان مقیم خارجه حزب ترویج بین روسهای مقیم خارجه و سازمان عناصر سوسیالیستی موجود در بین آنها را اداره مینماید. بر راس این سازمان يك هیئت مدیره انتخابی قرار میگیرد. [۳۱-] اتحاد های خود مختاری که داخل در حزب هستند میتوانند برای کمک بوظائف خصوصی خود شعباتی از خود در خارجه داشته باشند. این شعبات بعنوان گروههای خود مختار داخل سازمان عمومی مقیم خارجه میشوند. [۳۱-] کنگره حزب. [۳۲-] عالیترین مقام حزبی کنگره است. [۳۳-] کنگره حزب برنامه حزب، آئین نامه و اصول رهبری کنندگی فعالیت آن را وضع مینماید؛ کار تمام ارگانهای حزبی را بازرسی میکند و به تصادفات بین آنها رسیدگی مینماید. [۳۴-] حق نمایندگی در کنگره متعلق است به: الف) تمام کمیته های محلی حزب؛ ب) ارگان های اداری مرکزی کلیه اتحاد های خود مختاری که داخل در حزبند؛ ج) کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی آن؛ د) سازمان

(گوش میکنید، گوش میکنید رفیق آکسرد؟) و حدود صلاحیت و خود مختاری (مگر حدود صلاحیت و حدود خود مختاری هر دو یکی نیست؟) این گروهها بتوسط خود کمیته ها تعیین میشود و با اطلاع کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی میرسد. [۳۵-] (که بود: گفته نشده است که متن این اطلاعات کجا حفظ میشود) [۳۶-] [تمام گروههای تابع کمیته و اعضاء جداگانه حزب حق دارند بخواهند که عقیده یا تمایل آنان در هر مسأله ای با اطلاع کمیته مرکزی حزب و ارگان های مرکزی آن برسد. [۳۷-] کمیته محلی حزب موظف است از عایدات خود سهمی را که بر حسب تقسیم بندی کمیته مرکزی باو تعلق میگیرد بحساب صندوق کمیته مرکزی کنار بگذارد. [۳۸-] ایجاد سازمانهای بمنظور تبلیغات بزبانهای دیگر (غیر از روسی). [۳۹-] [برای تبلیغات به یکی از زبانهای غیر روسی و متشکل ساختن کارگرانی که در بین آنها چنین تبلیغاتی میشود میتوان سازمانهای جداگانه ای را در نقاطی تشکیل داد که اختصاص دادن اینگونه تبلیغات و تخصیص چنین سازمانی در آنجا ضروری بنظر آید. [۴۰-] حل این مسئله که تا چه درجه ای این ضرورت وجود دارد بکمیته مرکزی و در موارد پیدایش مشاجره بکنگره حزب واگذار میشود. ... قسمت اول ماده زائد است، هر آینه قسمت های بعدی آئین نامه در نظر گرفته شود، و اما قسمت دوم آن راجع به موارد مشاجره صاف و ساده خنده آور است. [۴۱-] [سازمانهای محلی که در ماده ۱۴ مشخص شده اند، در امور اختصاصی خویش خود مختارند ولی تحت نظارت کمیته محلی کار میکنند و تابع آئین نامه و ضوابط شکلهای این نظارت و چگونگی مناسبات تشکیلاتی بین این کمیته و سازمان اختصاصی از طرف کمیته محلی تعیین میشود. ... (الهی شکر! معلوم شد که ذکر این همه کلمات توخالی تماماً بیهوده بود) ... در مورد کار های عمومی حزب این قبیل سازمانها بعنوان قسمتی از سازمان کمیته عمل میکنند. [۴۲-] [سازمانهای محلی که در ماده ۱۴ مشخص شده اند میتوانند برای اجرای موفقیت آمیز وظائف اختصاصی خویش اتحاد خود مختار تشکیل دهند. چنین اتحادی میتواند از خود دارای ارگان های ویژه مطبوعاتی و اداری باشد؛ ضمناً هم این و هم آن زیر نظارت مستقیم کمیته مرکزی حزب قرار دارند. آئین نامه چنین اتحادی توسط خود اعضاء آن تنظیم میشود ولی بتصویب کمیته مرکزی حزب میرسد. [۴۳-] کمیته های محلی حزب نیز در صورتیکه بنابر شرایط محلی قسمت عمده وقت خود را صرف تبلیغات بزبان معینی کنند، میتوانند داخل در اتحاد خود مختار مذکور در ماده ۱۷ گردند. تبصره. این کمیته که جزئی از اتحاد خود مختار است مقام کمیته حزب را از دست نخواهد داد. [۴۴-] (تمام این ماده فوق العاده مفید و بینهایت عاقلانه است ولی تبصره از آنهم بیشتر) [۴۵-] [سازمانهای محلی که جزو اتحاد خود مختار هستند در روابط خود با ارگانهای مرکزی آن زیر نظارت کمیته های محلی قرار دارند. [۴۶-] مناسبات ارگانهای مطبوعاتی و اداری مرکزی اتحاد های

کرد. بر عکس ضد ایسکرائیها و «مرکز» بلافاصله بر ضد هر دو ایده اساسی نقشه تشکیلاتی «ایسکراه» (و بنابراین تمام آئین نامه) لشکرکشی آغاز نمودند: هم بر ضد مرکزیت و هم بر ضد «دو مرکز». رفیق لیبر آئین نامه مرا «بی اعتدالی متشکل» خواند و وجود دو مرکز را بعنوان تخریب مرکزیت تلقی نمود (همانطور هم رفیق پوپوف و یگورف). رفیق آکیموف اینطور اظهار تمایل کرد که محیط صلاحیت کمیته های محلی وسیعتر تعیین شود و ضمناً حق تغییر اعضاء آنها، بخودشان واگذار گردد. «لازمست به آنها آزادی فعالیت بیشتری داده شود... کمیته های محلی باید از طرف کارکنان فعال محل خود انتخاب شوند، همانطور که کمیته مرکزی از طرف نمایندگان کلیه سازمانهای فعال روسیه انتخاب میشود. و هر آینه این موضوع را هم نتوان مجاز دانست در اینصورت بهتر است تعداد اعضائی که از طرف کمیته مرکزی در کمیته های محلی تعیین میشوند، محدود گردد...» (۱۵۸). رفیق آکیموف، چنانچه می بینید، تلویحاً علیه افراط در مرکزیت استدلال میکند ولی رفیق مارتف گوشش به این تذکرات معتبر بدهکار نیست زیرا هنوز شکست در مسئله ترکیب اعضاء مراکز او را وادار نمیکند بدنبال آکیموف برود. حتی آنوقتی هم که رفیق آکیموف «ایده آئین نامه خود او را (ماده ۷- محدود کردن حق کمیته مرکزی در وارد کردن اعضاء به کمیته ها) بر سبیل اشاره گوشزد میکند، باز گوش او بدهکار نیست! رفیق مارتف آنوقت هنوز نپخواست با ما عدم هم آهنگی داشته باشد و از اینرو عدم هم آهنگی را خواه با رفیق آکیموف و خواه با خودش تحمل میکرد... آنوقت هنوز فقط کسانی بر ضد «هیولای مرکزیت» پیکار میکردند که مرکزیت «ایسکراه» علناً بسودشان نبود: پیکارجویان-آکیموف، لیبر و گلدبلات بودند، از عقب آنها هم با احتیاط و دوراندیشی (بطوریکه همیشه باز گشتن بعقب ممکن باشد) یگورف (رجوع شود به ص ۱۵۶ و ۲۷۶) و غیره گام بر میداشتند. آنوقت هنوز برای اکثریت عظیم حزب واضح بود که این همان منافع محدود و محفلی بوند و «بوزنی رابوچی» و غیره است که موجب اعتراض بر ضد مرکزیت میگردد. ضمناً اکنون هم برای اکثریت حزب واضح است که همانا منافع محفلی هیئت تحریریه سابق «ایسکراه» موجب اعتراض روی بر ضد مرکزیت میگردد...

بعنوان مثال نطق رفیق گلدبلات را بگیریید (۱۶۰-۱۶۱). او بر ضد «هیولای مرکزیت من، که گویی به «نابودی» سازمانهای نهتانی منجر میگردد و «تمام مجاهداتش اینستکه قدرت نا محدود و حق دخالت نا محدودی در همه کارها به مرکز واگذار کند و به سازمانها «تنها این حق» را بدهد که هر فرمانی را که از طرف بالا داده میشود طوعاً و کرها اطاعت نمایند» و الخ- پیکار میکند. «مرکزی که طبق این طرح ایجاد شود در خلاء، میماند، در پیرامون آن هیچ سازمان فرعی وجود نخواهد داشت و فقط توده بیشکلی خواهد بود که در میان آن اعمال مجری این مرکز در تکاپو هستند. این عیناً همان عبارت پردازي سالوسانه ایست که مارتف ها و آکسلرد ها پس از شکست خود در کنگره به ما تقدیم می کردند. به بوند میخندیدند که، در عین مبارزه با مرکزیت ما، خودش در مورد خود حقوق نا محدودی

مقیم خارجه حزب... (۲۵) واگذاری اعتبار نامه مجاز خواهد بود ولی باین شرط که يك نماینده حامل بیش از ۳ اعتبار نامه واقعی نباشد. تقسیم يك اعتبار نامه بین دو نماینده مجاز است. اعتبارنامه های محدود کننده مجاز نیست... (۳۶) بکمیته مرکزی حق داده میشود که رفقائی را که حضورشان در کنگره ممکنست مفید باشد با رای مشورتی بکنگره دعوت نماید... (۳۷) در مسائل مربوط به تغییر برنامه یا آئین نامه حزب اکثریت دو سوم آراء موجوده لازمست؛ سایر مسائل با اکثریت ساده آراء حل میشود... (۳۸) کنگره زمانی صورت رسمی بخود میگیرد که نیمی از تمام کمیته های حزب که در حین تشکیل کنگره وجود دارند در آن نمایندگی داشته باشند... (۳۹) کنگره- در صورت امکان- هر دو سال یکبار تشکیل میشود. [در صورتیکه علی رغم اراده کمیته مرکزی برای تشکیل کنگره در راس این مدت مانعی ایجاد شود، کمیته مرکزی بمسئولیت خود آنرا بوقت دیگری موکول میکند.]

خواننده ایکه بطور استثناء حوصله این را داشته است که این باصطلاح آئین نامه را تا آخر بخواند، یقیناً از ما نخواهد خواست که نتایج زیر را بطور خاصی مورد بررسی قرار دهیم. نتیجه اول: آئین نامه دچار استسقاء صعب العلاجی است. نتیجه دوم: سایه روشن مخصوصی از لحاظ نظریات تشکیلاتی که معنایش روش منفی نسبت به افراط در مرکزیت باشد در این آئین نامه دیده نمیشود. نتیجه سوم: رفیق مارتف بینهایت عقلانی رفتار کرد که بیش از سی و هشت سی نهم آئین نامه را از انظار (و از بحث و مذاکره در کنگره) مکتوم داشت. فقط موضوعی که کسی عجیب است اینست که این کتمان را مشت باز مینامند.

ح) مذاکرات در باره مرکزیت قبل از بوجود آمدن انشعاب در داخل ایسکرائیها

قبل از اینکه به بررسی موضوع فرمولبندی ماده اول آئین نامه که واقعا شایان توجه است و بدون شك سایه روشنه های مختلف نظریات را آشکار میکند، بپردازیم، باز هم کسی روی آن مذاکرات عمومی مختصر یکه در اطراف آئین نامه شده و جلسه چهاردهم کنگره و قسمتی از جلسه پانزدهم را بخود مشغول ساخته است، مکت مینمائیم. این مذاکرات دارای اهمیت خاصی است زیرا قبل از آنکه در سازمان «ایسکراه» در مورد مسئله مربوط به اعضاء مرکزها اختلاف نظر کامل ایجاد شود، روی داده است. بر عکس، مذاکرات بعدی در باره آئین نامه عموماً و کتوتاسیون خصوصاً، پس از ایجاد اختلاف نظر ما در سازمان «ایسکراه» روی داد. طبیعی است که پیش از اختلاف نظر، ما میتوانستیم نظریات خود را با بیفرضی بیشتری اظهار کنیم یعنی اینکه نظریات ما از تاثیرات مسئله مربوط به ترکیب اعضاء کمیته مرکزی که باعث هیجان همگان شد فارغتر بود. بطوریکه متذکر بشدم رفیق مارتف بنظریات تشکیلاتی من پیوست (ص ۱۵۷) و فقط در مورد دو نکته جزئی اظهار عدم موافقت

نطق مذکور بانطقهائی که در کنگره ليگای خارجه ايراد شده است با يکديگر تطبيق شود تا نمونه ای از بی ارادگی سياسی و نمونه ای از اين موضوع بدست آيد که چگونه نظريات مارتنف و شرکاء بسته باینکه از همکاران مادون آنها سخن ميرفته است یا از ديگران - تغيير مینمود.

(ط) ماده اول آئين نامه

ما آن فرمولبندي های گوناگونی را که در کنگره مباحثات جالب توجهی بر سر آنان در گرفت نقل نموده ایم. اين مباحثات تقريباً دو جلسه را گرفت و با دو اخذ رای از روی نام بپایان رسید (در تمام جریان کنگره، اگر اشتباه نکنم فقط هشت اخذ رای از روی نام بعمل آمد که بعلت ائتلاف وقت فوق العاده ای که اين اخذ رایها ايجاب میکرد فقط در موارد بسیار مهم به آن اقدام میشد). مسئله ایکه ببيان آمده بود بدون شك اصولی بود، کنگره به اين مباحثات توجه فوق العاده ای داشت. در اخذ رای تمام نمایندگان شرکت کردند که در کنگره ما (و همچنین در هر کنگره بزرگ) واقعه نادری بود و در عين حال گواه علاقه و توجه تمام اشخاص وارد در مشاجره بود.

حال سؤال میشود که ماهیت مسئله مورد مشاجره چه بود؟ من در همان کنگره اين موضوع را متذکر شدم و بعد ها هم چندین بار تکرار کردم که «اختلاف نظر خود مانرا (در ماده اول) بهیچوجه آنقدر اساسی نمیدانم که حیات و ميات حزب ما بدان وابسته باشد. ما از يك ماده بد آئين نامه بهیچوجه نابود نخواهیم شده (ص ۲۵۰)*. اين اختلاف نظر، ولو اینکه خرده اختلافهای اصولی را آشکار مینماید، مع الوصف بخودی خود بهیچوجه نمیتوانست موجب اختلافی (و یا در واقع، چنانچه بدون قید و شرط گفته شود، انشعابی) شود که پس از کنگره ایجاد گردید. ولی هر اختلاف نظر کوچکی ممکن است بزرگ شود. هر آینه روی آن پافشاری شود، هر آینه بخواهند آنرا در درجه اول قرار دهند، هر آینه در صدد بر آيند تمام ریشه ها و شاخ و برگهای آنرا تجسس نمایند. هر اختلاف نظری کوچکی ممکن است اهمیت عظیم پیدا کند. هر آینه اين اختلاف نظر مبنای چرخشی بسوی نظريات اشتباه آمیز معینی قرار گیرد و هر آینه اين نظريات اشتباه آمیز، بمناسبت اختلافاتی جدید و اضافی، با عملیات آنارشستی که حزب ما را به انشعاب میکشاند، توأم گردد.

در قضیه مورد بحث هم وضع بعینه بر همین منوال بود. اختلاف نظر نسبتاً کوچکی بر سر ماده اول اکنون اهمیت عظیمی کسب کرده است، زیرا همین اختلاف نظر بود که چرخشی بسوی ژرف اندیشی ابورتونیستی و عبارت پردازی آنارشستی اقلیت گردید (بخصوص در کنگره ليگا و سپس در صفحات «ایسکراه ی نو»). همین اختلاف نظر بود که شالوده ائتلاف اقلیت ایسکرائی با ضد ایسکرائیها و منجلا ب را ریخت، همان ائتلافی که در هنگام انتخابات شکلهای معین

را به مرکز واگذار میکنند که با خطوطی از آنهم مشخصتر ترسیم شده است (مثلاً داخل کردن و اخراج اعضاء و حتی راه ندادن نمایندگان بکنگره). پس از روشن شدن قضایا به جار و جنجالهای اقلیت هم خواهند خنديد، که وقتی در اقلیت است بر ضد اکثریت و آئين نامه فریاد میزند و وقتیکه به اکثریت میرسد فوراً به آئين نامه انکاء میکند. در مسئله مربوط به دو مرکز نیز گروهبندي باوضوح متظاهر شد: در اینجا هم لیبر و هم آکیموف (که اولین کسی بود که نغمه برتری ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی در شور را که اکنون نغمه آکسلرد و مارتنف است سر داد) و هم پویوف و هم یگورف در مقابل تمام ایسکرائیها ایستاده اند. طرح دو مرکز بخودی خود از آن ایده های تشکیلاتی ناشی میشد که «ایسکراه ی سابق» همیشه آنها را بسط و تکامل میداد (و در گفتار مورد تایید پویوف ها و یگورف ها بود). سیاست «ایسکراه ی سابق» با نقشه های «یوزنی رابوچی» دائر بر اینکه يك ارگان مورد فهم عامه بموازات آن تشکیل و به ارگانی تبدیل شود که عملاً جنبه برتری داشته باشد - مغایرت داشت. اینجاست ریشه آن تضاد در نظر اول عجیبی که گویا تمام ضد ایسکرائیها و تمام منجلا ب طرفدار يك مرکز یعنی طرفدار مرکزیت بیشتری هستند. البته نمایندگان هم بودند (بخصوص در بین منجلا ب) که مشکل بطور واضح با اینموضوع پی میبردند که نقشه های تشکیلاتی «یوزنی رابوچی» بکجا منتج میشود و بحکم منطق ناچار بایستی منتج شود، ولی آنچه که آنها را بسوی ضد ایسکرائیها سوق میداد همان طبیعت مردد و عدم اطمینان آنها بخود بود.

از نقطه های ایسکرائیها در هنگام این مباحثات بر سر آئين نامه (که پیش از انشعاب ایسکرائیها روی داده بود)، نطق رفیق مارتنف («بپوستن» به ایده های تشکیلاتی من) و رفیق ترتسکی بخصوص شایان توجه است. ترتسکی طوری بر رفیق آکیموف و رفیق لیبر پاسخ داد که هر کلمه آن تمام رفتار نادرست بعد از کنگره و تئوریهای بعد از کنگره «اقلیت» را فاش میسازد. او (رفیق آکیموف) میگفت: «آئين نامه حدود صلاحیت کمیته مرکزی را بعد کافی دقیق تعریف نمیکند. من نمیتوانم با آن موافقت کنم. برعکس، اين تعریف دقیق است و معنی آن اینست که: چون حزب يك کل واحد است، لذا باید نظارت آنرا بر کمیته های محلی تامین نمود. رفیق لیبر اصطلاح مرا بکار برد و گفت که آئين نامه بی اعتمادی متشکل است». اين صحیح است. ولی من اين اصطلاح را در مورد آئين نامه پیشنهادی نمایندگان بوند بکار برده بودم که حاکی از بی اعتمادی متشکلی بود که از طرف قسمتی از حزب نسبت به تمام حزب ابراز میشد. ولی آئين نامه ماه (آنوقت یعنی قبل از شکست در مورد مسئله مربوط به ترکیب اعضاء مرکز ها اين آئين نامه. آئين نامه «ماه بودا») حاکی از بی اعتمادی متشکل حزب نسبت بتمام قسمتهای آن یعنی نظارت بر تمام سازمانهای محلی، ناحیه ای، ملی وغيره است (ص ۱۵۸). آری آئين نامه ما در اين مورد صحیح توصیف شده است و ما میخواستیم توصیه کنیم که اين توصیف باشخاصی که اکنون با وجدانی آسوده مدعی هستند که اين اکثریت بدخواه سیستم بی اعتمادی متشکل، و یا حکومت نظامی، را که نظیر همان است اختراع و اجراء کرده است - بیشتر یاد آوری شود. کافیت

* - رجوع شود به جلد ۶ کلیات، چاپ ۴ روسی، ص ۴۵۶: ه. ت.

او را در مورد «پروفسور» کذائی خیلی موفقیت آمیز دانست، رفیق آکلرد میگفت. «بعقیده من ما باید مفاهیم حزب و سازمان را از هم جدا کنیم. ولی اینجا این دو مفهوم با یکدیگر مخلوط میشود و این اختلاط خطرناکست». این بود اولین برهان بر ضد فرمولبندی من. حال آنرا از نزدیک تر مورد بررسی قرار دهید. اگر من میگویم که حزب باید حاصل جمع (نه حاصل جمع بسیط ریاضی بلکه حاصل جمع مرکب) سازمانها* باشد - آیا این معنایش اینستکه من مفهوم حزب و سازمان را با هم «مخلوط میکنم»؟ البته خیر. من بدینوسیله تمایل خود و خواست خود را حاکی از اینکه حزب بمثابة دسته پیشتاز طبقه حتی القدر متشکلتتر باشد و فقط عناصری را در بر گیرد که قابل بحداقل تشکل باشند - با کمال روشنی و دقت بیان مینمایم. بر عکس، این معارض من است که در حزب عناصر متشکل را با عناصر غیر متشکل، عناصری را که تن رهبری میدهند با عناصری که تن به این رهبری نمیدهند و عناصر پیشتاز را با عناصر یکه بطور غیر قابل اصلاحی عقب مانده اند، مخلوط مینماید، زیرا عناصر عقب مانده قابل اصلاح میکنند داخل سازمان کردند. این است آن اختلاطی که واقعاً خطرناکست. رفیق آکلرد سپس به «سازمانهای شدیداً پنهانی و متمرکز گذشته» استناد میجوید («زملیای ولیاه» «زمین و اراده») و «ناردنایا ولیاه»: در پیرامون آنها بعقیده او «یکمده افرادی جمع شده بودند که داخل در سازمان نمیشدند ولی بنحوی از انحاء به آن کمک میکردند و عضو حزب شمرده میشدند... این اصل باید بنحوی از این هم شدیدتر در سازمان سوسیال دموکراسی اجراء شده. اینجاست که ما بیکمی از ریشه های مسئله میرسیم: آیا واقعاً هم «این اصل» - که اجازه میدهد هر کس که در هیچیک از سازمان های حزبی داخل نمیشود و فقط «بنحوی از انحاء به آن کمک میکند» خود را عضو حزب بخواند يك اصل سوسیال دموکراتیک است؟ پلخانف یگانه جواب ممکنه را به این مسئله داد: «آکلرد در استنادی که به سالهای هفتاد کرد ذبح نمود. آنوقت يك مرکز بخوبی متشکل و فوق العاده با انضباط وجود داشت و در اطراف آن سازمانهای از درجات مختلف بود که بتوسط خود آن ایجاد شده بودند، ولی آنچه که در خارج این سازمانها وجود داشت

* - کلمه «سازمان» معمولاً بنو معنی استعمال میشود؛ وسیع و محدود. معنای محدود این کلمه حاکی از حوزه جداگانه ای از يك اجتماع بشری است که دست کم حدافل تشکل را داشته باشد. معنای وسیع این کلمه حاکی از حاصل جمع حوزه هایی است که در يك واحد کل متحد شده باشند. مثلاً نیروی دریائی، ارتش و دولت در آن واحد حاصل جمع سازمانها (بمعنای محدود کلمه) و صور گوناگون سازمان اجتماعی را (بمعنای وسیع کلمه) تشکیل میدهند. اداره آموزش سازمان است (بمعنای وسیع کلمه)، اداره آموزش از یکسلسله سازمان (بمعنای محدود) تشکیل میشود. همیگونه هم حزب سازمان است و باید سازمان (بمعنای وسیع کلمه) باشد؛ در عین حال حزب باید از یکسلسله سازمانهای گوناگون (بمعنای محدود کلمه) تشکیل شود. باینجهت رفیق آکلرد که از جدا کردن حزب و سازمان صحبت میکند، اولاً این تفاوت میان معنای وسیع و محدود کلمه سازمان را در نظر نگرفته است و ثانیاً متوجه اینموضوع نشده است که او خود عناصر متشکل را با غیر متشکل در يك جا مخلوط کرده است.

قلمی بخود گرفت که بدون درك آن باختلاف عمده و اساسی در مسئله مربوط به ترکیب اعضاء مراکز نیز نمیتوان پی برد. اشتباه کوچک مارتف و آکلرد در مورد ماده اول فقط روزنه کوچکی را در کرجی کوچک ما تشکیل میداد (اصطلاحی است که من در کنگره لیگا بکار بردم). ممکن بود کرجی را باگرم ناگشودنی (ولی نه باگرم خفه کننده که مارتف در کنگره لیگا موقعی که حالتی شبیه به حالت اشخاص هیستریک داشت، بگوشش خورده بود) محکم بست. ممکن هم بود تمام مساعی را بکار برد تا این روزنه بزرگ شود و کرجی شکاف بر دارد؛ به برکت تحریم و اقدامات آنارشستی و نظیر آن که از طرف مارتفی های پشتکار دار عملی شد همین شق اخیر هم بوجود آمد. اختلاف نظر در مورد ماده اول نقشی در مسئله انتخاب مراکز بازی کرد که نقش کوچکی نبود، ولی شکست مارتف در این مسئله او را به يك «مبارزه اصولی» با شیوههای مکانیکی ناهنجار و حتی افتضاح آمیز (نطقهایی که در کنگره لیگای خارجه سوسیال دموکراسی انقلابی روس ایراد نمود) کشاند.

اکنون پس از انواع تمام این جریانات، موضوع ماده اول، بدیننظریق، اهمیت عظیمی پیدا کرده است و ما باید هم ماهیت گروهبندی کنگره را در موقع اخذ رای در باره این ماده و هم (چیزیکه به مراتب مهمتر است) ماهیت واقعی آن خرده اختلافهایی را در نظریات که در مورد ماده اول مشهود گردید و یا شروع به مشهود شدن نمود - بدقت برای خود روشن سازیم. اکنون پس از وقوع جریاناتی که چگونگی آن بر خواننده معلومست طرح مسئله بدیننظریق است: آیا در فرمول بندی مارتف که آکلرد از آن دفاع میکرد، نا استواری و تزلزل و عدم صراحت سیاسی او (یا آنان)، چنانچه من در کنگره حزب اظهار کردم (ص ۳۳۳) و انحراف او (یا آنان) بسوی زوربسیم و آنارشسیم، چنانچه پلخانف در کنگره لیگا اظهار میکرد (ص ۱۰۲ و صفحه دیگر صورتجلسه های لیگا) منعکس شده است یا نه؟ یا اینکه آیا در فرمولبندی من که پلخانف از آن دفاع میکرد نظر غلط، بورکراتیک، فورمالیستی، پومیادوری و غیره سوسیال دموکراتیک در باره مرکزیت منعکس شده است یا نه؟ اپورتونیسیم و انارشسیم یا بوروکراتیسیم و فورمالیسیم؟ - چنین است طرز طرح این مسئله اکنون، یعنی هنگامیکه اختلاف کوچک باختلاف بزرگ تبدیل شده است، و ما باید در موقع بحث در اطراف ماهیت براهین موافق یا مخالف فرمولبندی من درست همین طرز طرح مسئله را در نظر داشته باشیم که سیر حوادث بما تحمیل نموده - و یا اگر خیلی بر صدا نباشد میخواهم بگویم تاریخ در مقابل ما گذارده است. تحلیل این براهین را از آغاز مذاکرات کنگره شروع نمائیم. نطق اول رفیق یکورف فقط از این نظر جالب توجه است که روش او (روش non liquet، یعنی هنوز برای من واضح نیست، هنوز نمیدانم حقیقت کجاست) برای روش عدده زیادی از نمایندگان که سر در آوردن از يك مسئله واقعاً جدید و بحد کافی بفرنج و پیچیده، برایشان آسان نبود بسیار شاخص است. نطق بعدی که از آن رفیق آکلرد است بلامقدمه مسئله را بطور اصولی طرح میکند. این اولین نطق اصولی یا حتی به عبارت صحیحتر اصولاً اولین نطق رفیق آکلرد در کنگره است و مشکل بتوان این پیش در آمد

این در باره بدور ریختن بی‌معنای دور کردن از کار و از شرکت در جنبش جای سخنی هم نمیتواند باشد. بر عکس هر چه سازمانهای حزبی ما که سوسیال دموکرات‌های حقیقی را در بر گرفته‌اند محکم تر باشند، هر چه تزلزل و ناستواری در درون حزب کمتر باشد بهمان نسبت هم نفوذ حزب در عناصری از توده های کارگر که آنها احاطه کرده و بتوسط آن رهبری میشوند وسیعتر، جامع‌الاطرافتر، سرشارتر و با ثمر تر میشود. زیرا در حقیقت امر نمیتوان حزب را که دسته پست‌تر طبقه کارگر است با تمام طبقه مخلوط کرد. ولی وقتیکه رفیق آکسلرد میگوید: «البته ما در نوبه اول سازمانی از فعالترین عناصر حزب یعنی سازمانی از انقلابیها ایجاد می‌نمائیم، ولی چون ما حزب طبقه هستیم باید در اینموضوع فکر کنیم که افرادی را که، ولو کاملاً فعال هم نباشند، آگاهانه به این حزب وابستگی دارند، از حزب دورنگاه نداریم» - درست بهمین اختلاط (که عموماً از صفات مشخصه اکونومیسم اپورتونیستی ما است) دچار میشود. اولاً بهیچوجه تنها سازمانهای انقلابیها عناصر فعال حزب کارگر سوسیال دموکرات را تشکیل نخواهند داد، بلکه یکسلسله سازمانهای کارگری که سازمانهای حزبی شناخته شده‌اند نیز جزو آن هستند. ثانیاً بچه دلیل و بنا بر چه منطقی، از این قضیه که ما حزب طبقه هستیم میتوان چنین نتیجه گرفت که قائل شدن فرق بین کسانی که داخل حزب هستند و کسانی که به آن وابستگی دارند لزومی ندارد؟ درست بر عکس: بنا بر وجود فرق در درجه آگاهی و درجه فعالیت است که باید در درجه نزدیکی به حزب فرق قائل شد. ما حزب طبقه هستیم و از اینرو تقریباً همه طبقه (و هنگام جنگ و در دوران جنگ داخلی مطلقاً همه طبقه) باید در زیر رهبری حزب ما کار کند و هر چه ممکنست محکمتر به حزب ما متصل گردد. ولی هرگاه ما چنین پنداریم که در دوران سرمایه داری زمانی تقریباً همه طبقه و یا مطلقاً همه طبقه میتواند تا درجه آگاهی و فعالیت دسته پست‌تر خود و حزب سوسیال دموکرات خود ارتقاء یابد به مانیلوویسم و «دنباله روی» دچار شده ایم، هنوز هیچ سوسیال دموکرات فهمی در اینموضوع شبهه ای نکرده است که در دوران سرمایه داری حتی سازمان حرفه ای نیز (که دارای جنبه بدوی تر و بنهم قشرهای رشد نیافته نزدیکتر است) نمیتواند تقریباً همه یا مطلقاً همه طبقه کارگر را فرا گیرد. فراموش کردن فرق موجوده بین دسته پیشرو و همه توده هائی که بسوی آن گرایش دارند، فراموش کردن وظیفه دائمی دسته پیشرو در ارتقاء قشرهای بیش از پیش وسیع تا سطح این دسته پیشرو معنایش فقط خود فریبی و چشم فرو بستن در مقابل وظائف عظیم ما و محدود نمودن دایره این وظائف است. محو نمودن فرق بین کسانی که حزب وابستگی دارند و کسانی که در آن داخل هستند، بین عناصر آگاه و فعال - و کمک کنندگان، - معنایش همین چشم فرو بستن و فراموشی است.

استناد باینکه ما حزب طبقه هستیم استفاده از آن بمنظور توجیه عدم صراحت تشکیلاتی و بمنظور توجیه مخلوط نمودن نظم تشکیلاتی بلژیکی نظمی تشکیلاتی معنایش تکرار اشتباه نادرین است که «مسئله فلسفی و اجتماعی و تاریخی را در باره همیشه هائی جنبش در «عق»

آشفتنی و هرج و مرج بود. عناصر تشکیل دهنده این آشفتنی - خود را اعضاء حزب مینامیدند ولی این موضوع برای جریان کارها متضمن سودی نبود بلکه به آن زیان میرساند. ما باید از هرج و مرج و سالهای هفتاد تقلید نکرده بلکه از آن اجتناب نمائیم». بدینطریق «این اصل» که رفیق آکسلرد میخواست آنرا سوسیال دموکراتیک وانمود کند در حقیقت امر اصل آنارشستی است. برای اینکه بتوان آنها را رد کرد، باید امکان نظارت، رهبری و انضباط خارج از سازمان را نشان داد و نیز باید ضرورت اینموضوع را که به «عناصر هرج و مرج» عنوان اعضاء حزب اعطاء شود نشان داد. مدافعین فرمولبندی رفیق مارتف نتوانستند نه این و نه آن دیگری را نشان دهند. رفیق آکسلرد «پروفسوری را که خود را سوسیال دموکرات مینامد و این موضوع را اظهار میکند مثال آورد. رفیق آکسلرد برای اینکه اندیشه ای را که در این مثال نهفته است بسر انجام خود برساند، میبایستی در دنبال آن بگوید که: آیا خود سوسیال دموکراتهای متشکل، این پروفسور را سوسیال دموکرات میشمارند یا نه؟ ولی رفیق آکسلرد بنون اینکه این سؤال بعدی را طرح نماید استدلال خود را نیمه کاره گذاشت. در حقیقت هم از دو حال خارج نیست: یا سوسیال دموکراتهای متشکل پروفسور مورد نظر ما را سوسیال دموکرات میدانند - در اینصورت چرا او را داخل یکی از سازمانهای سوسیال دموکراتیک نکنند؟ فقط بشرط این عمل «اظهارات» پروفسور با اعمال او وفق خواهد داد و عبارت بوج (که چه بسا اظهارات پروفسور مآبانه از این قبیل است) نخواهد بود. یا اینکه سوسیال دموکراتهای متشکل پروفسور را سوسیال دموکرات نه میشناسند - در اینصورت سفیهانه و بی‌معنی و مضر است که باو حق داده شود عنوان با افتخار و مسئولیندار عضویت حزب را بروی خود بگذارد. بدینطریق قضیه در اینموضوع خلاصه میشود: یا اجرای پیگیر اصل سازمان و یا تقدیس پراکندگی و هرج و مرج. باید دید که آیا ما حزب را، با ماخذ قرار دادن آن هسته سوسیال دموکراتها که اکنون ایجاد شده و بهم پیوسته و میتوان گفت کنگره حزبی را تشکیل داده است و باید هرگونه سازمان حزبی را توسعه داده و بر تعداد آن بیفزاید - بنا مینمائیم و یا اینکه به عبارت پرداززی تسلی بخشی حاکی از اینکه تمام کمک کنندگان عضو حزبند قناعت میکنیم؟ رفیق آکسلرد چنین ادامه داد: «اگر ما فرمول لنین را بپذیریم قسمتی از افرادی را که با اینکه نمیتوانند مستقیماً در سازمان پذیرفته شوند ولی با وجود این عضو حزب هستند، بیرون می‌ریزم». اختلاط مفاهیم که رفیق آکسلرد میخواست مرا بدان مترجم نماید، در این جا با نهایت صراحت در گفته خود او مشهود است: او این موضوع را که تمام کمک کنندگان اعضاء حزب میباشد بعنوان چیز معلومی در نظر میگیرد و حال آنکه مشاخره بر سر همین موضوع است و معارضین باید هنوز ضرورت و فایده این تفسیر را ثابت کنند. مضمون این عبارت در نظر اول وحشتناک یعنی بدور ریختن - چیست؟ اگر اعضاء حزب فقط اعضاء سازمانهای شناخته میشوند که بعنوان سازمان حزبی شناخته شده اند، در اینصورت افرادی که قادر نیستند مستقیماً در هیچیک از سازمانهای حزبی داخل شوند، میتوانند در سازمان غیر حزبی ولی وابسته به حزب کار کنند. بنا بر

باشد میبایستی گفته میشد: در حدودیکه جنبشی وسیع کارگری - سوسیال دموکراتیک را در بر گیرد. و اگر تر رفیق مارتف چنین شکلی بخود میگرداند نه فقط دور از تردید بلکه حقیقت مسلم میگشت. من روی این نکته فقط از این جهت مکت مینمایم که از حقیقت مسلم رفیق مارتف، ناطقین بعدی نتیجه گیری بسیار معمولی و بسیار مبتدلی نمودند حاکی از اینکه گوئی لنین میخواهد مجموعه اعضاء حزب را به مجموعه توطئه گران محدود کند. این نتیجه را، که فقط میتواند موجب تبسم شود، هم رفیق یاسادنسکی گرفت و هم رفیق پوپوف و وقتیکه مارتف و آکیوف آنرا مورد استفاده قرار دادند، آنوقت جنبه واقعی آن یعنی جنبه عبارت پردازی اپورتونیستی آن کاملاً هویدا شد. در حال حاضر همین نتیجه را رفیق آکسلرد برای آشنا کردن خوانندگان با نظریات تازه سازمان هیئت تحریریه جدید - در «ایسکراه» ی نوبسط و تکامل میدهد. هنوز در کنگره و در همان جلسه اول که بحث در اطراف ماده اول جریان داشت من دیدم که معارضین میخواهند از این اسلحه پیش پا افتاده استفاده نمایند و بهین جهت در نطق خود (ص - ۲۴۰) بر خنر داشتیم که: «نباید پنداشت که سازمانهای حزبی باید فقط از انقلابیون حرفه ای باشند. ما به سازمانهای کاملاً گوناگونی از تمام انواع، درجات و سایه روشنها اعم از سازمانهای فوق العاده محدود پنهانی یا سازمانهای بسیار وسیع و آزاد، *lose Organisationen* * احتیاج داریم». بدرجه ای این حقیقت خود بخود عیان و بدیهی است که مکت روی آنرا من زائد دانستم. ولی در زمان حال که ما را در بسی چیزها به عقب کشیده اند ناچاریم اینجا هم «بدیهیات را تکرار کنیم». برای يك چنین تکراری چند قسمت از کتاب «چه باید کرد؟» و مقاله «نامه ای برفیق» را نقل میکنم: ...

... «برای محفل بر جستگانی از قبیل الکسیف و میشکین، خالتورین و زلیابوف وظایف سیاسی، به تمام معنای واقعی و عملی این کلمه، به این دلیل و تا آنجا که مواعظ آتشین آنها در میان توده ای که بخودی خود بیدار میشوند انعکاس می یابد و انرژی طبقه انقلابی دستیار و پشتیبان انرژی آنها است قابل درک است.» * برای اینکه حزبی سوسیال دموکرات باشد باید همانا به پشتیبانی طبقه نائل آید. این حزب نیست که بنابصورت رفیق مارتف باید سازمان توطئه گران را در بر گیرد، بلکه طبقه انقلابی یعنی پرولتاریاست که باید حزبی را که هم متضمن سازمانهای توطئه گرانه و هم سازمانهای غیر توطئه گرانه است، در بر گیرد.

... «سازمانهای کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمانهای حرفه ای باشند. هر کارگر سوسیال دموکرات باید بقدر امکان به این سازمانها یاری نماید و در آنها بطور فعال کار کند... لیکن این بهیچوجه بفتح ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه های «صنعی» فقط سوسیال دموکراتها باشند؛ این امر دائره نفوذ و تاثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگریکه

با یک مسئله فنی و سازمانی مخلوط میکرد» (چه باید کرده ص ۹۱) * . همین عمل مخلوط نمودن را از دولت سر آکسلرد بعداً دهها بار ناطقینی که از فرمول بندی رفیق مارتف دفاع میکردند تکرار نمودند. رفیق مارتف میگوید: «هر چه عنوان عضو حزب رواج وسیعتری یابد بهتر است»، ولی توضیح نمی دهد که از رواج وسیع عنوانی که با مضمون تطبیق نیکنند چه فایده ای متصور است. آیا میتوان انکار کرد که نظارت بر کسانی که داخل سازمان حزب نیستند تصوری واهی است؟ رواج وسیع تصور واهی مضر است نه مفید. «از این که هر اعتصاب کننده و هر نماینده دهنده با تقبل مسئولیت عمل خویش بتواند خود را عضو حزب بخواند، ما فقط میتوانیم شاد باشیم». (ص - ۲۳۹). واقعا؟ آیا هر اعتصاب کننده ای باید حق داشته باشد خود را عضو حزب بخواند؟ رفیق مارتف با این تر اشتباه خود را بلافاصله به اباطیل میرساند و سوسیال دموکراتیسم را تا درجه اعتصابی گری تنزل میدهد و. ماجرای شوم آکیوفها را تکرار میکند. از این موضوع که سوسیال دموکراسی موفق به رهبری هر اعتصابی بشود ما فقط میتوانیم شاد شویم، زیرا وظیفه مستقیم و بی چون و چرای سوسیال دموکراسی رهبری بر تمام مظاهر مبارزه پرولتاریاست و اعتصاب هم یکی از عمیقترین و نیرومندترین نمودارهای این مبارزه است. ولی ما دنباله رو خواهیم بود هر آینه قائل به یکی بودن چنین شکل ابتدائی و *ipso facto* * تردیونیویستی مبارزه با مبارزه همه جانبه و آگاهانه سوسیال دموکراتیک باشیم. ما به يك جعل و نادرستی عیان اپورتونیست مابانه صورت قانونی خواهیم داد، هر آینه به هر اعتصاب کننده ای حق بدیم خود را عضو حزب بخواند، زیرا چنین «خواندنی» در اکثریت قاطع موارد خواندن دروغین خواهد بود. ما خود را با آرزوهای مانیفستی بخواب غفلت فرو خواهیم برد هر آینه بفکر این بیفتیم که به خود و دیگران اطمینان بدیم که در شرایط تفرقه بی پایان، ستکری و جهلی که در دوران سرمایه داری بطور ناگزیر در روی قشرهای بسیار و بسیار وسیعی از کارگران «تحصیل نکرده» و غیر متخصص تاثیر مینماید، هر اعتصاب کننده ای میتواند سوسیال دموکرات و عضو حزب سوسیال دموکرات باشد. درست از روی مثال «اعتصاب کننده» فرق مجاهدت انقلابی برای رهبری سوسیال دموکراتیک بر هر اعتصاب با عبارت پردازی اپورتونیستی که هر اعتصاب کننده ای را عضو حزب میخواند - با وضوح خاصی مشهود میگردد. ما حزب طبقه هستیم چونکه تقریباً همه یا مطلقاً همه طبقه پرولتاریا را در کردار بشیوه سوسیال دموکراتیک رهبری میکنیم؛ ولی فقط آکیوفها هستند که از اینجا میتوانند این نتیجه را بگیرند که ما در گفتار باید حزب و طبقه را یکی بدانیم.

رفیق مارتف در همان نطق خود میگفت: «من از سازمان توطئه گرانه ترسی ندارم» و سپس اضافه کرد که: ولی «سازمان توطئه گرانه برای من فقط در حدودی مفهوم دارد که حزب کارگر سوسیال دموکرات را در برگیرد» (ص - ۲۳۹). برای اینکه دقیق

* - مراجعه شود به کتاب حاضر ص ۱۱۹. مترجم.

** - بنابر واقعیت، در ماهیت امر. مترجم

* - سازمان آزاد، وسیع، مترجم.

** - مراجعه شود به کتاب حاضر ص ۱۱۳-۱۱۴. مترجم.

تعداد بسیار زیاد و با وظائف کاملاً گوناگون لازم است. ولی بیمعی و زیانبخش خواهد بود اگر ما آنها را با سازمان انقلابیون مخلوط سازیم و خط فاصل بین آنها را بزدا کنیم... (ص-۹۶)*. از این مراجعه دیده میشود که یاد آوری رفیق مارتف بن در مورد اینکه سازمانهای وسیع کارگران باید سازمان انقلابیون را در برگیرد چقدر بیجا بود. من اینموضوع را در مچه باید کرد؟ه خاطر نشان ساخته بودم و در «نامه ای برفیق» این نظریه را بطور مشخصتری بسط داده‌ام. من آنجا نوشته‌ام: محفلهای کارخانه‌ای دبرای ما واجد اهمیت خاصی هستند؛ میدانیم تمام نیروی عمده جنبش در تشکل کارگران در کارخانههای بزرگ است، زیرا کارخانه‌ها (و فابریکها) ی بزرگ آن قسمت از کارگران را در بر میگیرند که نه تنها از لحاظ عمده تفوق دارند بلکه از لحاظ نفوذ، تکامل و استعداد برای مبارزه... تفوقشان از آنها بیشتر است. هر کارخانه باید دژ ما باشد... سو کمیته کارخانه باید بکوشد تا تمام کارخانه و حتی الامکان قسمت بیشتری از کارگران را با شبکه ای از محافل گوناگون (یا عمال خود) فرا گیرد... تمام گروهها، محفلهای، سو کمیته ها و غیره باید حالت مؤسسات کمیته ای یا شعب تابعه کمیته را داشته باشند. دسته ای از آنها آشکارا تمایل خود را بورود در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه اعلام خواهند داشت و بشرط تصویب کمیته، وارد آن خواهند شد، وظائف معینی را (بدستور کمیته یا با موافقت با آن) تقبل خواهند نمود، متعهد خواهند گردید خود را در اختیار ارگانهای حزبی بگذارند، حقی مخصوص به تمام اعضاء حزب را بدست خواهند آورد، نزدیکترین نامزد عضویت کمیته محسوب خواهند شد و الخ. دسته دیگر به حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه وارد نخواهند شد و بصورت محفل هائی که بتوسط اعضاء حزب تشکیل شده و به یکی از گروههای حزب ملحق شده اند، باقی میمانند و الخ. (ص-۱۷-۱۸)*. از کلیاتیکه من روی آنها تکیه کرده‌ام با وضوح خاصی دیده میشود که ایدئ فرمولبندی من در مورد ماده يك در همان «نامه ای برفیق» کاملاً بیان شده است. شرایط ورود به حزب در اینجا صراحتاً معین شده است. بدینطریق: ۱) درجه معینی از تشکل و ۲) تصویب کمیته حزب. در يك صفحه بعد، من تقریباً اینموضوع را هم متذکر میگردم که چه گروهها و سازمانهای و به چه ملاحظاتی باید (یا نباید) قابل ورود به حزب باشند: گروه رابطنین باید به حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تعلق داشته باشند و عده معین از اعضاء و افراد رسمی این حزب را بشناسد. گروهیکه شرایط حرفه ای کار را بررسی مینماید و انواع خواستهای حرفه‌ای را تنظیم میکند تعلقش به حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه نباید حتمی باشد. گروه دانشجویان، افسران و کارمندانی که با شرکت یکی دو نفر از اعضاء حزب به خود آموزی اشتغال دارند گاهی حتی ایداً نباید از تعلق آنها به حزب

* رجوع شود به کتاب حاضر ص- ۱۲۱. مترجم.

** رجوع شود به جلد ۶ کلیات، چاپ چهارم ص- ۲۱۶-۲۱۸

و ۲۱۹. ه. ت.

بلزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی میبرد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه های صنفی همه کسانی را که همشان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متحد نینمایند، اگر این اتحادیه های صنفی سازمانهای بسیار وسیع نبودند، آنوقت خود هدف اتحادیه های صنفی هم غیر قابل حصول میشد. و هر قدر که این سازمانها وسیعتر باشند همانقدر نفوذ و تاثیر ما نیز در آنها وسیعتر میگردد. نفوذ و تاثیر ۳ نه فقط بوسیله توسعه خود بخودی مبارزه اقتصادی بلکه علاوه بر آن بوسیله تاثیر و نفوذ مستقیم و آگاهانه اعضای اتحادیه در رفقای خود اعمال میشود. (ص-۸۶)*. ضمن مطلب باید گفت که برای ارزیابی مسئله مورد مشاجره یعنی ماده يك مثال اتحادیه های کارگری بخصوص دارای جنبه شاخصی است. در اینکه این اتحادیه ها باید در زیر نظارت و رهبری سازمانهای سوسیال دموکراتیک کار کنند... در اینموضوع در بین سوسیال دموکراتها نمیتواند دوعقیده وجود داشته باشد. ولی اگر بر روی این اساس به تمام اعضاء چنین اتحادیه ای حق داده شود متخود راه عضو حزب سوسیال دموکرات دخواننده سفاقت آشکار خواهد بود و خطر این را خواهد داشت که ضرر دو جانبه ای وارد نماید: از يك طرف دائره جنبش صنفی را محدود میکند و همبستگی کارگران را در این زمینه ضعیف میسازد و از طرف دیگر درهای حزب سوسیال دموکرات را بروی ابهام و تزلزل خواهد گشود. سوسیال دموکراسی آلمان، هنگامیکه حادثه مشهور بناهای هامبورگ که بطور مقاطعه کار میگردند روی داد، امکان یافت چنین مسئله ای را در مورد مشخصی حل نماید. سوسیال دموکراسی حتی دقیقه ای هم در این باره تردید نکرد که اعتصاب شکنی را از نقطه نظر يك سوسیال دموکرات عملی بیشر فانه بداند و رهبری بر اعتصاب کنندگان و پشتیبانی از آنها را کار حیاتی خود بشمرد، ولی در عین حال این خواست را نیز که منافع حزب با منافع اتحادیه های صنفی یکی باشند و مسئولیت اقدامات جداگانه اتحادیه های جداگانه بعهد حزب گذاشته شود... با همان قطعیت رد کرد. حزب باید بکوشد اتحادیه های اصناف را مطابق روح خود بار آورد و تابع نفوذ خود کند و این کار را هم خواهد کرد، ولی بنظور همین نفوذ باید عناصر کاملاً سوسیال دموکراتیک (که داخل حزب سوسیال دموکرات هستند) این اتحادیه ها را از عناصریکه آگاهی کامل ندارند و از لحاظ سیاسی بعد کامل فعال نیستند مجزا کند نه اینکه طبق تمایل رفیق آکسلرد هر دوی اینها را با هم مخلوط کند.

... و تمرکز پنهانی ترین عملیات در دست يك سازمان انقلابیون، دامنه و مضمون فعالیت توده تمام و کمالی از سازمانهای دیگر را که برای جمعیت وسیع در نظر گرفته شده و از اینرو حتی المقصور کمتر دارای صورت رسمی و کمتر پنهان گشته، یعنی فعالیت اتحادیه های کارگران، محفلهای خود آموزی و قرائت نشریه های غیر علنی کارگران، محفلهای سوسیالیستی و همچنین دموکراتیک را در میان کلیه قشرهای دیگر اهالی و غیره و غیره سست ننموده بلکه قوی میسازد. يك چنین محفلهای و اتحادیه ها و سازمانهای در همه جا به

* مراجعه شود به کتاب حاضر ص ۱۱۶. مترجم.

و غیره با اطلاع باشد» (ص ۱۸-۱۹) *
 اینهم يك موضوع دیگر برای مسئله «مشت باز»! در حالیکه فرمول طرح رفیق مارتف از مناسبات حزب با سازمان بهیچوجه سخنی هم نمیگوید. - من شاید یکسال قبل از کنگره این موضوع را خاطر نشان کرده ام که دسته ای از سازمانها باید به حزب وارد شوند و دسته دیگر - نباید. در «نامه ای بر رفیق» ایده ای که من در کنگره از آن دفاع کرده ام، بطور واضح بروز میکند. این موضوع را بطور روشن ممکن بود بطریق ذیل طرح نمود. بر حسب درجه تشکل سازمان عموماً و اختفاء آن خصوصاً میتوان تقریباً این درجات مختلف را قائل شد: (۱) سازمان انقلابیها؛ (۲) سازمان کارگران که حتی الامکان وسیعتر و گوناگون تر باشد (من بذکر طبقه کارگر تنها اکتفا میکنم زیرا فرض میکنم بخودی خود واضح باشد که عناصر معینی از طبقات دیگر نیز با شرایط معینی میتوانند اینجا وارد شوند). این دو درجه تشکیل حزب میدهند. سپس، (۳) سازمان کارگرانی که با حزب وابستگی دارند؛ (۴) سازمان کارگرانی که بحزب وابستگی ندارند ولی عملاً تابع نظارت و رهبری آنند؛ (۵) عناصر غیر متشکلی از طبقه کارگر که آنها هم تا اندازه ای، لااقل در موارد تظاهرات بزرگ مبارزه طبقاتی، تابع رهبری سوسیال دموکرات میشوند. اینست تقریباً آن صورتی که این قضیه از نقطه نظر من دارد. بر عکس از نقطه نظر رفیق مارتف حدود حزب بکلی نامعین باقی میماند زیرا «هر اعتصاب کننده ای» میتواند «خود را عضو حزب بخواند. چه فایده ای از این ابهام حاصل میشود؟ رواج وسیع «عنوان» ضرر آن - رسوخ نظریه مولد بی نظمی در باره اختلاط طبقه و حزب.

برای روشن شدن تر های عمومی که بتوسط ما طرح شده است يك بار هم نظری به مذاکرات بعدی کنگره در باره ماده اول بیافزاییم. رفیق بروکر برله فرمول بندی من اظهار نظر میکند (چیزی که خوش آیند رفیق مارتف است) ولی معلوم میشود که اتحاد او با من برخلاف اتحاد رفیق آکیفوف با مارتف پایه اش بر سوء تفاهم است. رفیق بروکر «با تمام آئین نامه و با تمام روح آن مخالف است» (ص ۲۳۹) و از فرمول من بعنوان پایه دموکراتیسمی که مورد پسند طرفداران «رابوچی» است دفاع میکند. رفیق بروکر هنوز تا این نقطه نظر ارتقاء نیافته است که بداند در مبارزه سیاسی گاهی لازم میشود کمترین بلا را انتخاب کرد؛ رفیق بروکر متوجه نشد که دفاع از دموکراتیسم در کنگره ای نظیر کنگره ما بیفایده است. رفیق آکیفوف دوراندیش تر بود. او مسئله را کاملاً صحیح مطرح کرد و قبول نمود که رفیق مارتف و رفیق لنین بر سر این موضوع مباحثه میکنند که کدامیک (از فرمول بندی ها) هدف مشترک آنها را بهتر میرساند» (ص ۲۵۲). و بعد ادامه میدهد که «من و بروکر میخواهیم آن فرمولی را انتخاب کنیم که کمتر یا هدف ما تطبیق دارد. از این لحاظ من فرمول بندی مارتف را انتخاب میکنم. و رفیق آکیفوف با صراحت تمام توضیح داد که «اصولاً هدف آنها راه (پلخانف، مارتف و مرا - حاکی از ایجاد - سازمان

رهبری کننده انقلابیها) «غیر عملی و مضر» میدانند؛ او هم مانند رفیق مارتیف * از ایده اگونومیست ها در باره علم لزوم «سازمان انقلابیون» پشتیبانی میکند. او «ایمان کامل دارد که زندگی بهر حال در سازمان حزبی ما رخنه خواهد کرد. اعم از اینکه شما راه آنها با فرمول مارتف سد کنید یا با فرمول لنین». حاجتی نبود که ما روی این نظری که «زندگی» به شیوه «دنباله روی» مینگرد مکتبی کنیم. هر آینه ما در گفته رفیق مارتف هم به آن بر خورد نیکردیم. نطق دوم رفیق مارتف (ص ۲۴۵) بطور کلی بقدری جالب توجه است که ارزش دارد آنرا بطور مفصل مورد بررسی قرار دهیم.

برهان اول رفیق مارتف: نظارت سازمانهای حزبی بر اعضای از حزب که متعلق به سازمانی نیستند «مادام که کمیته، با احاله وظیفه معینی بکسی امکان مراقبت در اجرای آنها دارد، کاریست عملی» (ص ۲۴۵). این تر فوق العاده شاخص است، زیرا اگر استعمال این کلمه صحیح باشد، اینموضوع را «لو میدهند» که فرمول بندی مارتف برای چه کسی لازم است و عملاً مورد استفاده چه کسی خواهد بود؛ مورد استفاده تکررهای روشنفکر یا گروههای کارگری و توده های کارگر. حقیقت قضیه اینستکه فرمول مارتف را میتوان بدوطرز تفسیر نمود: (۱) هر کس که تحت رهبری یکی از سازمانهای حزب بطور منظم به آن کمک شخصی نماید حق دارد «خود را» عضو حزب «بخواند» (کلمات داخل گیومه از خود رفیق مارتف است)؛ (۲) هر سازمان حزب حق دارد هر کس را که تحت رهبری حزب به حزب بطور منظم کمک شخصی مینماید عضو حزب بشناسد. فقط تفسیر اولست که واقعاً به «هر اعتصاب کننده ای امکان میدهد خود را عضو حزب بنامد و باینجهت هم فقط این تفسیر بود که بلافاصله قلب لیبرها و آکیفوفها و مارتیفها را تصرف نمود. ولی اکنون دیگر واضحست که این تفسیر عبارت پردازیت، زیرا در اینصورت اینموضوع شامل تمام طبقه کارگر خواهد گشت و فرق بین حزب و طبقه زدوده خواهد شد؛ از نظارت و رهبری بر «هر اعتصاب کننده» فقط «بطور مجازی» میتوان سخن گفت. بهمین جهت بود که رفیق مارتف در نطق دوم خود فوراً به تفسیر دوم چسبید (گرچه بعنوان جمله معترضه باید گفته شود که این تفسیر صریحاً از طرف کنگره که قطعنامه کوستیج را تصویب نکرد، رد شد، ص ۲۲۵)؛ کمیته وظایف را احاله و در اجرای آن مراقبت خواهد کرد.

* - رفیق مارتیف ضمناً میخواهد از رفیق آکیفوف متمایز باشد و میخواهد ثابت کند که گویا معنی توطئه گرانه پنهانکاری نیست و فرق موجوده بین شکل این دو کلمه شامل فرق بین مفاهیم آنها نیز میشود. و اما اینکه این فرق چیست، نه رفیق مارتیف و نه رفیق آکیفوف، که اکنون از دنبال او میرود، بهیچوجه آنها توضیح ندادند. رفیق مارتیف چنین وانمود میکند که گوئی من مثلاً در چه باید کرد؟ بطور قطعی (و هم چنین در جزوه «وظائف سوسیال دموکراتها در انقلاب دموکراتیک» (رجوع شود به کتاب حاضر ص ۲۰۸-۲۳۵، مترجم) برضد «مخلود نمودن مبارزه سیاسی تا درجه توطئه» اظهار نظر نکرده ام. رفیق مارتیف میخواهد شنوندگان را وادار کند این موضوع را فراموش نمایند که کسانی که من بر ضد آنها میجنگم لزومی برای وجود «سازمان انقلابیون» نمیدیدند همانگونه که الان هم رفیق آکیفوف چنین لزومی را نمی بیند.

* - رجوع شود به جلد ۶ کلیات، چاپ چهارم ص ۲۲۰-۲۲۱، ه. ت.

شوند.

دومین برهان رفیق مارتف: «بنظر لنین بجز سازمانهای حزبی سازمان دیگری در حزب وجود ندارد... کاملاً صحیح است...» بنظر من، بر عکس، چنین سازمانهایی باید وجود داشته باشند. زندگی، سازمانها را سریعتر از آنچه که ما فرصت یابیم آنها را در سلسله مراتب سازمان پیکار جوی انقلابیهای حرفه‌ای خود وارد نمائیم بوجود آورده و بر تعداد آنها میافزاید... این موضوع از دو لحاظ صحیح نیست: (۱) «زندگی» بمراتب کمتر از آنچه ما لازم داریم و جنبش کارگری ایجاب میکند بر تعداد سازمان های فعال انقلابیها میافزاید؛ (۲) حزب ما باید نه تنها سلسله مراتبی از سازمانهای انقلابیون بلکه علاوه بر آن سلسله مراتبی از مجموعه سازمانهای کارگری باشد... «بعقیده لنین کمیته مرکزی فقط سازمانهایی را شایسته عنوان حزبی خواهد دانست که از لحاظ اصولی کاملاً مطمئن باشند. ولی رفیق بروکر بخوبی میفهمد که زندگی (sic!) کار خود را خواهد کرد و کمیته مرکزی برای اینکه عدد کثیری از سازمانها را خارج از حزب قرار ندهد ناچار خواهد بود آنها را ولو جنبه کاملاً اطمینان بخش هم نداشته باشند، قانونی بشمرد؛ بهمین جهت است که رفیق بروکر به لنین می پیوندد... این يك استنباط واقعا دنباله رو از «زندگی» است! البته، اگر کمیته مرکزی حتماً از افرادی تشکیل میشد که از عقیده خود پیروی نمیکرد و منتظر بود ببیند که دیگران چه میگویند (رجوع شود به قضیه مربوط به کمیته تشکیلات)، آنوقت «زندگی» کار خود راه میبرد یعنی عقب مانده ترین عناصر حزب رو می آمدند (چنانچه اکنون هم که «اقلیت» حزبی، از عناصر عقب مانده تشکیل شده است همین صورت را هم پیدا کرده است). ولی هیچ دلیل معقولی نمیتوان آورد که کمیته مرکزی فهمیده‌ای را وادار نماید عناصر «نا مطمئن» را به حزب وارد کند. رفیق مارتف با همین استناد به «زندگی» که بر تعداد عناصر نا مطمئن میافزاید جنبه ابورتونیستی نقش تشکیلاتی خود را نشان میدهد! او چنین ادامه میدهد: «ولی بعقیده من اگر چنین سازمانی (که به اندازه کافی مطمئن نیست) راضی بپذیرفتن برنامه حزبی و نظارت حزبی باشد، در اینصورت ما میتوانیم آنها را وارد حزب کنیم بدون اینکه آنها را این عمل به سازمان حزبی مبدل سازیم. من اینرا پیروزی بزرگ حزبمان محسوب میداشتم هر آینه مثلاً «فalan اتحادیه» «مستقلان» تصریح میکرد که نقطه نظر سوسیال دموکراسی و برنامه آنها می پذیرد و وارد حزب میشود. ولی این بدان معنا نیست که ما اتحادیه را جزو سازمان حزب میکنیم... به بینید فرمول مارتف کار را بچه ژولیده فکری عجیبی میرساند. سازمانهای غیر حزبی که داخل حزب میشوند! همیشه گردد تشکیلاتی او را در نظر خود مجسم کنید. حزب = (۱) سازمان های انقلابیون + (۲) سازمان های کارگرانی که حزبی شناخته شده اند، + (۳) سازمان های کارگرانی که حزبی شناخته نشده اند (اکثراً از «مستقلان»)، + (۴) تکررهائی که وظائف مختلف را اجراء میکنند، پرفسورها، محصلین و غیره + (۵) «مر اعتصاب کنند»، در ردیف این نقشه شکر ف فقط میتوان گفته رفیق لیبر را قرار داد: «وظیفه ما تنها این نیست که سازمانی بدیم (!!»، ما

بدیهیست که چنین ماموریتهای مخصوصی هرگز در مورد توده کارگران و هزاران پرولتار (که رفیق آکسلرد و رفیق مارتینف از آنها سخن میگویند) صدق نخواهد نمود... این ماموریتها اکثراً بهمان پرفسورهائی داده خواهد شد که رفیق آکسلرد در باره آنها یاد آوری میکرد، بهمان محصلینی داده خواهد شد که رفیق لیبر و رفیق پوپوف بفکر آنها بودند (ص - ۲۴۱). به آن جوانان انقلابی داده خواهد شد که رفیق آکسلرد در دومین نطق خود به آنها استناد نمود (ص - ۲۴۲). خلاصه، فرمول رفیق مارتف یا بصورت يك کلام بیجان و عبارت بوج باقی خواهد ماند و یا اینکه بطور عمده و تقریباً منحصر «بروشنفرانی که انفراد منشی بورژوازی تا مغز استخوانشان رخنه کرده است» و مایل نیستند به هیچ سازمانی تعلق داشته باشند... نفع خواهد رساند. فرمول مارتف در گفتار از منافع قشرهای وسیع پرولتاریا دفاع میکند؛ در کردار این فرمول بمنافع آن روشنفکران بورژوازی خدمت خواهد کرد که از انضباط و سازمان پرولتاریائی گریزانند. هیچکس جرات انکار این موضوع را ندارد که روشنفکران که قشر خاصی از جامعه کنونی سرمایه داری هستند صفت مشخصه شان همان انفراد منشی و عدم استعداد برای داشتن انضباط و سازمان است (بعنوان مثال به مقالات مشهور کائوتسکی در باره روشنفکران مراجعه کنید)؛ و در ضمن باید گفت که همین نقص است که این قشر اجتماعی را از پرولتاریا متمایز میسازد؛ یکی از علل بیحالی و نا استواری روشنفکران که اکثر برای پرولتاریا محسوس است، در همین موضوع نهفته است؛ و این خاصیت روشنفکران با شرایط عادی زندگی آنها و با شرایط در آمد و عایدات آنها که با شرایط زندگی خرده بورژوازی (کار در حالت انفراد یا در جمعیت های بسیار کوچک و غیره) بسیار و بسیار نزدیک است، ارتباط لاینفک دارد. بالاخره این موضوع هم جنبه تصادفی نداشت که همانا طرفداران فرمول رفیق مارتف بودند که می با یستی مثالهای پرفسور ها و محصلین را بیان بکشند! این، بر خلاف تصور رفیق مارتینف و رفیق آکسلرد هواداران مبارزه وسیع پرولتاریائی نبودند که در مباحثه مربوط بماده اول بر ضد هواخواهان سازمان کاملاً توطئه گرانه قیام نمودند، بلکه طرفداران انفراد منشی بورژوازی روشنفکرانه بودند که با طرفداران سازمان و انضباط پرولتاریائی تصادم حاصل کردند.

رفیق پوپوف میگفت: «در همه جا، در پتربورگ یا نیکلایف و یا اودسا بگوای نمایندگان این شهر ها دهها کارگر وجود دارند که مطبوعات پخش میکنند و به تبلیغات شفاهی مشغولند ولی نمیتوانند عضو تشکیلات باشند، آنها را میکنند به سازمانی منسوب نمود ولی نمیتوان عضو محسوب کرده (ص - ۲۴۱). چرا آنها نمیتوانند عضو سازمان شوند؟ این موضوع برای رفیق پوپوف جزء اسرار باقی ماند. من فوقاً قسمتی از «نامه ای برفیق» را نقل کردم که نشان میداد همانا وارد کردن همه این قبیل کارگران (حد صد نه اینکه ده ده) به سازمان، هم ممکن و هم ضروریست، و ضمناً عمده بسیار زیادی از این سازمانها میتوانند و باید داخل حزب

این دیگر بدون شك صحیح نیست! قدغن کردن اینکه کسی خود را سوسیال دموکرات بنامد ممکن نیست و لزومی هم ندارد، زیرا این کلمه مستقیماً فقط حاکی از سیستم معتقدات است نه اینکه مناسبات معین تشکیلاتی، ولی قدغن کردن این موضوع که محفله‌ها و افراد جداگانه «خود را قسمتی از حزب بدانند» کاریست ممکن و لازم و در صورتیکه این محفله‌ها و افراد برای حزب ضرر داشته باشند و آنرا فاسد کنند و یا در تشکیلات آن اخلال نمایند باید این کار را انجام داد. اگر حزب نتواند «با فرمان قدغن کننده که فلان محفل «خود را جزئی» از کل «بدانند» در اینصورت صحبت از حزب بعنوان یک کل واحد و يك واحد سیاسی مضحك است! در اینصورت دیگر چه حاجتی است که برای اخراج از حزب ترتیب و شرایطی تعیین شود؟ رفیق آکسلرد اشتباه اساسی رفیق مارتف را آشکارا به باطل گویی رساند؛ او حتی این اشتباه را به مقام يك تئوری اپورتونیستی ارتقاء داد، زیرا اضافه کرد: «در فرمول بندی لنین ماده اول با خود ماهیت (!!) حزب سوسیال دموکرات پرولتاریا و با وظایف آن تضاد اصولی مستقیم دارد» (ص ۲۴۳). این عبارت بدون کم و کاست معنایش چنین است: از حزب توقعات بالاتری را داشتن تا از طبقه یعنی با خود ماهیت و وظائف پرولتاریا تضاد اصولی داشتن. تعجب آور نیست که آکیموف با تمام قوا برای دفاع از این تئوری سینه سپر کرد.

انصاف حکم میکند این موضوع قید شود که رفیق آکسلرد که اکنون مایلست این فرمول اشتباه آمیز و علناً متعایل به اپورتونیسم را به هسته نظریات جدیدی بدل نماید... در کنگره بر عکس آمادگی خود را برای معامله کردن اظهار نمود، بدینطریق که گفت: «من می بینم که در پی تحصیل حاصل هستم...» (من این موضوع را در مورد «ایسکراهی نو هم می بینم») ... «زیرا رفیق لنین با محفله‌های دوروبر خود که قسمتی از سازمان خبری محسوب میشوند، به استقبال در خواست من می آید...» (و نه تنها با محفله‌های دوروبر، بلکه با انواع مختلف اتحادیه‌های کارگری؛ مقایسه شود با ص ۲۴۲ صورتجلسه‌ها، نطق رفیق استراخف و با قسمتهایی که فوقاً از چه باید کرد؟ و «نامه‌ای برفیق» نقل شد) ... «چیزی که باقی می ماند موضوع افراد جداگانه است ولی اینجا هم هنوز جای معامله کردن باقی است». من برفیق آکسلرد پاسخ دادم که بطور کلی با معامله کردن مخالفتی ندارم و حالا باید توضیح دهم که بچه منظوری اینرا گفتم. من بویژه در مورد افراد جداگانه یعنی تمام این پروفیسور ها، محصلین، و غیره از همه کمتر ممکن بود تن به گذشت دهم؛ ولی اگر در مورد سازمانهای کارگری شکی ایجاد میشد من (با وجود اینکه فوقاً بی اساس بودن کامل این شك و تردیدها را ثابت کردم) ممکن بود موافقت کنم به فرمول اولم تبصره‌ای مثلاً از این قبیل اضافه شود: «سازمانهای کارگری که برنامه و آئین نامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را می پذیرند، باید به تعداد حتی المقننور بیشتری جزو سازمانهای حزبی شوند». البته اگر بخواهیم بطور جنسی صحبت کنیم باید بگوئیم که جای این تمایل در آئین نامه که باید به تعریفهای قضائی اکتفا کند نبوده بلکه در جزوه‌ها و یا تفسیراتی است که بمنظور توضیح انجام میگیرد (و من متذکر شده‌ام که

میتوانیم و باید حزب را سازمان دهیم» (ص ۲۴۱-۲۴۰). آری، البته، ما میتوانیم و باید این عمل را انجام دهیم ولی آنچه برای اینکار لازم است سخنان بی معنی در باره «سازمان دادن سازمانها» نبوده، بلکه اینست که مستقیماً از اعضاء حزب بطلبیم که در کردار برای سازمان کار کنند. حرف زدن در باره «سازمان دادن حزب» و در سایه کلمه حزب دفاع کردن از هر بی انتظامی و پراکنندگی معنایش یاره سرائی است.

رفیق مارتف میگوید: «فرمول بندی ما مبین این کوشش است که باید بین سازمان انقلابیون و توده يك رشته سازمانهایی وجود داشته باشد. ابتدا اینطور نیست. همین کوشش واقعا حتی است که فرمول مارتف بهیچوجه مبین آن نیست، زیرا محرکی برای متشکل شدن بدست نمیدهد، متضمن خواست متشکل شدن نیست و متشکل شده را از متشکل نشده مجزا نمیکند. این فرمول فقط يك عنوان است و در این مورد نمیتوان گفته رفیق آکسلرد را یاد آور نشد: «با هیچ فرمانی نمیتوان به آنها (به محفل های جوانان انقلابی و غیره) و به افراد جداگانه قدغن کرد که خود را سوسیال دموکرات بنامند» (عین حقیقت است!) «و حتی خود را قسمتی از حزب بدانند»...

• در کنگره لیگا رفیق مارتف يك برهان دیگر هم بفتح فرمول خود بمیان کشید که فقط باعث خنده است. او میگوید «ما میتوانستیم بگوئیم فرمول لنین - اگر آنرا بطور تحت اللفظی در نظر گیریم - عمال کمیته مرکزی را از حزب طرد میکند، زیرا این افراد تشکیل سازمان نمیدهند» (ص ۵۹-۵۸). این برهان چنانچه در صورتجلسه‌ها ضبط است در کنگره لیگا هم با خنده مواجه شد. رفیق مارتف بر آنستکه «اشکالی» را که او از آن سخن بمیان آورد فقط بدینوسیله قابل حل است که عمال کمیته مرکزی داخل سازمان کمیته مرکزی شوند. ولی مسئله این نیست. مسئله اینستکه رفیق مارتف با مثال خود عدم درک کامل خود را در مورد ایده ماده اول آشکارا ثابت کرد و نمونه‌ای از ملائطگی صرف بودن در انتقاد را نشان داد که واقعا شایسته سخریه است. از نقطه نظر رسمیت کافی است سازمانی از عمال کمیته مرکزی تشکیل شود و تصویب نامه‌ای راجع به گنجاندن آن. در حزب تنظیم شود تا «اشکالی» که موجب اینبهبه کار شاق فکری برای رفیق مارتف شده است بلافاصله از میان برود. و اما ایده ماده اول در فرمول من محرکی است که میگوید: «متشکل شونده» و به‌لاوه ایده آلیست که نظارت و رهبری واقعی را تأمین میکند. از نظر کنه مطلب اصولاً این مسئله که آیا عمال کمیته مرکزی وارد حزب میشوند یا نه مضحك است، زیرا نظارت واقعی بر آنها کاملاً و بدون چون و چرا به این جهت تأمین است که بست عامل تعیین شده اند و نیز بدینجهت که آنها را بست عامل باقی میگذارند. بنابر این اینجا از اختلاط متشکل شده با متشکل نشده (که ریشه اشتباه فرمول بندی رفیق مارتف را تشکیل میدهد) کوچکترین سخنی هم نیست. بیهودگی فرمول رفیق مارتف در اینستکه هر کس و نا کس، هر اپورتونیست، هر یاره‌گو، هر «پروفیسور» و هر «محصلی» میتواند خود را عضو حزب بخواند. رفیق مارتف سعی فراوانی میکند این نقطه ضعف فرمول خود را با مثالهایی بیوشاند که در آنها از خود را عضو حزب قلمداد نمودن و خود را عضو حزب خواندن جای سخنی هم نمیتواند باشد.

عبارت اخیری که من در گیمه گذاشته‌ام متعلق برفیق پاولوویچ است که شناسائی اعضاء بی مسئولیتی را که خود خویشتن را در حزب ثبت میکنند خیلی منصفانه به آنارشسیم منسوب نمود. رفیق پاولوویچ فرمول مرا برای رفیق لیبر توضیح داد و گفت: «در ترجمه بزبان ساده معنای این فرمول اینستکه: «اگر تو میخواهی عضو حزب باشی مناسبات تشکیلاتی را هم نباید فقط بشیوه افلاطونی قبول کنی». هر قدر هم که این «ترجمه» ساده باشد، باز بیان آن (بطوریکه حوادث پس از کنگره نشان داد) نه فقط برای انواع پرفسور ها و محصلین مردم، بلکه برای اعضاء تمام عیار حزب و افراد بالا نیز زائد نبوده است... رفیق پاولوویچ با همین طرز منصفانه نیز تضاد بین فرمول رفیق مارتف و آن اصل مسلم سوسیالیسم علمی را که همان رفیق مارتف بسیار نا مناسب نقل نمود - خاطر نشان کرد. «حزب ما مظهر آگاه پروسه غیر آگاهانه است». درست همین طور است. و بهمین جهت اصرار در این موضوع که «هر اعتصاب کننده‌ای بتواند خود را عضو بنامد درست نیست، زیرا اگر «هر اعتصابی» فقط مظهر خود بخودی غریزه نیرومند طبقاتی و مبارزه طبقاتی که ناگزیر به انقلاب اجتماعی منجر میشود نبود، بلکه مظهر آگاه این جریان بود آنوقت... آنوقت اشاره به اعتصاب همگانی يك عبارت آنارشستی نمی بود و حزب ما فورا و بلافاصله تمام طبقه کارگر را در بر میگرفت و بالتبع بلافاصله کار را با تمام جامعه بورژوازی یکسره میکرد. برای اینکه حزب بتواند عملا مظهر آگاه باشد، باید بتواند آنچنان مناسبات تشکیلاتی بوجود آورد که ارتقاء به سطح معین آگاهی را تأمین نماید و منظما آنها ارتقاء دهد. رفیق پاولوویچ گفت: «اگر بنا باشد در راه مارتف گام بر داشته شود، در اینصورت قبل از همه باید ماده مربوط به پذیرفتن برنامه را بنور افکند، زیرا برای پذیرفتن برنامه باید آنها فرا گرفت و فهمید... پذیرفتن برنامه مشروط است به شرط داشتن سطح نسبتا عالی معرفت سیاسی». معذرا ما هرگز نخواهیم گذاشت که پشتیبانی از سوسیال دموکراسی و اشتراک در مبارزه ای که تحت رهبری آن است مصنوعا به خواست معینی از هر نوع که میخواهد باشد (فرا گرفتن، فهمیدن و غیره) محدود شود، زیرا خود این اشتراک تنها بعلت واقعیت بروز خود هم سطح آگاهی و هم غرائز تشکیلاتی هر دو را ارتقاء میدهد ولی ما که برای کار از روی نقشه در حزب متحد شده ایم باید هم خود را مصروف تأمین این کار از روی نقشه کنیم.

زائد نبودن اختطار رفیق پاولوویچ در مورد برنامه موضوعی است، که فورا در جریان همان جلسه آشکار شد. رفیق آکیوف و رفیق لیبر که فرمول رفیق مارتف* را به تصویب رساندند همان میگویند و باز هم بمثابة يك ایورتونیست میگویند که: «ولی اگر تعریفهای قضائی بایستی با مناسبات واقعی مطابقت داشته باشد در اینصورت فرمول رفیق لنین باید رد شود». مناسبات واقعی بیجان نیستند بلکه جاندار و در حال رشد و تکاملند. تعریفهای قضائی ممکنست با تکامل مترقی این مناسبات مطابقت داشته باشند ولی ممکن هم هست (در صورتیکه این تعریفها بد باشند) با انحطاط و رکود «مطابقت داشته باشند». مورد اخیر همان «مورد» رفیق مارتف است.

* - برله آن ۲۸ رأی در مقابل ۲۲ رأی داده شده بود. از ۸

در جزوه‌های خود، مدتها قبل از این آئین نامه، چنین تفسیر هائی کرده‌ام). ولی چنین تبصره‌ای بهر حال نه حاوی کوچک ترین افکار پادرستی بود که قادر است کار را به بی انتظامی برساند و نه حاوی کوچکترین چون و چرا های ایورتونیستی* و «اندیشه‌های آنارشستی» که بدون شك در فرمول رفیق مارتف وجود دارد.

* - از جمله این قبیل چون و چرا هائی که در موقع تلاش برای مدلل ساختن فرمول مارتف بطور ناگزیر بمیان می آید بخصوص این عبارت رفیق ترسکی است (ص ۲۴۸ و ۲۴۶) که میگوید «ایورتونیسیم به علی بغرنج تر از این یا آن ماده آئین نامه بوجود می آید (یا: علل عمیقتری آنها مشخص میسازد)». - ایورتونیسیم در سطح معینی از تکامل دموکراسی بورژوازی و تکامل پرولتاریا بوجود می آید... ولی مطلب این نیستکه مواد آئین نامه میتواند ایجاد ایورتونیسیم نماید، بلکه در اینستکه بکمک این مواد بتوان سلاح کم و بیش برنده‌ای را بر ضد ایورتونیسیم تهیه کرد. هر چه ریشه ایورتونیسیم عمیق تر باشد بهمان نسبت هم باید این سلاح برنده تر باشد. از اینرو اگر خواسته باشیم بکمک «علل عمیق» ایورتونیسیم فرمولی را که در را بروی آن میکشاید توجه کنیم دنباله روی صرف است. وقتی که رفیق ترسکی با رفیق لیبر مخالف بود این موضوع را میفهمید که آئین نامه حاکی از «بی اعتمادی متشکل» کل نسبت بجزء و دستة پیشرو نسبت بدستة عقب مانده است؛ ولی وقتی که جانب رفیق لیبر را گرفت دیگر این موضوع را «فراموش کرد» و حتی بکمک «علل بغرنج» و «سطح تکامل پرولتاریا» و غیره بنای توجه ضعف و تزلزل سازمان ما را در مورد این بی اعتمادی (بی اعتمادی نسبت به ایورتونیسیم) گذاشت. برهان دیگر رفیق ترسکی: «برای جوانان روشنفکریکه بنحوی از انحاء متشکلند بمراتب آسانتر است که خود را در فهرست حزب ثبت کنند» (تکیه روی کلمات از منست): واقعا هم، باینجهت بیماری علم صراحت روشنفکرانه در فرمولی است که بنا بر آن حتی عناصر غیر متشکل نیز میتوانند خود را عضو حزب بخوانند، نه در فرمول من که حق خود ثبت کردن در فهرست را سلب مینماید. رفیق ترسکی میگوید که اگر کمیته مرکزی سازمان ایورتونیست ها را «برسمیت نیشناسد» این علتش خصلت افراد است ولی هرگاه این افراد بمثابة يك شخصیت سیاسی معین و مشخص باشند در اینصورت خطری از طرف آنها متصور نیست و میتوان آنها را بوسیله بایکوت عمومی از حزب طرد نمود. این فقط در مواردی صحیح است که باید از حزب طرد کرد (و آنها هم نیمه صحیح است، زیرا حزب متشکل از راه اخذ رای طرد میکند نه بایکوت). این موضوع در موارد بمراتب کثیر تری که در آن طرد کردن بی معنی است و فقط باید تحت نظر قرار داد صحیح نیست. کمیته مرکزی بمنظور نظارت عمدا میتواند با شرایط معینی ورود سازمانی را که چندان مطمئن هم نباشد ولی استعداد کار داشته باشد بحزب قبول کند تا بدینطریق آنها آزمایش نماید و بکوشد به راه حقیقت هدایتش نماید و با رهبری خود انحرافات جزئی آنها فلج سازد و الخ. چنین قبول کردنی، چنانچه بطور کلی این اجازه داده نشود که در فهرست حزب مخود را ثبت نماینده خطری ندارد. چنین قبول کردنی اغلب برای بیان (و بحث) آشکار نظریات غلط و تاکتیک اشتباه آمیز، بیانیکه باحس مسئولیت و تحت نظارت انجام گیرد، غالبا مفید هم خواهد بود. رفیق ترسکی